

ADINEH 130

آدینه



ف. فریداد



ر. سید حسینی



خ. کورتافزار



وودی آکن

۱۳۰

مانیفست در عصر ما

زن کشی، جوان کشی و ضرورت بازنگری قانون

۲۸ مرداد، وضعیت انتخابی مصدق

فراخوان برگزاری مجمع کانون نویسندگان ایران

۱ شهریور ۱۳۷۷

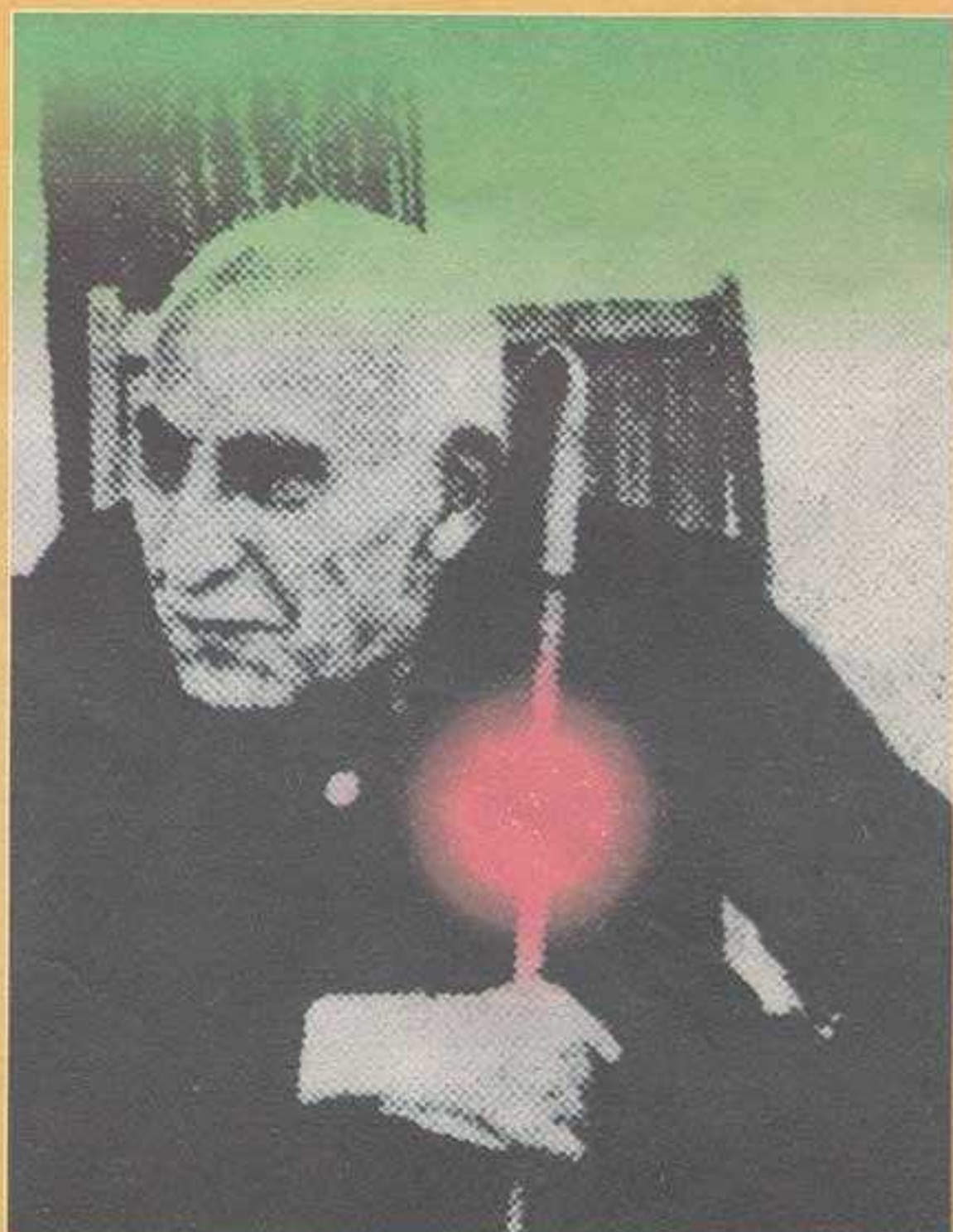
۶۰ صفحه ۲۰۰ تومان

ISSN 1017 - 4095



سمد بهرنگی در آینده‌ی زمان

شجریان و صد نکته غیر حسن



چهار کتاب از دکتر شفیعی کدکنی:

شاعر آینه‌ها

بررسی سبک هندی و شعر بیدل

همزبانان ما در خارج از مرزهای کنونی ایران، و همه کسانی که فرهنگ و سنت ادبی آنان با سنت شعر فارسی مرتبط است، بیدل را در کنار حافظ و در مواردی بیشتر از حافظ می‌پسندند.
(چاپ چهارم ۱۳۷۶، ۳۳۰ صفحه، ۱۰۰۰ تومان)

تازیانه‌های سلوک

نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنائی

تازیانه‌های سلوک مدخل یا تفسیرگونه‌ای است بر قصایدی که سنائی را سنائی کرده است و از دیگر شاعران ممتاز. در تاریخ ادبیات فارسی وقتی می‌گوییم: شعر قبل از سنائی و شعر بعد از سنائی، خواننده اهل و آشنا تمایزی شگرف میان این دو مرحله احساس می‌کند. هیچ کدام از قله‌های شعر فارسی، حتی سعدی و حافظ و مولوی، چنین مقطعی را در تاریخ شعر فارسی ایجاد نکرده‌اند.
(چاپ دوم ۱۳۷۶، ۵۳۳ صفحه، ۱۶۰۰ تومان)

شاعری در هجوم منتقدان

نقد ادبی در سبک هندی

پیرامون شعر حزین لاهیجی

فاین کتاب علاوه بر معرفی شاعر برجسته‌ای که آخرین شمه پرفروغ یک جریان و سبک شعری در تاریخ فرهنگ ما، شامل بعضی مطالب درباره تاریخ نقد ادبی در زبان فارسی نیز هست و این بخش شاید مهمترین بخش کتاب باشد.

(چاپ اول، ۵۱۲ صفحه، ۱۵۰۰ تومان)

موسیقی شعر

فاین کتاب، بی‌آنکه مدعی هیچ‌گونه کشف و کرامتی باشد، می‌کوشد که مباحثی جمال‌شناسی شعر فارسی را در حوزه ساخت و صورت‌ها و حوزه موسیقی شعر مورد بررسی انتقادی قرار دهد.
(چاپ پنجم، ۱۳۷۶، ۶۸۶ صفحه، ۲۰۰۰ تومان)

وزن شناسی و عروض

نوشته ایرج کابلی

هر فارسی‌گو و فارسی‌خوانی حق دارد بداند که سخن در چیست چگونه وزن می‌گیرد و اگر خواست باید بتواند سخن موزون بنویسد یا بگوید. کتاب حاضر برای تأمین این حق نوشته شده است.
(چاپ اول ۱۳۷۶، ۳۷۲ صفحه، ۱۴۰۰ تومان)

منم فرانکو

نوشته مانوئل واسکز مونتالیان

ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان

این کتاب نقل تاریخ فرانکیسم به دو روایت توانمان است: یکی شرح خشونت‌ها، رقالت‌ها و ضدانسانی‌ترین اقدامات پلیسی حکومت فرانکو است. فرانکو دچار این توهم است که تاریخ به او مأموریت داده تا اسپانیا را از پلیدی‌ها پاک کند. روایت دیگر از زبان قربانیان ستم‌دیده چهل سال ظلم و بیداد است. این روایت غیررسمی، روایت زندگی انسان رنج‌دیده این دوره تاریخ اسپانیا است.
(چاپ اول ۱۳۷۶، ۵۶۰ صفحه، ۱۹۵۰ تومان)

روش‌های تحقیق در علوم رفتاری

تألیف دکتر زهره سرمد، دکتر عباس بازرگان، دکتر الهه حجازی

تألیف این کتاب مبتنی است بر: ۱) تجربه‌های تدریس روش تحقیق در دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری؛ ۲) نیازهای دانشجویان و پژوهشگران برای استفاده از یافته‌های بین‌المللی و ۳) تجربه‌های حاصل از برگزاری و تدریس در ده‌ها کارگاه آموزشی روش تحقیق.
(چاپ اول ۱۳۷۶، ۳۰۸ صفحه قطع وزیری، ۱۵۰۰ تومان)

نشانه‌ها و معاینه بالینی بیماری‌های قلب و عروق

تألیف دکتر علی اکبر توسلی

تشخیص بیماری‌ها بر پایه معاینه بالینی بسیار پرارزش و لذت‌بخش است. زیرا بهره گرفتن از توانایی‌ها، اندیشه و هنر پزشک در کار روزانه اصلی و اساسی است. انگیزه تألیف این کتاب بر پایه همین اصل بوده است و مطالب آن بر آخرین منابع موق و در دسترس متکی است.
(چاپ اول، ۲۸۰ (س + ۳۵۰) صفحه قطع وزیری، ۳۳۰۰ تومان)

تاریخ نیشابور

نوشته ابو عبد الله حاکم نیشابوری (۲۰۵-۲۲۱ ه. ق.)

ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری

مقدمه، تصحیح و تعلیقات از

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

فاین نیشابور، در نگاه من، فشرده‌ای است از ایران بزرگ شهری در میان ابرهای اسطوره و نیز در روشنای تاریخ، با صحنه‌ای که شهرة آفاق است. از یک سوی لنگدکوب شم اسپه‌های بیگانه، در انوار مختلفه و از سوی دیگر همواره حاضر در بستر تاریخ، با ذهن و ضمیری گاه زنده‌آمیز و فلسفی، در اندیشه خیام، و گاه روشن از آفتاب اشراق و عرفان، در چهره عطارد.

تاریخ هنر مدرن

نقاشی، پیکره‌سازی و معماری در قرن بیستم

نوشته ه. ا. ارناسون

ترجمه مصطفی اسلامی

در ۷۰۴ صفحه قطع رحلی، مصور با لوح‌های رنگی

«هنر مدرن بیشترین تأکیدش بر نوآوری و شکستن قراردادهای کهن و سنت‌های جاافتاده پیشین است. مدرنیسم قریب به یک‌صدسال با به پای پیشرفت تکنولوژی و رشد جوامع صنعتی حرکت کرده و به زندگی و طبیعت و اشیاء پیرامون آدمها اهمیتی نو داده است. هنر مدرن این اصل را همیشه محترم شمرده که اندیشه، انتخاب، نوآوری و شیوه بیان هنرمند می‌تواند به اندازه کشف دریچه تازه‌ای به زندگی و دوران انسان ارزش داشته باشد»

از آستارا تا استارباد

نوشته دکتر منوچهر ستوده

جلد اول: آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه پس

جلد دوم: آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه پیش

جلد سوم: آثار و بناهای تاریخی مازندران غربی

جلدهای چهارم و پنجم: آثار و بناهای تاریخی مازندران شرقی



ادبیات و سنت‌های کلاسیک

تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب

نوشته گیلبرت هایت

ترجمه مهین دانشمور و محمد کلپاسی

کتاب ادبیات و سنت‌های کلاسیک یکی از چهارده اثری است که از گیلبرت هایت، استاد نامدار زبان و ادبیات لاتین دانشگاه کلمبیا، نویسنده و شاعر و منتقد ادبی برجسته، به یادگار مانده است.

موضوع کتاب که از زمان انتشار همواره سرچشم و مأخذ پژوهندگان بوده است، دستکم در زبان فارسی، تازه و بکر است. نویسنده از تأثیر فرهنگ یونانی و لاتین بر ادب مغرب‌زمین سخن می‌گوید و در کنار مباحث بسیاری که مطرح می‌کند، از جمله، نشان می‌دهد که بزرگان ادب این خطه از جهان، از جاسر و شکسپیر و دانته تا گوته و جویس و سارتر و بسیاری دیگر، آثار ادبی، فلسفی، تاریخی و همچنین اساطیر و افسانه‌های فرهنگ کلاسیک را دستمایه کار کردند و نه تنها خود از آن‌ها بهره گرفتند بلکه با نقل و ترجمه آن آثار واسطه انتقال واژگان و مفاهیم بسیار به زبان‌های بومی خود شدند و آن‌ها را از شکل زبان‌هایی محدود و فقیر درآوردند و عمق و گسترش بخشیدند، تا آن‌جا که دیگر این زبان‌های بومی فقط رساننده نیازهای روزمره نبودند بلکه ظرفیت بیان اندیشه‌های بلند را پیدا کردند.

سفرنامه ابن بطوطه

ترجمه دکتر محمدعلی موحد

(چاپ ششم، متن تجدیدنظر شده، ۱۳۷۶، ۲ جلد)

در این چاپ تازه از ترجمه فارسی سفرنامه، کتاب به بخش‌هایی تقسیم شده و برای هر بخش یادداشت‌های فراهم آمده است. پژوهشگرانی که به دنبال آگاهی‌های بیشتری هستند بی‌گمان این یادداشت‌ها را سودمند خواهند یافت. سفرنامه ابن بطوطه شاهدهی است گویا بر نفوذ گسترده فرهنگ و زبان ایرانی در سرتاسر اقطار اسلامی آن عصر.

خاطره‌ی مبارزان ۲۸ مرداد گرامی باد

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: غلامحسین ذاکری	۴ منصور کوشان	زن‌کشی، جوان‌کشی و ضرورت بازنگری قانون از نگاه مسزول
سردبیر: منصور کوشان	۶ غلامحسین ذاکری	اخبار فرهنگی و هنری افغانستان در ۱۵۰ سالگی مانیفست مانیفست در عصر ما
طراح روی جلد و صفحه‌ها: هایده عامری ماهانی	۹ سایر محمدی	یادداشتی بر مانیفست ضرورت امروز، شالوده‌ی مستحکم فردا
روی جلد: صادقان	۱۳ مدیا کاشیگر	در تدارک فرهنگ بزرگ کتاب / یک گفت‌وگو ۲۸ مرداد، وضعیت انتخابی مصدق
حروفچین: سیما سرگلی	۱۴ پل سوئیزی / بابک پاکزاد	صمد بهرنگی در آینه‌ی زمان دور از عصر قهرمان‌پروری
نسخه‌خوان: محسن فرجی	۱۵ هری مگ‌داف / بابک پاکزاد	انسان در غربت نکته‌ها
سازمان اشتراک و سرپرست داخلی: سعید همتیان	۱۶ علی‌رضا جباری	فراخوان کمیته‌ی برگزاری مجمع کانون نویسندگان ایران
لیتوگرافی، چاپ، صحافی: مازیار	۱۷ رضا سیدحسینی	پایان فصلی از کتاب تاریخ چهره‌ی برجسته‌ی داستان کوتاه خطوط دست
تلفن: ۲ - ۸۸۴۸۰۲۰	۱۸ مسعود بهنود	جست‌وجوی دیگری در ذات خویش / یک گفت‌وگو فریاد فقط داستان است که می‌ماند
● آدینه هر ۱۵ روز منتشر می‌شود.	۲۱ انوش صالحی	بررسی انتقادی شعر امروز ایران اندر حدیث کهنه و دل‌آزار کتاب‌سازی
● آدینه در ویرایش مطالب آزاد است.	۲۲ تودوروف / هاشم محمود	بگومگ‌های نافرجام سوهان روح / یک گفت‌وگو
● مطالب رسیده پس داده نمی‌شود.	۲۳ علی‌رضا میانکلی	سیب، یک سفارش سیاسی / اجتماعی پرسه در شهر
	۲۶ گوتر گراس / علی شفیعی	صد نکته غیرحسین نمایشگاه نقاشی، در جست‌وجوی یک معنا
	۲۷ بیژن مشکی	دست آمریکا در آستین پاکستان چین بیدار می‌شود
	۲۸ خولیو کورتازار / بیژن مشکی	معرفی کتاب صدای شما
	۳۱ محمد محمدعلی	
	۳۲ محمد تقی صالح‌چور	
	۳۵ کاوه گوهرین	
	۳۶ محمود معتقدی	
	۳۸ رودی آلن / جاهد جهانشاهی	
	۴۰ پیام یزدانجو	
	۴۲ علی‌رضا میانکلی	
	۴۴ رضا پرهیزگار	
	۴۶ کیانوش فرید	
	۴۸ انور خامه‌ای	
	۵۰ جاهد جهانشاهی	
	۵۲ یوسف علی‌خانی	
	۵۶	

ADINEH

Biweekly

Cultural, Social, Political

No. 130 23 Aug 1998

General Editor:

Mansour Koushan

P.O.Box: 14185/345

Tel: 935846

زن‌کشی، جوان‌کشی

و ضرورت بازنگری قانون

سال.

در مورد طرح ممنوعیت «استفاده‌ی ابزاری از زن و مرد در تصاویر و محتوا» رسانه‌های همه‌گانی، به‌ویژه روزنامه‌ها و مجله‌ها و شخصیت‌های متعهد فرهنگی / سیاسی آن‌چه لازم بود بگویند و به‌گوش نمایندگان محترم مجلس برسانند، گفته‌اند و اگر قرار بود مجلس محترم شورای اسلامی به نظر و رأی مردم احترام بگذارد و هم‌هی آنان را صغیر و ناآگاه و نادان به امور خود و جامعه‌ی خود و نهایت سرنوشت خود نداند، به یقین طرح مورد نظر کم‌کم یکن تلقی می‌شد و با تغییر شکل ظاهری صورت طرح، اضافه کردن کلمه‌ی «مرد» تصویب نمی‌شد. اما در مورد طرح «تغییر سن رأی‌دهندگان» که آن نیز دست‌کمی از طرح نخستین ندارد، این طرح نیز نشان می‌دهد بار دیگر، مجلس محترم شورای اسلامی، نه تنها قشر عظیمی از جامعه را انکار می‌کند که از توهین به شخصیت آنان ابایی ندارد.

جوان‌کشی، زن‌کشی و یا به‌طور کلی نسل‌کشی شیوه‌ی مرضیه‌ی سیاست‌مداران ایران بوده است. این عمل قدمتی دیرینه دارد. همیشه این سیاست بر تمام نظام‌های حکومتی ایران مسلط بوده و منش خود را به مردم تحمیل کرده است.

اغلب حکام، دولت‌مردان، سردمداران، نمایندگان و... برای حفظ وضع موجود خود و نه منافع ملت یا حتا نظام، این سیاست جوان‌کشی و زن‌کشی را پیشه کرده‌اند و چند صباحی کار و بار خویش را پیش برده‌اند. حتا دست‌اندرکاران رژیم پهلوی نیز با این‌که با غرب حشر و نشر داشتند و دریافته بودند جوان‌کشی و زن‌کشی در نهایت خشکاندن ریشه‌ی ملت و اضمحلال حکومت است، باز از این سیاست مخوف و خانمان‌برانداز، نتوانستند رهایی یابند. آن‌جا که قرار بود زنی یا جوانی پا به عرصه‌ی اجتماع بگذارد و حضور کیفی آنان را زیر سؤال برد، می‌کوشیدند از صحنه‌ی سیاست، فرهنگ و اجتماع دورش کنند.

در نظام شاهنشاهی نیز بیش از آن‌که به زن بهای کیفی، به عنوان یک انسان مستقل، یک شهروند بدهند، بهای «زناتگی / مادراتگی» می‌دادند و بیش از آن‌که شرایطی فراهم آورند که یک جوان، خودساخته و مستقل بار بیاید، می‌کوشیدند بستر استقلال و خودساختگی را از او بگیرند تا مهره‌ای کاری و ابزاری در خدمت نظام باشد.

تاریخ ایران مملو از این جوان‌کشی‌ها و زن‌کشی‌ها است. آن‌قدر زیاد است که صحبت از آن مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود و به یقین اکنون نام و موقعیت همه‌شان در ذهن خوانندگان رژه می‌رود و لزومی به اشاره‌ی من نیست. اما اجازه می‌خواهم در زمینه‌ی ادبیات، که محمل ماست، به دو مورد از صدها مورد اشاره کنم. یکی «هزار و یک شب» که بنیاد آن بر کشتن شهرزاد یا «زن‌کشی» استوار است و دیگری «شاهنامه‌ی فردوسی» که با جوان‌کشی‌های بسیاری شکل گرفته است.

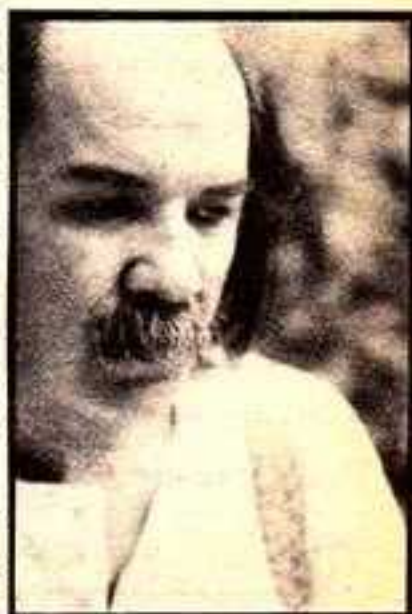
جوان‌کشی‌هایی چون مرگ سیاوش، مرگ سهراب و... از این دست است.

نقطه‌ی عطف دوم خرداد سال ۱۳۲۶ این بود که توانست انگشت روی این دو جنبه‌ی حساس بگذارد. ارزش گذاشتن به زن، به عنوان یک انسان کامل، مستقل و دارای تمام توانایی‌های اجتماعی و احترام گذاشتن به جوانان، به عنوان افرادی مطرح، مستقل و حساس.

دوم خرداد، توانست این حس تحقیرشده‌ی سالیان دراز را مرهمی بگذارد و کاری کند که زنان و جوانان بار دیگر احساس وجود کنند و برای

از آن‌جا که حکام بدون توجه به نظر و رأی مردم تصمیم می‌گرفتند و نظام دیکتاتوری پدید می‌آمد، تاریخ به تشکیل شوراها و مجالس قانون‌گزاری رسید. حال اگر قرار باشد شوراها و مجالس قانون‌گزاری نیز بدون نظر و رأی مردم تصمیم بگیرند، چه باید کرد؟

بازنگری قانون یکی از ضرورت‌های حیات فعال جوامع رو به رشد است. بدیهی است که هرچه انسان رو به تعالی برود و هر چه



جامعه بیشتر رشد کند، ضرورت بازنگری قانون بیشتر محسوس می‌شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در شرایطی تدوین و تصویب شده است که قانون‌گذاران ناگزیر به پذیرفتن بسیاری از مواردی بوده‌اند که امروز دیگر ضرورت وجود آن‌ها احساس نمی‌شود. به‌ویژه در شرایطی که هر ماده‌ی قانونی را طرح و تصویب می‌کرده‌اند، نتوانسته‌اند یا به مصلحت زمانه نخواستند آن را چنان که لازم است تفسیر کنند تا در آینده ما دچار مشکل‌ها و ابهام‌ها و تعبیرهای گوناگون نشویم. چنان‌چه اگر امروز به صورت جلسه‌های مجلس خبرگان آن زمان که ماده‌های قانونی در آن طرح و تصویب شده است مراجعه شود، معلوم می‌شود، موضوع‌ها و تدقیق بعضی از ماده‌ها حتا برای عده‌ای از حاضران در جلسه نامفهوم و نامشخص بوده است. بنابراین رشد کیفی جامعه ایجاب می‌کند که هر از چندگاهی در ماده‌های قانونی قانون تصویب شده و دست‌کم هر بیست سال — با تولد و بلوغ یک نسل — کل قانون بازنگری و به‌ر فراندوم، گذاشته شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به دلیل شرایطی که داشته و موقعیتی که دارد، لازم است که هر چه سریع‌تر بازنگری شود و از رأی همه‌گانی برخوردار گردد. به‌ویژه که در آستانه‌ی بیست سالگی نظام جمهوری اسلامی ایران نیز هستیم. اما متأسفانه، نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و به‌ویژه اعضای محترم کمیسیون‌های مربوطه که نقش بازنگری و طرح ماده‌های قانونی یا لایحه‌ای را به مجلس دارند، بیش از آن‌که از نظر و رأی همه‌گان از طریق رسانه‌ها آگاهی یابند و آن ماده را به بحث و بررسی همه‌گانی بگذارند یا دست‌کم، بر اساس صلاح مردم عمل کنند، با تکیه کردن به نظر جناحی عمل می‌کنند و توجه لازم به نیازها و خواست‌های مردم و ضرورت جامعه را کم‌تر در نظر می‌گیرند. چنان‌چه در همین هفته‌ی گذشته، اتفاق بسیار نامیمونی در مجلس شورای اسلامی افتاده است که در هیچ‌کدام از آن‌ها، نه تنها صلاح و سلامت جامعه در نظر گرفته نشده، که به جامعه توهینی را روا داشته‌اند که به هیچ‌وجه قابل قبول و تحمل‌پذیر نیست.

یکی، تصویب طرح ممنوعیت «استفاده‌ی ابزاری از زن و مرد در تصاویر و محتوا» است که به یقین برای بسیاری از نمایندگان مجلس معنای دقیق آن روشن نیست و در صورت آن، توهین به ذات انسانی و به هویت انسان دیده می‌شود و دیگری طرح «تغییر سن رأی‌دهندگان از ۱۶ به ۱۸

مطرح شدن خود و نقش سازنده‌شان بکوشند. چنان‌که شواهد عینی نیز همین را نشان می‌دهد.

لازم است این نکته را خاطر نشان کرد هنوز چنان‌که شایسته است زنان و به‌ویژه جوانان فرصت نیافته‌اند نقش وجودی و کارایی خود را نشان بدهند و یک سال گذشته، بیشتر تدارکی بوده است برای آماده‌شدن در دفاع از طرح‌ها و برنامه‌های رییس‌جمهور منتخب‌شان. بنابراین بهتر بود جناح مخالف دوم خرداد پیش از آن‌که به سیاست سدسازی و مانع‌تراشی بیندیشد، به راه‌حل‌های عملی و سازنده می‌اندیشید.

دوم خرداد سال ۱۳۷۶، بیش از آن‌که تأیید و تثبیت محمد خاتمی باشد، بیش از آن‌که انکار و نفی‌کنندگی جناح مخالف باشد، اعلام حضور زنان و مردانی بود که از بطن همین انقلاب برآمده بودند. از بطن هیجده‌سال پر تنش و پر اضطراب. پس این تصور که ممکن است جوانان در صحنه حضور نیابند و در چارچوب بسته‌ی مدارس بمانند و جناح دیگر رأی نیاورد و یا با اختلاف فاحش پیروز نشود، خیالی واهی خواهد بود. تجربه و شواهد عینی نشان می‌دهد که آقای محمد خاتمی، نماد نسبی خواست‌های جامعه‌ی امروز زنان و مردان، اعم از جوان و میان‌سال و پیر است.

به نظر می‌رسد نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی باید تا امروز دریافته باشند اگر کاندیداهای مجلس خبرگان در پیش یا کاندیداهای دوره‌ی ششم مجلس، شرایط لازم از نظر هیجده‌سالگان را نداشته باشند و نتوانند به خواسته‌های برحق آنان پاسخ‌های لازم را بدهند، رأی نخواهند آورد و این افتخار که بیش از سی میلیون نفر در نظام جمهوری اسلامی پای صندوق رأی بروند، تا وقتی این نمایندگان با چنین اندیشه‌ای در مجلس حضور داشته باشند، دیگر به دست نخواهد آمد.

نفی حضور جوانان زیر هیجده سال با هر ترفندی و هر استدلالی توهین آشکار به نیمی از جمعیت جامعه‌ی ایرانی است و تحمل آن، نه تنها سخت و باورنکردنی است که به گونه‌ای انکار ۱۹ سال تلاش و کوشش سازنده‌ی این جوانان است.

طرح تغییر سن رأی‌دهندگان نشان می‌دهد نه تنها نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی دوره‌ی پنجم اشراف لازم به زمانه‌ی خود، دوران انقلاب، دوران جنگ را ندارند که به پیش از انقلاب هم هیچ اشرافی نداشته‌اند. شاید هم این نمایندگان محترم که تغییر سن رأی‌دهندگان را مطرح می‌کنند، در ایران نبوده‌اند یا اگر حضور داشته‌اند به دنبال اموری غیر از مسایل سیاسی - اجتماعی - فرهنگی بوده‌اند. چرا که اگر حضور داشتند و یا در این زمینه‌ها فعال بودند به امور پیش از خود اشراف داشتند، می‌دانستند این زنان و این جوانان زیر ۱۸ سال بوده‌اند که در حصار مستحکم دیکتاتوری رژیم توانمند، مسلح و قوام‌یافته‌ی شاهنشاهی سال‌های ۵۶ و ۵۷ رخنه کردند و چنان به ویرانی آن برخاستند که دیگر یارای مقابله‌اش نماند. یقین نمی‌دانند یا فراموش کرده‌اند که نیروهای نظامی رژیم پهلوی در برابر حصار مستحکم زنان و سینه‌های فراخ و عریان جوانان، دست و دلشان لرزید و اسلحه‌هایشان را زمین گذاشتند. این نمایندگان، گویی فراموش کرده‌اند که این جوانان، همین زیر ۱۸ سالگان بوده‌اند که جبهه‌های جنگ تحمیلی ایران و عراق را نیرو و انرژی کافی می‌دادند یا شاید هم این نمایندگان محترم، بر این خیال باطلند که جوانان تنها برای جبهه‌های جنگ وجودشان لازم است. شاید هم این نمایندگان محترم، بر این خیالند که جوانان زیر هیجده سال ما هرگز هیجده‌ساله نخواهند شد. شاید هم این نمایندگان محترم بر این باورند که جوانان زیر هیجده سال، نباید وارد سیاست شوند و در آزمون و خطا شرکت کنند تا در دوران دانشگاه یا در دوران بلوغ اجتماعی، از تجربه‌ی لازم برخوردار باشند تا بتوانند چنان‌که لازم است از پس مسئولیت‌ها برآیند و انکار قرار است تا ابد آباد همین‌ها که در مصدر کارند، در پست‌های خود باقی بمانند.

بی‌گمان، تصمیم‌های اخیر مجلس شورای اسلامی نه تنها نادیده گرفتن حقوق قانونی و برحق زنان و مردان جوان جامعه‌ی ایران است که ساطورزدن به ریشه‌ی نهال‌هایی است که قرار است آینده‌ی این سرزمین

به دست توانمند آنان شکوفا شود و پیش برود. یقین دارم تصمیم اخیر نمایندگان محترم مجلس حیرت همگان را برانگیخته است. شاید اگر در آغاز انقلاب، با این استدلال واهی که زنان عروسک‌های جامعه‌ی رژیم پهلوی و دست‌آموز غربند و جوانان، انکل‌های اجتماع که هم‌چون قارچ روییده‌اند، طرح ممنوعیت «استفاده‌ی ابزار از زن و مرد در تصویر و محتوا» تصویب می‌شد و «تغییر سن رأی‌دهندگان از ۱۶ به ۱۸ سال» مطرح می‌گشت، دست‌کم بهانه‌های آن روشن بود، اما امروز چی؟ با تصویب طرح ممنوعیت «استفاده‌ی ابزار از زن و مرد در تصویر و محتوا» دیگر کدام مطلب را می‌توان چاپ و منتشر کرد که تفسیر خلاف قانون از آن مستفاد نشود؟

۱۹ سال از انقلاب می‌گذرد. ۱۹ سال عمر جمهوری اسلامی یعنی تأثیر مستقیم این نظام با همه‌ی توانش، روی افرادی که دست‌کم، امروز حدود سی و پنج سال دارند. آن‌چه نمایندگان محترم مجلس خبرگان را بر آن داشته است تا سن رأی‌دهندگان را در جمهوری اسلامی ۱۵ سال اعلام کنند و آن را قانونی بدانند، همین تلاش و مبارزه‌ی پی‌گیر جوانان ۱۵ ساله بود و این استدلال که این جوانان معصومند و آلوده‌ی رژیم پهلوی نشده‌اند و ماده‌های خام و مستعدی هستند که می‌توانند برای نظام جمهوری اسلامی پرورده و کارساز شوند. بنابراین ۱۵ سالگان مقطع انقلاب و ۱۹ سالگان امروز، در مجموع حداقل سن ۳۴ سال را به ما اعلام می‌کنند. آیا اگر نظام جمهوری اسلامی ایران، سیاست‌گزاران آن، به‌ویژه سیاست‌گزاران فرهنگی / آموزشی آن درست عمل کرده بودند و مثلاً نظام آموزش و پرورش ما یا ستاد انقلاب فرهنگی به خطا نرفته بود و برنامه‌ریزی‌های بنیادی، از روی ندانم‌کاری نبود و فقط تقوا و نماز و روزه و مسایل ایدئولوژیک را تنها ملاک عمل نگذاشته بود، امروز جمهوری اسلامی یا نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی باز هم از نظر و رأی زنان و مردان جوان در هراس می‌افتادند؟ یا این‌که در این استدلال راحت بودند که دو سوم جمعیت ایران، جمعیت فعال، کوشنده و در صحنه‌ی ایران، پرورده‌ی دست ما هستند و آن‌چه ما بگوییم و ما بخواهیم، مورد تأیید آنان است.

به نظر می‌رسد سیاست‌مداران جمهوری اسلامی ایران در سال‌های گذشته به گونه‌ای عمل کرده‌اند که جوانان ما، اکثریت جامعه، در برابر هرگونه نظر و عمل آنان، به ناگزیر ابتدا مقاومت می‌کنند و تا یقین پیدا نکنند که به صلاح عمومی و به صلاح آینده‌ی جامعه است، نمی‌پذیرند. در یک کلام اعتماد متقابل میان نظام جمهوری اسلامی و ملت، اگر از بین نرفته باشد، سست گشته است. اکنون که حرکت دوم خرداد سال ۱۳۷۶، به رهبری رییس‌جمهور می‌کوشد این اعتماد را بازسازی کند و تا حد ممکن به روزهای نخستین بازگرداند، چرا نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و جناح‌های مخالف دوم خرداد، می‌کوشند باز آن را ویران کنند؟ چرا باز نمایندگان محترم مجلس، به گونه‌ای رفتار می‌کنند که مجلس، تا آینده‌های دور باز هم یقین نداشته باشد که دست‌کم، رأی اکثریت نفوس مردم ایران را دارد؟ تصویب لایحه‌هایی از این دست، چون ممنوعیت «استفاده‌ی ابزار از زن و مرد در تصویر و محتوا» و طرح «تغییر سن رأی‌دهندگان» نه تنها نجات جناح مخالف دوم خرداد را در پیش ندارد که سست کردن پایه‌های نظام جمهوری اسلامی است و زیر سؤال بردن صلاحیت نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی.

آیا اگر نمایندگان مجلس شورای اسلامی با تغییر سن رأی‌دهندگان از ۱۶ به ۱۸ موافقت کنند و آن را به تصویب برسانند، صلاحیت خودشان را زیر سؤال نبرده‌اند؟ یقین دارم نمایندگان محترم حاضر در مجلس شورای اسلامی اگر نیمی از آرای به‌دست آورده‌شان در انتخابات را مدیون جوانان زیر هیجده سال نباشند، دست‌کم یک‌سوم آن را که از این جوانان دارند.

در صورت تصویب طرح «تغییر سن رأی‌دهندگان به ۱۸ سال» دیگر نمایندگان محترم مجلس دارای همان تعداد رأی انتخابی خود نخواهند بود. □

از نگاه مسؤول

علاقه‌مند به سیگار و مواد مخدر این مملکت افزوده می‌شود؟ به‌راستی پاسخ این سؤال را حضرات کارشناس و متخصص مسایل امور تربیتی و به‌ویژه بعضی از نخبه‌های همه فن حریف می‌دانند؟ باید از مسؤولان پرسید این چنین افزایش ۱۰۰ درصدی یک مشکل اجتماعی - فرهنگی - تربیتی نشان از چه دارد؟

سال گذشته ۵۰ هزار دانش‌آموز در معرض اعتیاد شناسایی شده‌اند، امسال رقم به ۱۰۰ هزار نفر رسیده، با این حساب هر سال ۵۰ هزار تن از گل‌های نوشکفته‌ی این مملکت به این شکل پیر می‌شوند و ای بر ما... این مقوله‌ی دردآور اجتماعی - که در اکثر کشورهای جهان نیز وجود دارد - را با بحث‌های جانبی پیچیده‌تر از این که هست نکنیم. یک‌دیگر را در این ماجرا مقصر اصلی جلوه ندهیم. این کار با همدلی همگانی یش می‌رود.

اگر همدلی باشد - که باید باشد - اگر برای حل این مقوله‌ی اجتماعی، جناحی و قبیله‌ای فکر نکنیم، اگر در دیدگاه‌هایمان از تقسیم‌بندی و خط‌کشی خودی و غیرخودی دست برداریم شاید با راه‌کارهای متعارف علمی، عملی و دلسوزانه بتوانیم جلورشد این درد و زخم مشترک اجتماعی را بگیریم. فقط با مقاله نوشتن و تشکیل میزگردها و مصاحبه‌های آن‌چنانی، با زدن تیتراهای روزنامه‌نگارانه و غوغاگرانه نمی‌شود به جنگ این درد جانکاه شتافت.

باور دارم برای حل این مشکل اجتماعی یک پای قضیه در این ماجرا باید خود نوجوانان و جوانان این دیار باشند. باید با آن‌ها به حرف و سخن نشست، باید آن‌ها را جدی گرفت، باید آن‌ها را صمیمانه و به دور از رنگ و ربا در این مبارزه‌ی ملی به کمک طلبید. در این صورت شاید آن‌ها بتوانند بهتر، عمیق‌تر و بنیانی‌تر به ما بگویند چرا نوجوان ۱۲ ساله دلش می‌خواهد سیگار بکشد؟ و چه عاملی سبب می‌شود که هم‌نسل‌هایشان به طرف اعتیاد کشیده می‌شوند، چه چیزی در زندگی کم و کسری دارند که با این عمل تصور می‌کنند، جای آن را پر می‌کنند؟

در همین روزهای اخیر بود. از کنار دبیرستانی پسرانه عبور می‌کردم که در وسط کوچه‌ای قرار داشت. به ناچار با سرعت بسیار اندک از کنارشان گذشتم و توانستم اکثر چهره‌های معصوم و دوست‌داشتنی‌شان را ببینم. متأسفانه اغلب نوجوانان در پناه دیوار پشت دبیرستان مشغول دود کردن سیگار بودند.

چه می‌توانستم بکنم، لحظه‌ای اندیشیدم که بایستم و با آن‌ها حرف بزنم، اما این کار را در آن موقعیت چندان مفید ندیدم، و به ناچار با غم و اندوه از کنارشان رد شدم. ولی دلم با تمام اندوه و درد در آن جاماند. بدون مجامله و تعارف بگویم، به‌راستی برای اوقات و ایام فراغت جوانان این دیار فکری، برنامه‌ای داشته‌ایم؟

از حرف بگذریم، بیاییم پای عمل

چندی یش روزنامه‌ی همشهری در ستون «گفته می‌شود» خبری درج کرد که بسیار تکان‌دهنده و حیرت‌آور بود. همشهری از قول دکتر موسوی مسؤول دفتر اجرایی ستاد مبارزه با مواد مخدر در آموزش و پرورش نوشت: سال

گذشته ۵۰ هزار دانش‌آموز در معرض اعتیاد شناسایی شده که امسال ۱۰۰ درصد افزایش یافته و به مرز ۱۰۰ هزار نفر رسیده است.

متعاقب آن روزنامه‌ی رسالت نیز با چاپ این خبر و با تیترا: چشم ستاد مبارزه با مواد مخدر روشن! از قول دکتر موسوی با ارقام و عدد همان مطالب را دوباره منعکس کرده است.

این که گناه این کار را به گردن ستاد مبارزه با مواد مخدر بیندازیم یا به پای فلان مسؤول مملکتی یا حتا خانواده‌ها را در این ماجرا مقصر قلمداد کنیم، کار به سامان نمی‌شود و راه به جایی نمی‌بریم و چیزی از عمق فاجعه نمی‌گاهد.

اجازه بدهید، در این درد مشترک با هم تعارف نکنیم، رودربایستی را کنار بگذاریم و روشن و شفاف و صادقانه به دور از سخنان مطمئن با هم سخن بگویم و با واژه‌هایی از قبیل شاید و اگر و مگرها قضیه را توجیه نکنیم، چرا که واقعیتی است انکارناپذیر و با تمام تلخی و اندوهی که دارد باید پذیرفت و به فکر چاره‌ی کار باشیم.

به نظرم با این فاجعه، بسیار ظریف و هوشمندانه باید برخورد کرد، تا ریشه‌ی درد را شناسیم نمی‌توانیم به درمانش کمک کنیم. با داغ و درفش نشان دادن به نوجوان نمی‌توان سیگار را از لای انگشتانش دور کرد. اگر چنین بود که تمام پدرانی که فرزندان‌شان به سیگار معتاد شده‌اند، می‌توانستند... از اولین برخورد با یک سبلی جانانه و آبدار قال قضیه را کنده باشند. پس با این روش، با توپ و تشر، با اخم و تخم نباید به جنگ این درد اجتماعی رفت. از نوجوانی که هنوز پشت لبش سبز نشده و در مرز ۱۲ سالگی است و سیگار در کیف مدرسه‌اش حمل می‌کند، باید پرسید کجای کارش می‌لنگد؟ چه عاملی سبب شده است که این نوجوان معصوم، ادای بزرگ‌ترها را درمی‌آورد؟

به‌راستی هیچ‌گاه از خود پرسیده‌ایم، چرا روز به روز به تعداد جوانان



کدام تفریح‌گاه، کدام سالن مدرن ورزشی، کجا مکان تفریحات سالم هنری - موسیقی راه انداخته‌ایم که توانسته باشد جوانان ما را با هر نوع گرایش فکری به دور از ایدئولوژی جذب کند؟ بدون آن‌که گره به ابرو بیندازیم و تشریفی کنیم، بیدیریم که در حرف زدن، شعار دادن اوستای عالمی هستیم. اما وقتی پای عمل می‌رسد با هزار اگر و مگر از زیر بار مسؤلیت شانه خالی می‌کنیم. ❁

برنامه‌ریزی اقتصادی

و جایگاه مردم

حدود یک سال گذشته در واقع پس از دوم خرداد به این طرف نمی‌دانم چرا بسیاری از مسایل در مملکت ما فصلی معنا و مطرح می‌شود. به زبان ساده‌تر، مدت‌ها پیش مهم‌ترین و حادث‌ترین مسأله‌ی روز ما که در اغلب روزنامه‌ها و محافل داخل مطرح بود، مسأله‌ی عدالت اجتماعی و مسأله‌ی سیاسی روز بود و به تبع آن برخورد با افراد خاطی و بررسی پرونده‌ی مدیران شهرداری مطرح بود. در آن روزها، احدی به فکر مسأله‌ی اقتصادی نبود، کسی نبود که بنویسد فشار اقتصادی کمر مردم را شکسته، فغان قشر کارمند جماعت، حقوق‌بگیر را به آسمان برده است. نرخ عجیب و غریب کالای مصرفی، مردم نجیب و سر به زیر ایران را عاصی کرده است. در عوض تمام هم و غم بعضی از جناح فکری و سیاسی این بود که در پناه عدالت اجتماعی خواستار برخورد قاطع با متخلف که همانا شهردار تهران است، صورت پذیرد. قضیه و پرونده‌ی شهردار هم بررسی شد، در پی آن استیضاح وزیر کشور جناب نوری هم پایان گرفت و غم‌انگیزترین حسن ختام وقایع اخیر نیز اتفاق افتاد و آن هم به تعطیلی کشاندن یکی دو روزنامه بود که در میان آن‌ها، روزنامه‌ی وزین و مردمی جامعه، قربانی آزادی حوادث اخیر شد. بگذرم. قصد بررسی حوادث اخیر را ندارم. فقط فهرست‌وار به عنوان مقدمه‌ی این یادداشت مطرح کردم.

اینک پس از گذشت آن حوادث، مدتی است که مسأله‌ی اکثر روزنامه‌های عصر، مسأله‌ی اقتصادی شده است. برخی از دیدگاه‌ها و نظریه‌ها این بود که اقتصاد ما چون بیمار است در نتیجه دولت فلج و اچمز شده است، در همین راستا گروهی از جناح سستی بازار معتقد بودند که دولت خاتمی یک برنامه‌ی مشخص و منجم اقتصادی ندارد. به هر حال در مقوله‌ی اقتصاد نیز نظریه‌های گوناگونی مطرح بوده که بررسی یکایک آن‌ها نه در حوصله‌ی این یادداشت کوتاه می‌گنجد و نه در حد اطلاعات و دانش حقیر است.

و اما سخن این یادداشت در مورد طرح ساماندهی اقتصادی اخیر است که چندی پیش مطرح شده و در کانون نظرهای متفاوتی برای اظهار نظر کارشناسان، صاحب‌نظران و متخصصان اقتصادی، دانشگاهیان و صاحبان اندیشه قرار گرفته است. و به قول معروف «هرکسی از زعم خود شد یار من» با این مقوله برخورد کرده و می‌کنند.

در این زمینه، روزنامه‌ها نیز با تشکیل میزگردهای اقتصادی و درج

مقاله‌ها و یادداشت‌های علمی، نظریه‌ها و آرای اقتصاددانان برجسته‌ی کشور را درباره‌ی طرح ساماندهی اقتصادی مورد بحث و مذاقه قرار داده‌اند.

به هر حال علم اقتصاد، کمی پیچیده است و چنانچه نظریه‌های کارشناسانه نیز با بیان پیچیده‌ی علمی همراه شود، برای خواننده مصیبتی مضاعف دارد. رایج و معمول است که نظریه‌های کارشناسی به عاقبت عمل چندان کاری ندارد. کارشناس نظر علمی خودش را ارائه می‌دهد و کاری به این ندارد که مثلاً در نتیجه نظریه‌اش اگر جمع کثیری از مردم گرسنه یا فقیر بشوند یا اندکی به سود سرشار دست یازند. برای کارشناس مهم نیست و مسؤلیت‌ش را نمی‌پذیرد. هم از این رو در اغلب نظریه‌های کارشناسی درباره‌ی طرح ساماندهی اقتصادی که اکثر آقایان اقتصاددانان ارائه داده‌اند، خواندم که مخالف با پارانه‌ی دولتی هستند و اعتقاد دارند که اساساً دولت باید پارانه‌ها را به کلی قطع کند و دولت تحت هیچ‌گونه شرایطی کمک اقتصادی به سبد خانواده‌های کم‌درآمد نکند. در راستای همین اعتقاد حتی اگر گروه عظیمی از مردم آسیب‌پذیر دستان به نان خشک هم نرسد، نرسد، مهم نیست. این نظریه‌ی کارشناسی است.

باور دارم کمتر کسی نمی‌داند که امروزه وضع اقتصادی کابینه‌ی آقای خاتمی در چه حد و حدودی است. باور دارم کمتر کسی نمی‌داند که بودجه‌ی کل کشور وابسته به فروش نفت مان است. کمتر کسی نمی‌داند که فروش هر بشکه نفت تا چه میزان افت کرده است.

باور دارم کمتر کسی نمی‌داند دولت خاتمی با تمام گرفتاری اقتصادی که گریبان مملکت را محکم چسبیده است در چه شرایط نامطلوبی از حیث سیاسی، اجتماعی و توطئه‌های جهانی قرار دارد.

با این حال در طرح ساماندهی اقتصادی وقتی به رقم - ۶۷۴۸ - میلیاردی پارانه‌ها برخورد می‌کنی، متوجه این واقعیت می‌شوی تا جایی که بودجه‌ی دولت راه می‌داده و برای دولت و کابینه‌ی آقای خاتمی امکان داشته، حفظ پارانه‌ها و رقم پارانه‌ها برای کالاهای اساسی مردم بوده است.

این مسأله به وضوح نشان می‌دهد، دولت و شخص رییس جمهور که منتخب مردم است به عهد و میثاقی که روز دوم خرداد با مردم بزرگ ایران بست، هم چنان وفادار و پایبند مانده است.

آدمی در این وفاداری، احساس نشاط و هم‌دلی می‌کند، وقتی می‌بینی در دشوارترین شرایط اقتصادی دولت، در طرح ساماندهی اقتصادی برای این‌که مردم کم‌درآمد دستان به کالاهای اساسی زندگی از قبیل نان، برنج، گوشت، دارو، شیر و... برسد، بودجه و ردیف رقم لحاظ شده است، احساس هم‌دلی‌ات بیش از پیش محکم‌تر برقرار می‌شود. بیهوده نیست که آن پیرزن شمالی بالهجه‌ی بسیار شیرین و دلنشین در صف اتوبوس از سیاست‌های اقتصادی دولت خاتمی پشتیبانی می‌کرد و می‌گفت که فشارهای سنگین اقتصادی با آن‌که دمار از روزگارم درآورده ولی به خاطر حمایت از رییس جمهورمان این مشکلات را باید تحمل کنیم و از دولت خاتمی حمایت کنیم. این بیان ساده از زبان یک پیرزن این دیار چیز تازه‌ای است که از عمق پیوند مردم با رییس دولتشان حکایت دارد. از این دست حمایت‌ها در کارنامه‌ی موفق خاتمی کم نیست، اما در تاریخ حکومت ایران نادر است.

یادآوری این خاطره، شاید تلخ باشد، اما اگر قرار باشد بگویم جایش همین جاست. در محفلی بودم با یکی از حضرات اقتصاددان. بحث‌مان بر سر قطع پارانه‌ها بود، او سرسخانه معتقد بود که دولت باید با قاطعیت تمام پارانه‌ها را قطع کند، حتی‌الاحتمال را پارانه ندهد. گفتم:

- عزیز دلم، نان گران به دست مردم می‌رسد. می‌دانی چندین میلیون انسان در مملکت ما به نان زنده‌اند، با نان روز و شب می‌گذرانند، عیالوارند توان خرید برنج کیلویی ۷۵۰ تومانی و گوشت ۱۸۰۰ تومانی و پنیر ۱۷۰۰ تومانی را ندارند.

با لبخند سرد و بی‌تفاوتی گفت:

- خوب چه می‌شود، گیرشان نمی‌آید، که نیاید، تازه می‌فهمند که بیشتر کار کنند کمتر بخورند، کمتر تولید مثل کنند، کمتر تفریح کنند. چرا باید دولت نفت بفروشد پولش را از طریق گندم، برنج، دارو، گوشت، به شکم مردم بریزد.

در این بحث برای من، مهم دیدن مردم و مرگ و زندگی آنها مطرح بود، اما این دوست عزیز، بحث را به مسیر علمی و در پایان به سفسطه کشاند تا مرا قانع کند. به او گفتم:

- دوست عزیز من سواد علمی ندارم و در نتیجه به نگرش‌های اقتصادی آن‌چنانی کاری ندارم. جواب این سؤال روشن مرابده. برای تو زندگی مردم مهم است یا نه؟

گره در ابروهایش انداخت و گفت:

- زندگی مردم به من چه، مگر دست من است. چه ربطی به بحث ما دارد.

گفتم:

- اگر روزی رییس دولت بشوی، برای ادامه‌ی زندگی روزمره‌ی مردم حتماً تلاش می‌کنی، اگر به تو بگویند نیمی از مردم کشورت قدرت خرید نان را ندارند چه حالی بهت دست می‌دهد.

باز لبخندی زد و گفت:

- اولاً من رییس دولت کشوری نمی‌شوم که نیمی از جمعیتش گرسنه باشند. دوماً به فرض محال هم رییس بشوم، خواهم گفت هرکس توان خرید دارد نان بخرد و بخورد، هرکس توان ندارد نخرد و نخورد و...

گفتم:

- و... بمیرد... هان.

موقع خدا حافظی در گوشم گفت:

- عزیزم، با احساسات نمی‌شود به مردم حکومت کرد.

و در مورد سرنوشت این مجله، دغدغه‌ای اگر نه بیشتر از من که به اندازه‌ی من داشته‌اند و باورم این است که در این انتخاب همه‌ی جوانب در نظر گرفته شده است.

واقعیت این است که پذیرش هیچ تغییر و دیگرگونی به آسانی اتفاق نمی‌افتد، به همین جهت خوانندگان قدیمی و ثابت و همکاران قدیمی و ثابت آدینه که سال‌هاست به شکل و محتوای سابق خو کرده‌اند، از این دیگرگونی یکه خوردند و آن را در ملاقات حضوری، با تلفن و پیغام یا ما در میان گذاشتند. به همه توصیه کردم صبر کنیم و منتظر باشیم تا این فرم و شکل جدید در دلمان بنشیند.

به مرحال قدر مسلم این است که آب ساکن زود می‌گندد. آدینه همواره کوشیده تا ساکن نباشد. به ویژه که بیشتر کسانی که در این دوره در آدینه نامشان در بالای مقالاتشان می‌آید، مانند سردبیر، از قبل در خانواده‌ی آدینه بوده‌اند.

ضمن آرزوی موفقیت برای همکاران تازه‌مان و سردبیر با ابتکار و با پشتکارمان، نمی‌توانم از یک ماجرا آسان بگذرم و آن دردی است که در پی این تغییر می‌کشم. از ندیدن هفته‌ای دو سه بار علی باباچاهی، شاعر نجیب و بلندآوازه و دوست سالیان دراز خود.

امیدوارم این درد هم چاره گیرد که معتقدم هیچ قفلی بی‌کلید نمی‌ماند. ●

توصیه‌ی لازم

در میانه‌ی امرداد ماه به دفتر آدینه فکسی زده شد از وزارت ارشاد، آن هم از بخش فرهنگی اداره‌ی مطبوعات داخلی که در آن نوشته شده بود: طرح مندرج در صفحه‌ی ۱۰ شماره‌ی ۱۲۸ آن نشریه که نهاد خانه‌ی کعبه را به ذهن متبادر می‌سازد، القاءکننده‌ی شبهه‌ی بدی در همین باره است.

با دریافت این فکس چشم‌ها در تحریریه به سوی طرح صفحه‌ی ۱۰ شماره‌ی ۱۲۸ برگشت، نظر معاونت فرهنگی اداره‌ی مطبوعات داخلی درست بود و شمای طرح، خانه‌ی خدا را تداعی می‌کرد. اما هرچه جست‌وجو کردیم تا بدانیم که «شبهه‌ی بد» چرا، به جایی نرسیدیم. پرنده‌ای گویا پناه برده به خانه‌ی ای - بگو خانه‌ی خدا -

اما آن چه مهم است لحن و بیان نامه و شیوه‌ای است که اداره‌ی مطبوعات داخلی برای انتقال دغدغه‌های خود برگزیده که به واقع شیوه‌ی مرضیه‌ای است و درست مطابق با تعریف وزارت خانه و معنای کلمه‌ی «ارشاد».

آدینه ضمن ارج نهادن به برخوردهایی از این دست که ظرافت برخورد یک دولتمردمی را با یک رسانه‌ی مردمی در خود دارد، به سهم خود می‌کوشد تا ضمن حفظ آزادی و استقلال خود، بهانه‌ای به دست بدخواهان، کج سلیقه‌گان و بدگویان ندهد و از همین روی در دو شماره‌ای که پس از تغییرات اخیر در سردبیری مجله منتشر شد، حساسیت و توجه بیشتر به اخبار، به سردبیر محترم مجله توصیه شد. ●

خانواده‌ی آدینه

و دل‌تنگی‌های

مدیر مسؤول

این سومین شماره از دوره‌ای است که به دعوت حقیر به عنوان مدیرمسئول آدینه، منصور کوشان که خود در جمع یاران همیشگی آدینه بود، سردبیری مجله را به دست گرفته است.

دعوت حقیر پس از مشورت و اعلام موافقت آن چند نفری صورت گرفت که از ابتدا در پایه‌گذاری و نگه‌داری آدینه سهیم بوده‌اند.

در ایران از «خوان رولفو» پدر و پارامو توسط احمد گلشیری ترجمه و منتشر شده است که مورد استقبال فراوان واقع شد.



سانسور حق التالیف

بعد از مرگ صادق چوبک نویسنده‌ی شهیر ایرانی، کلیه‌ی کتاب‌های او به بازار آمد. به گزارش خبرنگار آدینه مجموعه آثار چوبک در ۶ جلد گالینگور با نام‌های «روز اول فبر» خیمه شب بازی، سنگ صبور، انتری که لوطی‌ش مرده بود، تنگبیر، چراغ آخر، که کارنامه‌ی این نویسنده را تشکیل می‌دهد، به شکل افت چاپ و هر جلد به بهای سنگینی به خریداران عرضه می‌شود. یکی از فروشندگان که در پیاده‌رو مقابل دانشگاه کتاب‌های نایاب عرضه می‌کند، اظهار داشت: کتاب‌های چوبک مدت‌ها در بازار نبود و اگر هم دست دوم آن گیر می‌آمد به قیمت ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان خرید و فروش می‌شد. خانم نعمتی که خود را خواننده‌ی حرفه‌ای معرفی می‌کند به خبرنگار آدینه گفت: مطمئنم که ارشاد این کتاب‌ها را بدون سانسور مجوز چاپ نمی‌دهد. آثار نویسنده‌ی مورد علاقه‌ام را در ۶ جلد چرا نخرم؟ آدینه در این پرسش است که گونه‌های مختلف شیوه‌ی سانسور جز ضرر و زیان و کشتن معیشت نویسنده و به طور کلی کشتن آفرینش در این مرز و بوم چه عاید جامعه می‌کند؟ آیا در اغلب موارد، سانسور در مورد حق التالیف بیشتر عمل نمی‌کند؟

بهشتی تهیه‌کننده و کارگردان این مجموعه که قبلاً باغ گیلاس را از او دیده‌ایم در مصاحبه‌ای راجع به این سریال گفت: اساس این کار تلویزیونی، ادبیات است. مناسبانه این روش در کشور ما رواج چندانی ندارد. در حالی که در اکثر کشورهای دنیا از روی آثار ادبی، ده‌ها مجموعه، سریال، فیلم یا تئاتر ساخته می‌شود. این یک تلاش فرهنگی است. و به این ترتیب، حتی افرادی سواد هم می‌توانند با ادبیات آشنا شوند و با آن ارتباط برقرار کنند. ضمناً اضافه کنیم این مجموعه تفاوت‌های زیادی با رمان دارد. اما این به گونه‌ای است که روح رئالیستی و جان‌مایه‌ی رمان حفظ شده است.



جایزه‌ی ادبی «خوان رولفو»

جایزه‌ی ادبی خوان رولفو در امریکای لاتین، پس از شور و مشورت‌های فراوان داوران به شاعر و نویسنده‌ی اروژانتینی «اولگسا اوروزکو» Olga Orozco داده شد. او به عنوان بهترین نویسنده‌ی امریکای لاتین در سال ۱۹۹۸ جایزه‌ی ادبی «خوان رولفو» را که شامل دیپلم افتخار، یک مدال و یک صد هزار دلار پول نقد است، تصاحب کرد. «اولگسا» به خاطر نوشتن کتاب‌های «مرگ‌ها» و «روشنایی در اعماق چاه» برنده‌ی این جایزه شده است. جدایی انسان‌ها در عصر حاضر و تبعیض در مقابل انسان‌هایی که برابر به دنیا می‌آیند، زمینه‌ی شکل‌گیری داستان‌های این نویسنده را تشکیل می‌دهد.

در ادامه ضمن تأکید بر این که «بیشترین فضای این برگزیده را به آثار داستانی اختصاص خواهد داد، چند نکته را متذکر شده‌اند:

- ۱- از آن‌جا که این مجموعه در امریکا و به زبان انگلیسی منتشر خواهد شد، اگر مطلب یا داستان به این زبان نوشته و یا ترجمه شود، باری از دوش ویراستاران برداشته خواهد شد.
- ۲- سعی کنید نوشته یا داستان از ۵۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
- ۳- آثار غیرداستانی باید به‌طور مستقیم به سایل زنان در ایران بعد از انقلاب برسد.
- ۴- نویسندگانی که آثارشان مورد استفاده قرار گیرد مبلغی بین ۵۰ تا ۱۰۰ دلار دریافت خواهند کرد.
- ۵- مطالب باید تا قبل از دسامبر ۱۹۹۸ (۱۰ آذر ۷۷) ارسال شوند.

برای ارسال مطالب و یا اطلاعات بیشتر، عصرها با دفتر مجله تماس بگیرید.



صدای زن در ایران پس از انقلاب

حوزه‌ی مطالعات خاورمیانه‌ی دانشگاه نیویورک با همکاری پروفیسور محمد مهدی خرمی طی فراخوانی با نام صدای زن در ایران پس از انقلاب از همه‌ی نویسندگان ایرانی تقاضای همکاری کرد. در این فراخوان ضمن اشاره به پژوهش‌های وسیعی که در پی بررسی سایل زنان در کشورهای خاورمیانه به عمل آمده، متذکر شده است این نمایش‌گر گفتار بی‌شمار زنان کشورهای خاورمیانه است. در بخشی از فراخوان با اظهار تأسف از این که دو دهه است که صدای زن ایرانی به گوش نمی‌رسد، آمده است:



رمان بافته‌های رنج یک سریال تلویزیونی

رمان بافته‌های رنج نوشته‌ی علی محمد افغانی نویسنده‌ای که با رمان شوهر آهو خانم به شهرت رسیده، تبدیل به یک سریال ۲۶ قسمتی شده است که به‌زودی از شبکه‌ی اول سیما پخش خواهد شد. حوادث این رمان که جنبه‌ی اجتماعی دارد در سال‌های به قدرت رسیدن پهلوی اول، می‌گذرد. مجید

«این کمبود به پیدایش درک نادرستی در جوامع غربی انجامیده است... مبارزه با این درک نادرست هدف اصلی این پروژه است. ما برگزیده‌ای از آثار داستانی و غیرداستانی زنان ایرانی را در دست تهیه داریم. هدف اصلی بیان کردن تجربه‌های مختلف زن ایرانی در ایران بعد از انقلاب است.»

انتشارات راندم هاووس در استرالیا، قرار داد بسته ام و به زودی این کتاب وارد بازار می شود.

یغمایی در استرالیا ضمن فعالیت در زمینه شعر به ترجمه آثار ادبی نیز مشغول است.



اثر منقش نشده ای از فروغ

کتاب «مرگ من روزی...» از فروغ فرخ زاد که ترجمه ای از اشعار شاعران معروف آلمان است، موفق به گرفتن مجوز چاپ از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شده است. این کتاب که برای نخستین بار چاپ می شود مربوط به زمانی است که فروغ در آلمان به سر می برد و اقدام به ترجمه شعر از زبان آلمانی کرد. کتاب «مرگ من روزی...» را انتشارات ایران جام منتشر می کند.

چون قوی زیبا بمیرد

هفته ی گذشته، جمشید مهرپویا، صاحب انتشاراتی ماکان، در سن پنجاه و یک سالگی بر اثر سکته قلبی زندگی را بدرود گفت. مهرپویا که در هنرهای سنتی و صنعت دارای تخصص بود، از سال ها پیش به کار روزنامه نگاری نیز سرگرم بود و سردبیری مجله های صنعتگر، موزه ها، میراث فرهنگی، اسپرکبیر و پژوهش و مهندسی را به تناوب به عهده گرفت. آدینه درگذشت این همکار را تسلیت می گوید.

محمدعلی و چند کتاب تازه

محمد محمدعلی که به تازگی رمان «بازرهای خیس یک مرد» از او به بازار آمده بود، چاپ دوم مجموعه داستان «از ما بهتران» را توسط انتشارات بزرگمهر و راهیان اندیشه روانه ی کتابفروشی ها کرده است. «۵ سال قبل از ۱۹۸۵» عنوان سفرنامه ای از محمدعلی است که در ۲۴۰ صفحه حوالی مهرماه انتشارات علم آن را منتشر می کند. مجموعه داستان «دریغ از رویه رو» و چاپ سوم «رعد و برق بی باران» از همین نویسنده تا پایان سال به دست علاقه مندان خواهد رسید.

لغو سانسور هنرهای تجسمی

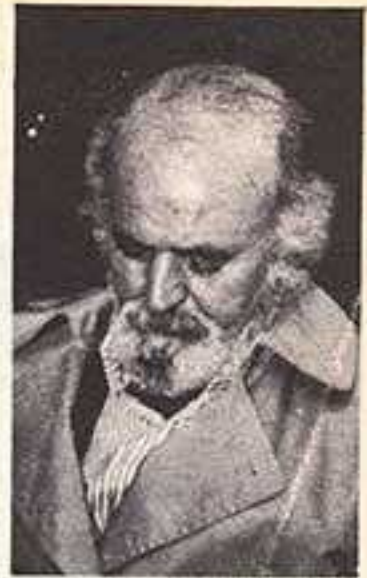
علیرضا سبع آذر، رئیس مرکز هنرهای تجسمی کشور در شیراز گفت: «بر اساس سیاست های جدید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در راستای گسترش حوزه ی فعالیت هنرمندان و حمایت از آنان، نگارخانه های کشور از این پس می توانند بدون اخذ مجوز و با مسؤلیت خود، آثار هنری تجسمی را در معرض تعامنی عموم قرار دهند.»

رئیس مرکز هنرهای تجسمی در ادامه، بازدهی اقتصادی هنرهای تجسمی را در کشور نامناسب دانست و برنامه های تازه ی وزارت فرهنگ و ارشاد را مانند ایجاد اتحادیه ی هنرمندان با حمایت این وزارتخانه، تشویق هنرمندان به صدور و فروش آثار خود، و پیدا کردن شیوه های عملی برای کمک به واحدهای کوچک هنری برشمرد.

پیرایه یغمایی و هنرمندان نقاش

پیرایه یغمایی شاعر و نویسنده ی کتاب های کودکان که هم اکنون در استرالیا اقامت دارد، در تدارک کتابی با نام «نامه های هنرمندان نقاش» است. (که در شماره ی گذشته ی آدینه دو نامه از آن منتشر شد) پیرایه یغمایی طی تماسی با آدینه اظهار داشت: «مدت یک سال و نیم است که در پی چاپ یکی از کتاب های کودکانم، با

زندادان محکوم شده است. این کاریکاتور که در روزنامه ی «اوزگور گوندم» چاپ شده، اهانت به جمهوری ترکیه اعلام شده است. استیاضی که لغات یکی از دانشگاه های شهر استانبول از این کاریکاتور ارائه داده توهین به رهبران ترکیه اعلام شده است. سازمان روزنامه نگاران بین المللی که مرکز آن پاریس است، خواستار آزادی فوری «گوزل» شده و اعلام کرده است: «کاریکاتوریت آزاد است نظریه های خود را به صورت کاریکاتور بیان کند.» به گزارش همین سازمان، حدود ۳۰ روزنامه نگار ترک به خاطر نوشته ها و اظهارنظرهایشان در زندان ترکیه به سر می برند.



صدای شاعران معاصر محمد حقوقی و ژولین بریم و ژولین بریم

شرکت ایران گام که پیش از این در زمینه ی موسیقی کلاسیک جهان فعالیت کرده است و آناش از لحاظ کیفیت و محبوبیت در میان طرفداران موسیقی جدی جهان جایگاه ویژه ای دارد، در یک برنامه ریزی تازه و در کنار فعالیت هایش، تصمیم جذابی در زمینه ی انتشار آثار شاعران و نویسندگان با صدای خودشان گرفته است.

نخستین نوار کاست از این سری، صدای شعرهای محمد حقوقی شاعر نام آشنا است که همراه شده است با آهنگ ها و نوای جذاب گیتار ژولین بریم نوازنده ی برجسته ی جهان موسیقی. در نوار صدای شاعران معاصر، محمد حقوقی شعرهایی از دفترهای فعلی های زمستانی، شرفی ها، با زخم، با گرگ، با شب و گریزهای ناگزیر را خوانده است.

نوار صدای شاعران معاصر در سال ۱۳۷۴ ضبط شد و به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، واحد بررسی موسیقی (تلاز وحدت) ارائه شد و سرانجام پس از سه سال، مجوز انتشار دریافت کرد و هم اکنون شرکت ایران گام در تدارک انتشار آن است.

سه سال و چهار ماه زندان برای یک کاریکاتور

«دوگان گوزل» کاریکاتوریت اهل ترکیه که برای یکی از روزنامه های هوادار کردها کاریکاتور می کشید به سه سال و چهار ماه



لوکاج، تاریخ و آگاهی طبقاتی

مهم ترین اثر جورج لوکاج مستقد و روشنفکر مارکسیست به نام تاریخ و آگاهی طبقاتی یا ترجمه ی محمد جعفر پوپنده به زودی منتشر می شود.

کتاب حاضر به نظر بسیاری از اندیشه گران و مستقدان از مهم ترین کتاب های فلسفی قرن بیستم محسوب می شود و به ویژه در اروپا الهام بخش شعار کثیری از روشنفکران متعهد بوده است. انتشار این کتاب به شناخت و سنجش فلسفه به ویژه فلسفه ی سیاسی معاصر و تعمیق مباحث جدی در زمینه ی علوم اجتماعی یاری می رساند.

پوپنده پیش از این نیز کتاب (جسامه شناسی رمان: پالزاک، زولا، استاندال) را از لوکاج ترجمه و منتشر کرده است.



در انتظار آزادی

در پی حمله‌ی گروه طالبان به شهر مزار شریف در افغانستان، محمود صارمی خبرنگار اعزامی خبرگزاری ایرنا دستگیر و بازداشت شده است.

در همین ارتباط، جامعه‌ی مطبوعات کشور از مجامع بین‌المللی طی بیانیه‌ای خواستار تلاش همگانی برای آزادی این خبرنگار شده‌اند. هم‌چنین سازمان خبرنگاران بدون مرز، که مرکز آن در پاریس است با صدور اطلاعیه‌ای خواهان آزادی بدون قید و شرط صارمی شد.

هم‌کاران و خبرنگاران آدینه نیز هم‌صدا با خبرنگاران جهان خواستار تلاش همه‌ی نهادهای بین‌المللی برای آزادی محمود صارمی هستند.

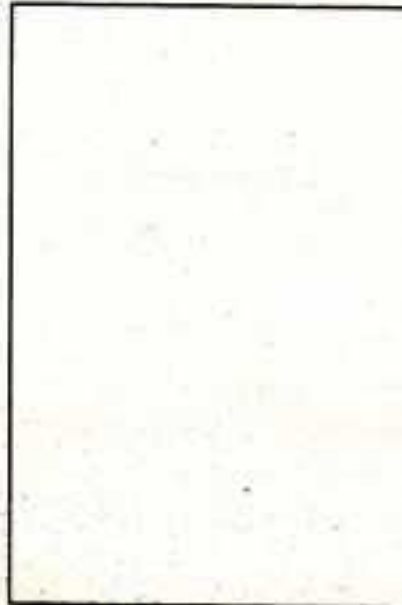
خواننده‌ی ایران

نوار یادمان پنجاه سال خوانندگی محمد نوری خواننده‌ی موفق و اصیل موسیقی ایرانی به زودی راهی بازار خواهد شد.

این نوار که «جاودانه با عشق» نام دارد با اشعاری از حمید مصدق، فریدون مشیری و شیون فومنی و... شکل گرفته است.

محمد نوری با شیوه‌ی خاص خوانندگی تابع سلیقه‌های بازار پسند نبوده است. همیشه با اتکا به اندیشه و شم هنری و توانایی‌های فنی، پنجاه سال در عرصه‌ی موسیقی فعالیت مستمر داشته است که حاصل آن ترانه‌های خاطر‌انگیزی است که

در یاد چند نسل ماندگار است. دکتر محمد سریر که اغلب با این خواننده هم‌کاری دارد آهنگ‌های «جاودانه با عشق» را ساخته است. «آوازه‌های سرزمین خورشید» یکی از موفق‌ترین نوارهای موسیقی محمد نوری در سال‌های اخیر بوده که هم‌چنان طالبان فراوان دارد.



دانشجویان و حرف‌های «خواندنی»

از مجله‌ی دانشجویی خواندنی دو شماره‌ی تازه به طرز هم‌زمان منتشر شده است.

مجله‌ی خواندنی که به سردبیری زری نعیمی از سال ۶۲ فعالیت خود را شروع کرده بود، شماره‌ی ویژه‌ی خود را (شماره‌ی ۲۶) به شرفتی اختصاص داد.

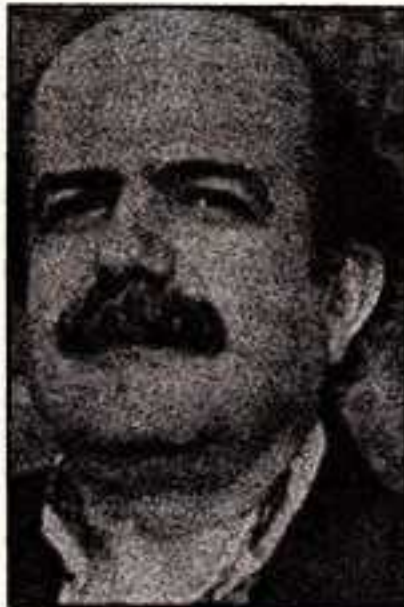
آخرین شماره‌ی این مجله (شماره‌ی ۲۸-۲۷)، گفت‌وگو با هوشنگ گلشیری و شهلا لاهیجی و چند تن از اعضاء دفتر تحکیم وحدت، به همراه شعر و قصه و مقاله در زمینه‌های گوناگون را در کنار هم دارد. گلشیری در محابه با خواندنی دیدگاه‌های خود را در مورد سیاست، حکومت، خاتمی، داستان‌نویسی و نویسندگان امروز بدون پرده‌پوشی و کتمان بیان کرده است.

مجله‌ی خواندنی که هنوز موفق به گرفتن مجوز انتشار از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نشده، معتقد است که در چهارچوب قانون اساسی و اعلامیه‌ی حقوق بشر منتشر می‌شود و قطعه‌ی حرکت خود را در قلمرو نیما، شریعتی و معدق فرار داده است.

اعظم حسن یکی از گردانندگان این فصلنامه در گفت‌وگویی کوتاه با آدینه اظهار داشت:

این نشریه فقط کار فرهنگی می‌کند، و وابسته به هیچ گروه و حزب و جناحی نیست و متعلق به همه‌ی دانشجویان آزاداندیش و مستقل است.

خانم اعظم حسن در پاسخ به این سؤال که «هزینه‌ی چاپ مجله را چه گونه تأمین می‌کنید؟» گفت: با کمک مالی دانشجویان و خوانندگان علاقه‌مند، و اعضاء تحریریه، این مجله به حیات خود ادامه می‌دهد و قیمت روی جلد فقط هزینه‌ی چاپ عکس و زیراکس مجله است. کسانی که توان خریدش را نداشته باشند به صورت امانی در اختیارشان می‌گذاریم. آدینه موفقیت دانشجویان را در جهت رشد و اعتلاء فرهنگ و هنر پیش‌رو آرزو می‌کند و به هم‌کاران خواندنی خسته نباشید می‌گوید.



اسطوره

در شهر کتاب

در پی فعالیت‌های فرهنگی و سلسله سخن‌رانی‌ها در شهر کتاب، دکتر جلال‌الدین کزازی در ۷ مرداد ماه، پیرامون «اسطوره در ایران» در شهر کتاب سخن گفت.

در این برنامه که با استقبال فراوان علاقه‌مندان به فرهنگ و ادب روبه‌رو شد، دکتر کزازی اسطوره را یکی از پیچیده‌ترین و رازناک‌ترین قلمروها در فرهنگ انسانی و پیمایی از روزگاران کهن و زمان‌های سپری شده قلمداد کرد و

ویژگی‌های ساختاری اسطوره در ایران را مورد بررسی قرار داد. دکتر کزازی در بخشی از سخنانش گفت:

«روزگار اسطوره، روندی از درون به برون و از مینو به گیتی داشته است و هرچه از اسطوره دور می‌شویم، به گونه‌ی از انسان دور شده‌ایم و به جهان نزدیک‌تر. انسان اسطوره‌ی، در میان جهان و خود جدایی نمی‌بیند. در دید او آفرینش سکه‌ی است که در پکتسو جهان و در دیگر سو، انسان است. انسان را در گسترده‌اند به چندی (کمیت) جهان شده است. جهان را فرو نشانده‌اند به چونی (کیفیت) انسان شده است. جهان گستره‌ی انسان و انسان المشره‌ی جهان است و جهان آینه‌ی است که انسان اسطوره‌ی، خود را در آن می‌بیند.

دکتر کزازی در ادامه با یکی دانستن اسطوره و رؤیا از دید ساختاری و اشاره به ناخودآگاه جمعی و فردی یونگ، با نگاه به اسطوره در شاهنامه سخنانش را به پایان برد.

در شماره‌ی آتی متن سخن‌رانی دکتر کزازی منتشر خواهد شد.



جایزه‌ی بوکر

مهم‌ترین جایزه‌ی ادبی انگلیس (بوکر) که هر سال به یک نویسنده‌ی انگلیسی زبان داده می‌شود، امسال به یک نویسنده‌ی هندی به نام اروند هاهی رای Arund Hahi Roy که فقط ۲۶ سال دارد و ساکن شهر دهلی نو است، تعلق گرفت.

رمان «آفریننده‌ی چیزهای کوچک»، این نویسنده‌ی جوان را در کنورش به شهرت رساند و در انگلیس مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت.

نیمه‌ی پُر

پدیرایی کرده است.

محمود دولت‌آبادی به این دموت

پاسخ مثبت داده است و در تاریخ ۲۴ مردادماه راهی آلمان می‌شود تا در حین استراحت و ملاقات با دیگر نویسندگان و فرهیختگان جهان، هم به نوشتن بپردازد و هم با تجربه‌ای حاصل نشت‌هایش، پربارتر از همیشه به وطن بازگردد و نمره‌ی مسافرت و اقامتش در آن مرکز فرهنگی را به خوانندگانش عرضه کند.

خاطره‌ی حجازی شاعر و نویسنده، سرگرم آماده‌سازی یک مجموعه داستان به نام «نیمه‌ی پُر» از آثار نویسندگانی است که خارج از حیطه‌ی ادبیات سیاه قلم می‌زنند. رمان «اثر پروانه» از همین نویسنده از سوی نشر چشمه تا پایان سال روانه‌ی بازار کتاب خواهد شد.



شعرخوانی محمد خلیلی

«شعاع یافتیم شاعر و نویسنده‌ی معاصر محمد خلیلی که به دیدار خانواده‌اش به آلمان رفته بود، در سمینار ادبیه و بیان در تروژ شرکت کرده و در این اجلاس سه روزه به سخن‌رانی و شعرخوانی پرداخته است.

محمد خلیلی در این سفر هم‌چنین در انجمن ایران و آلمان در شهر دورتموند سخن‌رانی داشته است.



محمود دولت‌آبادی در اقامت‌گاه ادبیات

محمود دولت‌آبادی نویسنده‌ی رمان معروف کلیدر از طرف «دورس سوسین هببر» دعوت به عضویت در Kunstler Hous Schlob Wiepersdorf یا «اقامت‌گاه زوج ادبیات رومانتیک» شده است. این مکان در ۸۰ کیلومتری جنوب برلین واقع در آلمان یک مرکز فرهنگی - مسکونی است که نویسندگان، هنرمندان، آهنگ‌سازان و ادیبان آلمانی و غیرآلمانی امکان زندگی و کار کردن را برای مدتی محدود دارند.

این مرکز در دعوت‌نامه‌ای که برای نویسنده‌ی «روزگار سیری شده‌ی مردم سالخورده» فرستاده، نوشته «فادر است حداکثر از ۲۴ نفر به طور هم‌زمان پدیرایی کند».

در گذشته، این اقامت‌گاه برای مدتی پدیرایی نویسندگانی چون آنا رگرس، چیزتا ولف، یتر وکلس، کارل میکل و آرنولد زوایک و... بوده است. و پس از بازگشایی مجدد در سال ۱۹۹۲ از نویسندگان و هنرمندانی چون اینگر کریستین و ریوالد لسانو، آماندا آیزنپورته، اریک فولس هانسن و...

روزنامه‌ی زن

روزنامه‌ی زن با انتشار چند پیش‌شماره به مدیر مسؤلی خانم فائزه هاشمی، در زمینه‌ی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با روش خبری - تحلیلی، از روز شنبه ۱۷ مردادماه منتشر شده است. روزنامه‌ی زن هر روز در ۱۶ صفحه و یک صفحه ادب و هنر در قطع متروبی منتشر می‌شود.

آدینه ورود این روزنامه را به خانواده‌ی مطبوعات و دست‌اندرکاران آن تبریک می‌گوید.

تاریخنامه‌ی طبری

تاریخنامه‌ی طبری که پس از شاهنامه‌ی ابومنصوری یکی از قدیمی‌ترین متن‌های زبان فارسی محسوب می‌شود با تصحیح و حاشیه‌نویسی دکتر محمد روشن به زودی منتشر می‌شود.

دکتر روشن با مراجعه به ۸ نسخه‌ی گوناگون از این متن و تصحیح و مقابله‌ی آن‌ها به یک متن قابل اعتماد دست یافته است. دکتر روشن پیش از این منقحات خالقی و... را تصحیح و منتشر کرده است.

جمع‌آوری شده است. بنا به گزارش خبرنگار آدینه، مؤلف کتاب با مراجعه به اداره‌ی کل ارشاد اسلامی همدان در رابطه با جمع‌آوری کتابش پاسخ می‌شود که «حسب دستور کتبی مدیریت کل چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» مبادرت به توقیف و جمع‌آوری کتاب نموده‌اند.

لازم به ذکر است کتاب فوق قبلاً مجوزهای لازم را اخذ نموده بود و بیش از دو ماه از پخش آن می‌گذرد.

آقای معبدی مؤلف کتاب در این مورد اظهار داشت:

«معلوم نیست چه کسانی بر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی حاکمیت خود را اعمال می‌کنند. پرواضح است که اتخاذ چنین تصمیمی از طرف آقای دکتر مهاجرانی وزیر محترم ارشاد بعید است و این روش، رسمی خطرناک است. آن هم برای جامعه‌ای که قرار است پایبند به قانون‌مندی باشد.

آدینه

ویژه‌ی ادبیات
معاصر ایران و
جهان با آثاری در
زمینه‌ی شعر،
داستان، مقاله‌های
نظری، نقد و
بررسی در نیمه‌ی
دوم شهریور منتشر
می‌شود.



توقیف یک کتاب پس از چاپ

کتاب «مصدق»، رهبر نهضت ملی ایران» تألیف عبدالرضا معبدی که از سوی یکی از ناشران شهرستانی در همدان چاپ و منتشر شده است، توسط اداره‌ی کل ارشاد اسلامی همدان، توقیف و از کتاب‌فروشی‌های سطح شهرستان

آدینه

هر ۱۵ روز یکبار
منتشر می‌شود.

افغانستان

در ۱۵۰ سالگی مانیفست

بهای بیش از آن چیزی را می‌دادم که در واقعیت جاری روزمره‌ی هستی دارد. و چون بی آن‌که بفهمم ساعت‌ها گذشته، شب شده است و از اخبار شنیده‌ام کار مزار تمام است و باید یک جوری خوابم ببرد، ذهنم را به‌زور به جاهای دیگر می‌برم: به ادامه‌ی عملی مانیفست، پدید آمدن نخستین دولت سوسیالیستی و... سرانجام، درگیری این دولت در افغانستان به نام یک اندیشه‌ی جهان‌شمول که ریشه در همین مانیفست دارد.

جالب است که این ملاعمر هم داعیه‌ی جهان‌شمولی دارد... درست مثل اروپایی‌های عصر نوزایی، مثل امریکایی‌های کاشف نظم نوین جهانی، مثل شورای امنیت... به توافق‌های هلنیکی فکر می‌کنم و به بدل شدن بعدی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به مرام‌نامه‌ی یک ایدئولوژی جهان‌شمول جدید... به خوش حالی کرده‌ها از تصویب «حقی مداخله‌ی بشر دوستانه» و خشم سومالیایی‌ها از همین مصوبه فکر می‌کنم. جمله‌های دیگری از مانیفست به یادم می‌آید، درباره‌ی حقی انسانی انسان، حقوق زن، مقام آزادی... و اینکه کمی کم‌تر از ده سال است اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر هم دارد به یک کلیسای جدید با همه‌ی سلسله‌مراتب کهنات و یک پاپ و متولی به اسم شورای امنیت سازمان ملل متحد بدل می‌شود. تا کی باید کاغذ تنها فضای زیبا ماندن زیبایی‌ها باشد؟

و حالا اولین ساعت‌های صبح دوشنبه است و این نوشته به پایان خود نزدیک می‌شود. گوشم به CNN است و کلی حرف نه تازه می‌شنوم راجع به رأی اعتماد به دولت جدید یاسر عرفات و طبعاً و قطعاً سوء قصد به سفارت‌خانه‌های آمریکا، افغانستان دیگر لیدر خیری نیست. □

بعد سیاست و حالا اجتماع: مزار قلب طبقه‌ی متوسط مدرن افغانستان است، تنها شهر افغانستان است که قیامی خونین و پیروزمند علیه طالبان را در پیشینه‌ی خود دارد - اندک ساعت‌هایی پس از نخستین اشغال. نجیب را پیش از آن‌که دار بزنند، مثله کرده بودند. با مزاری‌ها چه خواهند کرد؟ اینک به جز فرمان عقیدتی - سیاسی - قومی ملاعمر، کینه‌کشی شخصی طالب‌ها و انتقام تحقیر شکست پیشین هم در کار است. چشم‌ها را می‌بندم تا نبینم. بی‌هوده. خشونت، کهن‌ترین هم‌زاد انسان است و چون به راه می‌افتد، توفانی می‌شود که ریشه در دورترین گذشته‌ها دارد، همه‌ی اشباح مرده را بیدار می‌کند و سوی شیخ دارد.

«شیخی اروپا را فرا گرفته است...» این جمله‌ی سرآغاز مانیفست است. دریدا هم چند سال پیش بحثی داشت راجع به شیخ‌های مارکس و قضیه را یک جوری به شکسپر و هملت و «درآمدن زمان از لولاهای خود» مربوط می‌کرد... هملت، تاجی است بر سر حقی تراژیک انسان برای گرفتن انتقام.

خودم را هر جور شده با مقاله‌ی مانیفست، شاهکار مارکس، در ۱۵۰ سالگی مشغول می‌کنم. چه جالب اصلاً نمی‌دانستم مانیفست حداقل تا ۱۸۷۰، یعنی ۲۲ سال پس از نگارش، متنی مهجور ماند و فقط پس از انقلاب بالشیویکی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شهرت بعدی‌اش را پیدا کرد.

از آخرین باری که مانیفست را خوانده‌ام بیش از ۲۰ سال می‌گذرد و مشخص‌ترین خاطره‌ام از آن این است که روزگاری، متنی بود که حاضر بودم زندگی‌ام را بدهم تا وعده‌هایش راجع به سعادت بشر محقق شود - احتمالاً یا هنوز نه قدر زندگی را می‌دانستم و نه ارزش یکایک زندگی‌های فردی را یا هنوز به زندگی

شبه. علی میرزایی باز هم لطف کرده است و وقتی به خانه می‌روم، شماره‌ی تازه‌ی نگاه‌نو انتظارم را می‌کشد با مقاله‌یی که عنوانش به شدت تکانم می‌دهد، مقاله‌یی در بزرگداشت ۱۵۰

سالگی مانیفست کمونیستی. جمله‌ی اول مانیفست به ذهنم هجوم می‌آورد: «شیخی اروپا را فرا گرفته است...» و تا می‌آیم که با خودم فکر کنم حتماً مارکس هم آینده را با یک شیخ می‌ساخت و به یادم بیفتد که در ساتریالیسم تاریخی، کمونیسم به عنوان مرحله‌ی نهایی تکامل اجتماعی بشر فقط تکرار مرحله‌ی نخست این مرحله، یعنی کمونیسم اولیه است اما در مرحله‌ی بالاتر و همه‌ی این فکرها را وصل کنم به فرانسس فوکویاما و حرف‌هایش راجع به پایان تاریخ و در یکی از همان تداعی‌هایی غرق‌شوم که باعث شادی حضورم در هستی است، ناگهان خبر از رادیو می‌افتد: جمله‌ی سراسری و گسترده‌ی طالبان به مزار شریف.

بهار، کی تابستان شد؟ یا هر افغان که به گفتگو می‌نشینی، حرف این بود که زمستان برای جنگیدن خیلی سرد است، اما بهار... حساب طالبان را می‌رسند. یادم می‌افتد طالبان کابل را هم در تابستان گرفتند، در روز ۲۹ یا ۳۰ شهریور.

نمی‌خواهم، نباید به سراغ سونلی کوچک هفت‌موجم بروم، نباید به لذت سازوخستی اصرار بر باز شنیدن مکسر خبری که می‌دانم میدان‌دهم: واقعه را به هر زبان و با هر تفسیر هم بشنوم، مزار شریف سقوط کرده است، درست مثل هرات، کابل... تئوری دومینو: اول اقتصاد،



یادداشتی بر مانیفست

تکرار از مانیفست نقل می‌شود «بورژوازی در حلول حیات خویش که به دشواری به صد سال می‌رسد بیش از مجموع تمام اعصار و نسل‌های پیشین نیروی تولیدی خلق کرده است.» این نکته نیز درست همان‌طور که در مانیفست قید شده بود امروز پس از ۱۵۰ سال حتی با ضرورتی بیشتر مطرح است. امروز دوباره نیاز داریم چه گونگی تقسیم نیروهای تولیدی را از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر دریابیم. از یک سو معجزه‌ی الکترونیک و از سوی دیگر بنا به آخرین گزارش سازمان ملل پیرامون توسعه، بیش از یک میلیارد نفر هنوز امکان دسترسی به آب سالم را ندارند. باید اذعان کرد که فهرست نیروهای تولیدی و نیروهای وابسته به آن برای رفع احتیاجات ۸۰٪ از جمعیت جهان بسیار طویل و غم‌انگیز است.

این روزها در مجامع رادیکال از لزوم یک نگرش سوسیالیستی، بسیار صحبت می‌شود. اغلب این نگرش به شدت تحت تأثیر دستاوردهای مادی کشورهای ثروتمند سرمایه‌داری و سطح زندگی قشرهای برخوردار قرار می‌گیرد. با این حال با نگاهی به شیوه‌ای که سرمایه‌داری در سراسر جهان گسترده شده است و به همان نسبت در بیشتر ملل ثروتمند، ضروری است که نگاه سوسیالیسم بر آن تحول اجتماعی متمرکز شود که توان بخشی و رفع نیازهای ابتدایی فقیرترین، ناتوان‌ترین و درکل استثمارشدگان را در اولویت نخست برنامه‌های خود قرار دهد.

سهم از درآمد جهانی از ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰
سهم از کل درآمد جهانی به درصد

جمعیت	۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۸۰	۱۹۹۰
فقیرترین ۲۰٪	۲/۳	۲/۲	۱/۷	۱/۴
دوم ۲۰٪	۲/۹	۲/۸	۲/۲	۱/۸
سوم ۲۰٪	۴/۲	۳/۹	۳/۵	۲/۱
چهارم ۲۰٪	۲۱/۲	۲۱/۳	۱۸/۳	۱۱/۳
ثروتمندترین ۲۰٪	۶۹/۵	۷۰/۰	۷۵/۴	۸۳/۴

نابرابری‌های گسترده میان مردم در سراسر جهان دامن می‌زنند. حتی اگر در اقتصاد هیچ چیزی از قواعد سفت و سخت ریاضی تبعیت نکند، فرآیندهای قابل توجهی وجود دارند که محصول منطبق درونی سرمایه‌داری‌اند. یک مثال برجسته از چنین فرآیندهایی را می‌توان در فاصله‌ی هرچه بیشتر و شکاف عمیقی یافت که بین ملل ثروتمند و تمام جهان وجود دارد. تسریع روند جهانی شدن در عصر ما نشان‌دهنده‌ی این قطعی شدن جهان به شکلی نامطمئن و خطرناک است.

بررسی میزان تقسیم درآمدها در جهان از ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ که در نمودار زیر به اختصار آمده است، نشان می‌دهد که هم‌اکنون ۲۰٪ از جمعیت جهان به تنهایی از ۸۳٪ خدمات و امکانات کل جهان برخوردار بوده و این در حالی است که سهم ۲۰٪ از فقیرترین قشر جمعیت در جهان تنها ۱/۴٪ است. حال می‌توان به تفاوت فاحش درآمدها میان ثروتمندترین‌ها و بقیه‌ی جهان، نظری دیگر انداخت. سهم درآمد جهانی در هریک از چهار گروه از کشورهایی که از پایین‌ترین درآمد برخوردارند به شکلی مداوم از ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ کاهش یافته است. از طرف دیگر سهم ۲۰٪ ثروتمندترین به صورت مداوم از حدود ۷۰٪ به ۸۳٪ درصد رسیده و تمام این‌ها در دوره‌ای به وقوع پیوسته است که در بیشتر مواقع کشورهای ثروتمند در مرحله‌ی رکود به سر برده و بیش از هر زمان دیگر سرمایه از کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر سرازیر شده. البته برای رشد صنایع جدید، رشد امور مالی و دیگر خدمات.

بنابراین در پایان قرن بسط و گسترش سرمایه‌داری، وضعیت به این ترتیب است: ۶۰٪ از جمعیت جهان فقط از ۵/۳٪ از درآمد و امکانات جهان برخوردارند و این در حالی است که بیش از ۸۳٪، از آن ۲۰٪ از ثروتمندترین‌هاست. در ارتباط با همین موضوع جمله‌ی دیگری به

شاید صفحه‌ای از مانیفست کمونیت که این روزها اغلب از آن صحبت می‌شود بیانگر و تفسیرکننده‌ی گسترش جهانی سرمایه‌داری باشد: «تسام صنایع



دیروپای ملی از بین رفته و با صنایع جدید از صحنه خارج می‌شوند. صنایع جدیدی که برای تمام ملل به مسأله‌ی مرگ و زندگی بدل خواهد شد. دیگر مواد خام داخلی کفاف این صنایع را نمی‌کند بلکه باید مواد خام را از مناطق بسیار دور وارد کرد. صنایعی که محصولاتشان نه تنها در داخل کشور بلکه در سراسر جهان به مصرف خواهد رسید. به جای خواست‌های قدیمی که محصولات داخلی به آن پاسخ می‌گفتند، خواست‌های تازه‌ای سر بر می‌آورند که محصولات سرزمین‌های دوردست به آن‌ها پاسخ می‌دهد. ما وابستگی متقابل ملل را در سراسر جهان پیش روی داریم. تمام ملت‌ها برای گریز از اقتراض، فاکتور از تطبیق خود با شیوه‌ی تولید بورژوازی هستند که آن‌ها را مجبور می‌کند آن‌چه را تمدن نامیده می‌شود به کشور خود معرفی کنند و به عنوان مثال خود به بورژوازی بدل شوند. کوتاه سخن، شیوه‌ی تولید بورژوازی در پس تصویر خویش دنیایی را خلق می‌کند.

مطمناً تاریخ نیم قرن گذشته بیش از پیش به اثبات رسانده است که فرآیند توصیف‌شده در ۱۵۰ سال پیش هنوز هم به روند خویش ادامه می‌دهد. با این حال برای تکمیل توصیف فوق باید نکته‌ای به آن افزود که متأسفانه به هنگام نقل قول از مانیفست نادیده انگاشته شده است. سرمایه‌داری در عین حال که با اثبات و گسترش جغرافیایی به حیات خویش ادامه می‌دهد، به

مانیفست در عصر ما

در زمانی که مبارزه‌ی طبقاتی به ساعات تعیین‌کننده‌ی خود می‌رسد، فرآیند اضمحلال در درون طبقه‌ی حاکمه و در واقع در درون تمام سطوح جامعه‌ی کهنه آغاز می‌شود. ویژگی درخشان و خیره‌کننده‌ی این فرآیند آن است که بخشی از طبقه‌ی حاکمه پیوندهای خویش را با نظام موجود قطع کرده و به طبقه‌ی انقلابی که آینده را در دستان خویش دارد می‌پیوندد. بنابراین درست مانند دوره‌ی پیشین که بعضی از اعیان و اشراف به‌سرد بورژوازی درآمدند، هم‌اکنون نیز بخش از بورژوازی به‌سرد پروتاریا درمی‌آیند. این مسأله به‌ویژه در مورد بخشی از ایدئولوگ‌های نظام بورژوایی که خود را به سطح درک نظری جنبش تاریخی رسانده‌اند صادق است.

از مدت‌ها پیش بخش عمده‌ای از جامعه‌ی جهانی دانشمندان از خطر «فاجعه‌ی اکولوژیکی» که جهان را تهدید می‌کند کاملاً آگاهی داشته‌اند اما آن‌چه تاکنون به رسمیت شناخته نشده این است که سبب این فاجعه، خود سرمایه‌داری است. اقتصادهای بورژوایی در صدد پنهان کردن و یا انکار این حقیقت‌اند.

جای شگفتی نیست. اگر این معضل توسط عموم مردم درک شود، سرمایه‌داری به‌زودی با چهره‌ی حقیقی خودش یعنی دشمن خون‌خوار نوع بشر و دیگر اشکال حیات در کره‌ی زمین مورد شناسایی قرار خواهد گرفت. در چنین شرایطی، تعهد و مسؤولیت ما نه تنها کمک به اکولوژیست‌ها برای رساندن پیامشان به گوش مردم سراسر جهان بلکه به همان اهمیت، متقاعد کردن خود اکولوژیست‌ها و به همان نسبت عموم مردم در مقیاس وسیع در جهت درک حقیقت سرمایه‌داری است که باید جای خود را به نظام اجتماعی دیگری بدهد که دادن ظرفیت ادامه‌ی حیات به زمین را نخستین اولویت خود قرار می‌دهد. با آشکار کردن تبعات مرگ‌آور سرمایه‌داری که در پیش است، گروه‌ها و قشرهای وسیع‌تری از مردم از جمله «ایدئولوگ‌های نظام بورژوایی» که خود را به سطح درک جنبش تاریخی رسانده‌اند، آن‌چه بر سر زمین خواهد آمد را مشاهده خواهند کرد و در این میانه وظیفه‌ی ما کمک به رسیدن به این آگاهی در کوتاه‌ترین زمان ممکن است. ●

نهادینه شده در سرمایه‌داری منجر به رشد و موفقیت مبارزه‌ی انقلابی جهت سرنگونی نظام و جایگزین شدن نظامی عقلانی‌تر و انسانی‌تر خواهد شد. اما آیا تحلیل‌های آن‌ها به نتیجه‌ی تاریخی دیگری نیز امکان ظهور داد یا حداقل چنین چیزی در آن‌ها مستقر بود؟ من فکر می‌کنم پاسخ مثبت باشد همان‌طور که در صفحه‌ی اول مانیفست تحت عنوان بورژوازی و پروتاریا اشاره شده:

«تاریخ تمام جوامع موجود، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است. برده‌داران و بردگان، اعیان و عوام، لردها و سرف‌ها و کوتاه سخن استثمارگران و استثمارشوندگان به شکل دایمی در برابر و در مخالفت با یک‌دیگر قرار داشته و دایماً چه به صورت پنهان و چه به صورت آشکار در حال نبرد با یک‌دیگر بوده‌اند که یا به بازسازی انقلابی جامعه در سطح وسیع و یا به نابودی تمام طبقات درگیر در منازعه انجامیده است.»

چیز بیشتری درباره‌ی نابودی طبقه‌های درگیر در منازعه در مانیفست نمی‌توان گفت چرا که مارکس و انگلس آن را نتیجه‌ی غایی مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری تلقی نمی‌کردند اما اگر در جهان امروز به اطرافمان بنگریم - و گستره‌ای که در آن سرمایه‌داری منابع طبیعی برای یک اقتصاد متعادل را نابود و از میان می‌برد در نظر بگیریم باید مطمئناً «نابودی مشترک تمام طبقات درگیر در منازعه» را به مثابه‌ی یک چشم‌انداز بسیار واقعی در آینده‌ی نزدیک تاریخی قبول کرد.

باید در صدد تحقق چه چیزی باشیم؟

ما باید سعی کنیم که مردم را با افشای حقیقت سرمایه‌داری در سراسر جهان تحت تأثیر قرار دهیم که بی‌شک با حقیقت ایدئولوگ‌های بورژوازی که می‌خواهند پایان تاریخ را باور کنیم متفاوت است. ما معتقدیم که این حضور مداوم است که می‌تواند واقعاً پایان تاریخ را به ارمغان آورد. آیا مانیفست در این مورد به ما راهی عرضه می‌کند؟ شاید، اگر آن را با دقت بخوانیم و با قوه‌ی تخیل به تفسیر آن پردازیم. در صفحه‌ای از مانیفست که اغلب نادیده گرفته شده، مارکس و انگلس مضمون جدیدی را در تحلیل‌های خویش وارد می‌کنند:

با این‌که مانیفست کمونیست را دوازده بار خوانده‌ام اما هرگز برای من اثری کهنه و از مد افتاده جلوه نکرده و همیشه ارزش آن را داشته است که دوباره آن را بخوانم. بنابراین فکر کردم برای نوشتن این مقاله باید یک بار دیگر آن را بخوانم اما این بار با توجه ویژه به آن دست از مفاهیم و راه‌کارهایی که در ارتباط با مشکلات و معضلات جهان در آستانه‌ی قرن بیست و یکم دارد. موضوعاتی را که به آن‌ها پرداخته‌ام در سه عنوان خلاصه می‌کنم (۱) بحران سرمایه‌داری (۲) به کجا می‌رویم (۳) باید در صدد تحقق چه چیزی باشیم.



بحران سرمایه‌داری

در ۱۸۴۸ یعنی در همان سالی که مانیفست به رشته‌ی تحریر درآمد، بحران سراسر اروپا را فرا گرفته بود. سال ۱۹۹۸ نیز برای اقتصاد جهانی سرمایه‌داری سال بحران است. مارکس و انگلس گفته بودند بحران‌های تجاری به صورت ادواری از راه می‌رسند و هر بار به شکل تهدیدکننده‌تری وجود جامعه‌ی بورژوایی را به محک آزمون می‌گذارند. این گفته در عصر ما نیز کاملاً از اجبار برخوردار است و به نظر من تشخیص علت اساسی نیز در همین بحران‌ها نهفته است. این بحران‌ها به گفته‌ی آن‌ها نوعی بیماری است که به ناگهان شیوع پیدا می‌کند، گونه‌ای از بیماری که در اعصار پیشین معنا و مفهومی نداشت، بیماری اضافه تولید. و امروز این فرمول‌بندی را می‌توان به شکلی بهتر در این عبارت فرمول‌بندی کرد (عصر اضافه تولید ابزار تولید) و این چیزی است که اقتصاد بورژوایی تاکنون نتوانسته و نخواهد توانست بر آن فایق آمد.

به کجا می‌رویم؟

مارکس و انگلس به انقلابیون قوت قلب داده و مصرأ باور داشتند که تضادهای اجتناب‌ناپذیر و

ضرورت امروز، شالوده‌ی مستحکم فردا



لحظه‌ای به درازای افزون بر یک قرن را می‌گذرانیم؛ لحظه‌ای آبتن ضرورتی که درد قرنی دور و دراز را به دل دارد و زایش آن بنای باروی مستحکم فردا را نوید می‌دهد؛

لحظه‌ای که زایش آن تحقق انقلابی ناتمام، نه بیست ساله که صد ساله، را صلا خواهد داد و مرحله‌ای تازه از زندگی را در پیش روی مردمی عطشناک و منتظر خواهد گذاشت و شاید این بار بدر این باور را در دل‌ها برویاند که: آری، می‌توان تن به دریای بیکرانه سپرد و پا به ساحل کامروایی گذاشت. پایان‌بخش این درد جانکاه و این دگرذیسی سربرزده از فرارویش این لحظه‌ی قسرنوار، تحقق واقعی و بسی‌سد راه شمارهای عجیب‌شده‌ی میهن‌خواهی و مردم‌سالاری است.

از زمان پدیداری خواسته‌های نوگرایانه‌ای که سرانجام با وقوع انقلاب مشروطه از قوه به فعل درآمد و آنگاه با مبارزه‌ی پیگیر جنگلی‌ها، اجتماعيون - عاميون، حزب مساوات (حزب کمونیست ایران)، گروه پنجاه و سه نفر استحکام پذیرفت؛ و نهال آن با ریختن خون‌های بسیار از فرزندان برومند این مرز و بوم آبیاری شد؛ وقوع قیام خونین سی تیر آن را قوام بخشید. کودتای خونبار ۲۸ مرداد ۳۲ نیز نتوانست ریشه‌ی آن‌را بخشکاند. از این سالیان دراز که سرانجام به پیروزی قیام شکوهمند ۲۲ بهمن انجامید و سپس تا به امروز که بیست سال از این رویداد بزرگ در تاریخ میهن ما گذشته است، زمانی به بلندای سه نسل تمام را پشت سر گذاشته‌ایم. اما در دورانی طولانی که فرزانهایی از آن را برشمردم این آرزوهای بزرگ و برآورده نشده هم‌چنان به جای خویش باقی است و شاید اگر کسی نداند چنین تصور کند که هنوز در آغاز راهیم. اما همه‌ی ما - چه آنان‌که اهرم‌های قدرت را در دستان خویش دارند و چه آنان‌که به ثمر نرسیدن انقلاب بهمن و تحقق نیافتن آرزوهای بزرگ و دیرپایشان ایشان را به سرزهای یأس و ناباوری کشانیده، در عزم جزمشان خللی پدید آورده است - باید بدانیم و باور داشته باشیم که این آرزوهای

ناکام مانده سرانجام چونان جنینی که از زهدان مادری درد کشیده سر بر آورد به ناگزیر تحقق خواهد پذیرفت و گریزی از آن نیست و اگر جز این بود ناصرالدین شاه و رضاشاه و محمدرضا شاه توانسته بودند امید زایش این نوزاد را با جنگ‌افزارهای زور و سرکوب در دل مردم تشنه بخشکانند.

بی‌تردید گرایش‌های محافظه‌کار حاکمیت با توسل به جنگ‌افزار اسلام‌خواهی، در خطر قرار گرفتن اسلام و ضرورت دفاع از آن و برداشتن فریاد پیشگیری از تهاجم فرهنگی غرب می‌کوشند تا مردم و حریف سیاسی خویش را از میدان به در کنند و منافع و خواسته‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مجموعه تشکل‌های سازمان یافته‌ی خویش را بی‌گزند نگه‌دارند و میدان را به راحتی به حریف واگذار نکنند؛ و یکی از راه‌هایی که چنین فرصتی را برای ایشان فراهم می‌آورد، دامن زدن به بحران فراگیر کنونی از طریق اهرم‌های قدرت در اختیار خویش در قوه‌ی مقننه، قوه‌ی قضاییه و نهادها و بنیادهای گونه‌گونی است که سهمی عمده از قدرت را در انحصار خود دارند. این نیروها سپس می‌توانند گناه همه‌ی ناکامی‌هایی را که خود پدید آورده‌اند به گردن قوه‌ی مجریه و شخص رییس‌جمهور بیندازند؛ و به نظر می‌رسد که همین هدف را نیز پی می‌گیرند.

به همین سبب است که درسی‌یابیم این نیروها مدتی است به نظر می‌آید در برابر نیروهای اصلاح‌طلب حالت تهاجمی گرفته‌اند؛ حربی که گویی می‌کوشد خود را نماینده‌ی منافع، خواسته‌ها، آرزوهای مردم و عامل تحقق حقوق و آزادی‌های مردمی معرفی کند و به همین دلیل خود را با تهاجم همه‌سویه‌ی حریف محافظه‌کار خویش رو در رو می‌بیند. اما، اگر اندکی بیندیشیم و نیروهای درون و پیرامون حاکمیت نیز اگر در این اندیشه‌ی ما سهیم شوند، باوری همگانی شکل خواهد گرفت که چنین «تهاجمی» نه تهاجم که دفاع در برابر نیرویی به‌تازگی میدان‌دار عرصه‌ی نبرد شده است که مشروعیت خویش را وامدار مردم است و داعیه‌ی حفظ منافع و تأمین

خواسته‌های آنان را در سر می‌پروراند. از این روست که ما شاهد دو صف‌بندی در درون و پیرامون حاکمیت هستیم. جناحی که آشکارا حربه‌های تهدید، بگیر و بیند، و حفظ اهرم‌های قدرت به هر قیمت را پی می‌گیرد و از اعتراف به پی‌گرفتن راه خود نیز روگردان نیست و جناحی دیگر که از پشتوانه‌ی آرای مردم برخوردار است و داعیه‌ی حفظ و تحکیم مردم‌سالاری و تأمین منافع موکلان خویش و پایبند بودن به آن را دارد و تا اندازه‌ای که امکانات و موازنه‌ی قوای اجتناعی به آن اجازه می‌دهد در این راه نیز کوشیده است.

موضوع‌گیری‌های جناح اکثریت مجلس و جناح مسلط بر قوه‌ی قضاییه، شورای نگهبان و بسیاری از ارگان‌های دیگر کشوری و لشکری از یک سو و جناح مسلط کابینه و توده‌های وسیع مردم کشور از سوی دیگر مؤید این نکته است که صف‌بندی‌ها هر روز مشخص‌تر و آشکارتر از روز پیش و لحن کلام‌ها هر دم گزنده‌تر و تند و تیزتر و اقدامات تعارض‌آمیز نمایندگان دو جناح در برابر یک‌دیگر چشمگیرتر می‌شود.

جناح محافظه‌کار می‌خواهد نگذارد چیزی در کشور دگرگون شود و جناح اصلاح‌طلب، با توجه به منافع و اندیشه‌های خویش و در جهت حفظ نظام دگرگونی‌هایی در اوضاع پدید آورد. و بی‌تردید جناح دوم که خواستار دگرگونی‌های



در تدارک

فرهنگ بزرگ

کتاب

گفت‌وگویی کوتاه

با رضا سید حسینی



مشروط، محدود و اصلاح طلبانه است نوگرا و مهاجم و جناح محافظه کار که خواستار نگه داشتن اهرم‌ها و پیشگیری از هرگونه حرکت تهدیدکننده‌ی منافع خویش است موضع تدافعی دارد؛ نتیجه‌ی این کشاکش آشکار نشان خواهد داد که جناح مدافع تا چه حد اندیشه‌ورزانه منافع خویش (یا بخش با حسن نیت آن) منافع مردم را درک خواهد کرد و تلفیقی خردگرایانه میان این دو، و به منظور پیشگیری از انفجاری دیگر، ایجاد خواهد کرد. و جناح مهاجم تا چه اندازه مهاجم خویش را همراه با توده‌های میلیونی مردم کشورمان به پیش خواهد برد؟ به داعیه‌ی مدافع حقوق و منافع آن‌ها بودن وفادار خواهد ماند و به نشاط و پویایی دوباره پدید آمده در مقیاس جامعه دامن خواهد زد. پیروزی جناح دوم، یعنی جناح سر برآورده از آرای مردم، در وهله‌ی نخست پیروزی نظام حاکم را به همراه خواهد داشت و پیشروی تدریجی مردم به سوی اهداف مبنی و مردمی خویش را در پی خود خواهد آورد؛ اما پیروزی جناح نخست، تضعیف نظام و از دسترس خارج شدن امکان تحقق خواسته‌های انقلاب و آرزوهای مردم و انزوا و انفعال دوباره‌ی مردم و نبود مشارکت فعال آنان در سرنوشت خویش را به دنبال خواهد داشت؛ و این چیزی نیست که حتا خود جناح محافظه‌کار نیز خواهان آن باشد.

رخداد تاریخی دوم خرداد که به صورت حرکتی خودانگیخته، بدون تشکیلات، بدون نظام رهبری کارکشته و برخوردار از تجربه‌ی طولانی ده‌ها ساله بود، نمایشگر عزم جزم مردم برای به کرسی نشاندن تقاضاهای معوق مانده‌ی خود بود. تاکنون جناح محافظه‌کار دو اقدام جدی و اقدامات جانبی بسیار در جهت باز پس گرفتن دستاوردهای ۲ خرداد از مردم انجام داده است. استیضاح وزیر کشور کابینه‌ی ۲ خرداد و خلع او از مسند وزارت و تعلیق شهردار تهران و محکومیت ناسزاوار او به زندان و جریمه و شلاق، به سان اقدام‌هایی آشکارا تلافی‌جویانه، مسکن است مردم کشور ما را از سرخی دستاوردهای تحول ۲ خرداد محروم کند، اما بی‌تردید دردی از دردهای بی‌شمار مردم را که به‌رغم بیش از یک قرن مبارزه‌ی پیگیر هنوز به حداقل خواسته‌های اجتماعی - اقتصادی خویش نرسیده‌اند درمان نخواهد کرد و شعار پایان انقلابی ناتمام را در سرلوحه‌ی نیازهای مبرم روز نگه خواهد داشت.

پس چه بهتر که قدرت‌مداران جامعه از باز آزمودن آزموده‌های دیرین دست بردارند. این نیاز زمان، واقعیتی سرسخت است که از پاسخگویی آن راه‌گریزی نیست. خردی سلیم باید که این نیاز را دریابد و باگردن نهادن به آن راه دشوار و طولانی صدساله را کوتاه کند و درد زایش این آبدن قرن را که جز تحقق خواسته‌های این مرحله از انقلاب، به هیچ رو پابانی برای آن متصور نیست، آرام بخشد. ●

روشنفکران، سارتر را حروف چینی کرده، اما معطل مقدمه‌ی من است که هر وقت نوشتم، آن هم درمی آید.

- باخبر شدم که مدتی است روی دایرت‌المعارف بزرگ کتاب کار می‌کنید؟

● بله. الان بیشتر وقت من صرف دایرت‌المعارف بزرگ کتاب با عنوان فرهنگ آثار، می‌شود که انتشارات سروش در دست تهیه دارد. قریب ده سال است که روی آن کار می‌کنیم. الان دیگر به مرحله‌ی چاپ رسیده است، جلد اول آن به اندازه‌ی دایرت‌المعارف مصاحب است، فکر می‌کنم تا دو یا سه ماه دیگر هم منتشر می‌شود.

- در تهیه‌ی دایرت‌المعارف بزرگ کتاب، چه کسانی با شما همکاری داشته‌اند؟

● هیئت علمی آن از باسابقه‌ترین نویسندگان و مترجمان فرانسه هستند که عبارتند از: احمد سمیعی، ابوالحسن نجفی، اسماعیل سعادت، عبدالله نوکل، خانم مهشید نونهالی، دکتر جواد طباطبایی و عبدالکریم رشیدیان مباحث فلسفی را و مرحوم آرام کتاب‌های علمی را ترجمه کرده، دکتر کاردان مطالب تربیتی و روان‌کاوی را انجام داده‌اند، مرحوم محمود محمودی مقالات تاریخی را و دکتر نادعلی همدانی مقالات مربوط به تناتر و... یا آدم‌های دیگر که همه از برجسته‌ترین مترجمان فرانسه هستند.

- مدتی قبل، ترجمه‌ای از کاوه سید حسینی (فرزندتان) توسط کتاب آگاه چاپ شد، ترجمه‌ی دیگری، آماده‌ی چاپ ندارد؟

● کتاب آگاه، یک سری کتاب‌هایی دارد به نام «آگه»، کتابی از او در آورد به اسم «به مقاله از دانه». کاوه الان تمام داستان‌های بورخس را که مرحوم میرعلایی ترجمه نکرده، ترجمه کرده و کتاب خواهد کرد.

- با تشکر از شما که وقتان را به ما دادید؟
● خواهش می‌کنم. ● یوسف علی‌خانی

سرزده به دفتر کار آقای رضا سید حسینی می‌روم. تا ایشان بیاید، باخبر می‌شوم که این روزها سرگرم آماده کردن دایرت‌المعارف بزرگ کتاب هستند. گفت‌وگویی کوتاهی در زمینه‌ی کتاب‌هایی که آماده‌ی چاپ دارند، انجام داده‌ایم.

- کتاب تازه‌ی آماده‌ی چاپ چه دارید؟

● مجموعه مقالات آندره ژید را در دو جلد به اسم‌های بهانه‌ها و بهانه‌های تازه در دست انتشار دارم. سابقاً - قریب ۳۰ سال پیش - مقاله‌هایی از ژید در آورده بودم به اسم «اندرزهایی به نویسنده‌ای جوان»، این بار هفت، هشت مقاله‌ی دیگر به آن اضافه کردم که با اسم خودش یعنی (بهانه‌ها و بهانه‌های تازه) به انتشارات نیلوفر داده‌ام که درمی آورد.

- چاپ جدید مکتب‌های ادبی با هزار و دویست صفحه دوبرابر چاپ‌های قبل است، چه‌طور شد که در چاپ مجدد آن، حجم آن به این اندازه افزایش یافت؟

● بله مکتب‌های ادبی در این چاپ بیش از دوبرابر چاپ‌های قبلی است. جلد دومش هفتصد صفحه دارد. یک مقاله‌ی صد صفحه‌ی هم در آخر جلد دوم آوردم به نام دگردیسی زمان.

- در این چاپ، مطلبی هم کم شده؟
● خیر، کم نشده، اگر استانسالیسم به عنوان ادبیات و فلسفه و هم‌چنین اکسپرسیونیسم به این جلد اضافه شده است. سوررئالیسم عملاً به اندازه‌ی یک کتاب صد و هشتاد صفحه‌ای است.

- آقای سید حسینی، ترجمه‌هایی از آندره مالرو داشته‌اید، هیچ‌کدام تجدید چاپ نمی‌شود؟

● خیر، چون تجدید چاپ شده و گمان هم نمی‌کنم تمام شده باشد. «لایم لایت» چارلی چاپلین دارد تجدید چاپ می‌شود و انتشارات نگاه درمی آورد.

- کتاب‌هایی که از سارتر ترجمه کرده‌اید، چه‌طور؟

● مدتی است انتشارات نیلوفر در دفاع از

۲۸ مرداد، وضعیت انتخابی مصدق

مرگی هدیه‌ی شاه



نه در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که از چند ماه قبل از آن، چند وضعیت برای دولت مصدق متصور بود. اول آنکه پیشنهادهای آشنی‌جویانه (مثلاً پیشنهاد اورل

هریمن) را در مورد تأسیس شرکت‌های عامل نفت بپذیرد، دوم آنکه پیشنهاد توده‌ای‌ها - و یا شاخه‌ای از رهبری حزب توده - و دکتر فاطمی را بپذیرد، در سربازخانه‌ها را باز کند و به مردم امکان دهد که مسلح شوند و خود اعلام جمهوری کند، سوم آنکه با شاه و دیگر مخالفان خود راه دوستی در پیش گیرد و در فرصت مناسبی با نظر آنها کنار برود و امکان دهد کسانی از جبهه‌ی خودش مانند اللهیار خان صالح، باقر کاظمی و... به نخست‌وزیری برسند، چهارم... پنجم... از میان این راه‌حل‌ها دکتر مصدق یکی را برگزید و آن مقاومت بود که منجر به شکست دربار، فرار شاه و ورود کرومیت روزولت به صحنه و صورت پذیرفتن یک کودتا از نوع امریکایی / انگلیسی شد و... در نتیجه‌ی آن زاهدی به نخست‌وزیری رسید، دکتر مصدق و یارانش به زندان افتادند، حکومت نظامی برقرار شد و... حوادثی در پی آن آمد که همه می‌دانند.

اگر مصدق راه نخست را برگزیده بود، حماسه‌ای به نام «نهضت ملی نفت ایران» در تاریخ ایران و جهان ثبت نمی‌شد. بلکه این هم ماجرای می‌شد مانند ده‌ها شبیه به آنکه در تاریخ جنگ سرد رخ داد و قابل تصور است که دکتر مصدق چند ماهی بر سرکار می‌ماند، طرفداران او چند پارچه می‌شدند و همان می‌شد که بنده از کودتا شد. با این تفاوت که سرکوب‌ها فقط شامل چپ‌ها (توده) می‌شد، و جبهه‌ی ملی در حافظه‌ی تاریخی ایران باقی نمی‌ماند و مظه‌ری برای مقاومت استقلال‌طلبانه‌ی ملی - نه چپ نه راست -

متولد نمی‌شد و اگر بپذیریم که برای بسیاری مانند عبدالناصر، دکتر مصدق یکی از الگوها بود، در نبود این الگو معلوم نبود که ناصر و چند تن دیگر که از روی الگوی مصدق، شهادت مقاومت پیدا کردند، چه نمی‌شدند. اگر راه حل دوم توسط دکتر مصدق برگزیده می‌شد و مردم مسلح می‌شدند و توده‌ای‌ها میدان‌دار، آشوب و جنگ داخلی که به عشایر هم کشیده می‌شد چند ماهی ادامه می‌یافت و در این حالت به قاعده، توده‌ای‌ها کوتاه مدتی بعد دکتر مصدق را برکنار می‌کردند (چنان‌که شاه پیش‌بینی کرده بود) و در این زمان دو احتمال وجود داشت یکی کودتای نظامی و دخالت امریکا. دیگری پیروزی دولت حزب توده بر کودتای امریکایی و دعوت از ارتش سرخ (ارتش برادر). در این صورت احتمال مقابله به مثل متفقین و پیاده کردن نیرو در جنوب کشور وجود داشت، با ادعای استقلال و گذاشتن شاه در آن بخش و عملاً تجزیه‌ی ایران به شمال و جنوب. در این حالت مردم مرکز و شمال کشور در وضعیتی هم‌چون آلمان شرقی قرار می‌گرفتند که آماده و منتظر ماندند تا نزدیک چهل سال بعد که اتحاد جماهیر شوروی سقوط کند شاید احتمال اتحاد دوباره‌ی برقرار دارند.

در هیچ‌کدام از این‌ها، حماسه‌ای در تاریخ ایران و به نام ایران در تاریخ جهان ثبت نمی‌شد. اما دکتر مصدق هیچ‌کدام از این کارها را نکرد و به اغوای هیچ‌کس از مردم استقلال‌طلبی و لیبرالی دور نشد و همان صاحب اصول و معتقد به دموکراسی و استقلال و قانونمدار باقی ماند و آنقدر ماند که ناگزیر چرچیل رفت به دستبوسی آیزنهاور. بخشی از سهام نفت ایران را وانهاد تا رضایت سرمایه‌داری امریکا را به کودتایی بر علیه دولت او جلب کرد. در این زمان بی‌آنکه خطر تانک‌های روسی و حرکت آن‌ها در خیابان‌های تهران پدید آید، بی‌آنکه نگرانی از جنگ داخلی و تجزیه‌ی کشور رخ نماید، دکتر مصدق ابتدا خواست تا در خانه‌ی خود زیر شلیک گلوله‌ها بماند تا از همان‌جا شهید راهی تاریخ شود. اما

وقتی دید در این کار تنها نیست و دست‌کم رادمردی چون محمود نریمان هفت تیر بر شقیقه‌ی خود نهاده، رضایت داد که با همه‌ی کهولت و بیماری با لباس خانه از نردبانی بالا رود و شبی را در خانه‌ای مخفی شود و روز بعد خود را در دانشکده‌ی افسری، تسلیم دولت نظامی کند. این شیرین‌ترین پایان برای نهضت بود. جهان پس از جنگ جهانی دوم، جهان پس از مرگ استالین، جهان جنگ سرد، راه شرافتمدارانه‌ی دیگری برای مصدق و هیچ نهضت آزادی‌بخش دیگری باقی نمانده بود. آنان که بر پایان کار نهضت ملی کردن نفت خرده می‌گیرند، معمولاً دو گروهند. گروه اول آن‌ها هستند که دل با سلطنت دارند و خشمگین از آنند که چرا تاریخ با هرگونه نگرشی، جای شایسته‌ای به مصدق داده و در مقابل حاکم کوچک‌ترین لحظه‌ای در برابر شاه و حامیانش به احترام تأمل نمی‌کند. گروه دوم اما عملگرا یا فایده‌گرایایی هستند که معتقدند اگر دکتر مصدق این قدر نگران و جاهت خود نمی‌بود و با فدا کردن بخشی از آن و جاهت به همان مقدار ممکن از عواید نفت اکتفا می‌کرد و دولت او می‌ماند و کودتا نمی‌شد، چه‌بسا بعدها به تمامی حقوق خود می‌رسید و بیست و پنج سال اختناق، وابستگی به امریکا و دیکتاتوری بر مردم ایران تحمیل نمی‌شد. نظر این گروه به دلیل فایده‌ای که در آن متصور است با همه‌ی ساده‌اندیشی‌اش جای تأمل دارد گرچه در آن از یک نکته غفلت می‌شود و آن وجه استقلال‌طلبانه‌ی نهضت ملی است. نهضت‌هایی از این دست به محض آن‌که به معامله کشیده شوند، می‌میرند و الگو و یادگاری از آنان در تاریخ نمی‌ماند. با چشم امروز و با اطلاعات امروز نمی‌توان آنان را قضاوت کرد ورنه بدون شک هرکدام از این نهضت‌ها اگر امروز رخ می‌داد، راه و روش، سلوک و کارکردی دیگر داشت. در آن زمان جو جهانی امکان ظهور یک مانده را نداشت، چنان‌که تمام میانه‌روها که در شرق و غرب سیاسی جهان ظهور کردند لای چرخ‌دنده‌ها یا آبرو باختند و یا در مقابل

کودتاهای خشن و سرکوبگر قرار گرفتند. وگرنه بسیاری کسانی که معتقدند اگر ماندلا به زندان نمی‌رفت، لومومبا خود را به کشتن نمی‌داد، آئنده چنان نمی‌کرد هم در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ باز کار به همین جا می‌رسید. با این استدلال، سهم تعیین‌کننده‌ی مقاومت‌ها به هیچ گرفته می‌شود و فراموش می‌شود که شرایط امروز، همیشه حاصل کوشش دپروزیمان است.

باری، آن اتفاق‌ها نیتاد و دکتر مصدق راه دیگر را برگزید. و در این گزینش آگاهانه توجه به بسیاری نکته‌ها داشت، از جمله آن‌که با حرکت‌های حساب‌شده از تمام مخالفان خود و نهضت انتقامی هولناک گرفت و در مقابل، پاران نهضت را اعتباری جاودانه بخشید. حکومت شاه گرچه ۲۵ سال بعد از ۲۸ مرداد دوام آورد ولی هرگز مشروعیت نداشت. شاه با انگ یک سلطنت کودتایی به محض آن‌که مجبور شد از فشار خود بکاهد، ساقط شد و با خود این سرشکستگی را ایجاد کرد که تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی را که این قدر به آن تظاهر می‌کرد، پایان بخشید. سرنوشت شاه در ۱۶ ماهی که بعد از سقوط رژیم سلطنتی زنده ماند از دردناک‌ترین سرگذشت‌ها شد. در کوتاه مدتی همه‌ی آن‌چه در دوران او و پدرش ساخته شده بود از میان رفت، همه‌جا که به خیال خود اثری از خود نهاده بودند پاک شد. سلطنت محمدرضا شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، هدیه‌ی مرگ‌آوری بود که به شاه رسید. دیگر هر سال به درست دانشجویان بر در و دیوار دانشگاه‌ها می‌نوشتند:

«سلطنت موهبتی است زمینی که به اتکای سیا علی‌رغم ملت به شاه واگذار شده است.»
در بازگشت از رُم، شاه فقط نگاه‌های سنگین و طلبکارانه‌ی تیساران زاهدی، علوی مقدم، گیلان‌شاه، فرزندان، تیمور بختیار و مانند آن‌ها را ندید. طلبکاران او صفی دراز از دولتیان، روزنامه‌نویسان ضد مصدق، سیاستمداران، چاقوکش‌ها و لات‌ها بودند که در روزهای بعد با آن‌که غنایم را بین آن‌ها تقسیم کرد، هرگز قانع و راضی نشدند و مثل سواران آن تانک بودند که ظهر ۲۸ مرداد زاهدی را به بی‌سیم پهلوی - محل فرستنده‌ی رادیو - رساند و بعدها در هر فرصت خدمات خود را به رخ می‌کشیدند. شاه تنها دختر خود را به اردشیر زاهدی بخشید که یک جرعه آب جوش در زندگی با زاهدی از گلوبیش پایین نرفت، کوچک‌ترین خواهر خود را به محمد خاتم بخشید، خلبانی که او را از مهلکه‌ی کلاردشت فراری داده بود، بانک به رشیدیان داد و امکانات فزاون مالی به سعودی‌ها و میراشرفی و باتمانقلیچ و امیرانی و... اما همه‌ی این‌ها قرین با بدنامی بود. چنان‌که در پایان کار،

ارتشی که از افسران ملی و وطن‌پرست خالی شده بود و امیری و فرماندهی در آن فقط نصیب آن‌ها گشته بود که در ۲۸ مرداد هم‌گام کودتاگران در انتظار شاه بودند، ابتدا در خیابان‌های گرم پاییز و زمستان ۵۷ ذوب شد و آن‌گاه سرانش یا در دادگاه‌های انقلاب برابر جوخه‌های اعدام قرار گرفتند و یا در پوست بره فراری شدند که در دیاران غریب به سختی روزگار بگذرانند و

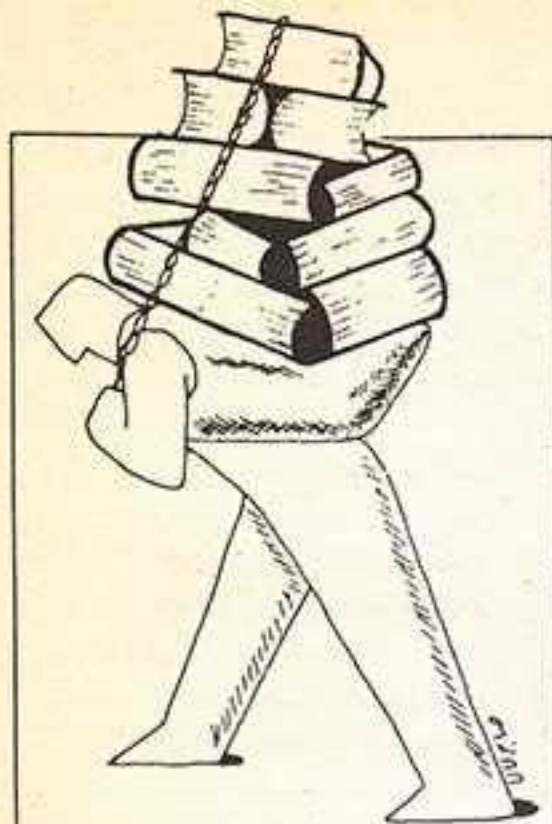


غریبانه بمیرند؛ مثل فرمانده‌شان که یک جذامی پول‌دار بود که همه از او دوری می‌جستند.
کاری که مصدق با مقاومت در مقابل مخالفان کرد و از سی تیر ۳۱ تا مرداد ۳۲ حدود ۱۳ ماه را در بحران و کشمکش گذراند، روی تخت با تمام کهولت دید که یاران بی‌تحمل یکی یکی جدا شدند و به صف دشمنان پیوستند، رییس شهربانش را تکه تکه کردند و در روزنامه‌هایشان بر اساس طرح سفارت بریتانیا هر روز فتنه‌ای ساز کردند و اختلاف انداختند و دولت را با بحران‌های پی‌درپی روبه‌رو ساختند. اما مصدق مقاومت کرد، و با مقاومت خود که مردم نیز پشتیبانش بودند، بی‌ذره‌ای مصالحه و معامله کار را پیش برد تا آن‌که برای غرب - آیزنهاور و چرچیل - چاره‌ای جز کودتا نماند.

کاری که مصدق کرد ابعاد وسیعی داشت، اول آن‌که امریکای تا آن زمان خوشنام را پرده از رخ برکشید و آن مقام داد که هنوز که هنوز است دارد بهای آن را می‌پردازد. ایران نخستین نقطه‌ای از جهان بود که در آن امریکا در پلشتی یک کودتای ضد‌مردمی سهم شد. جز آن کسانی که

در داخل، به هر دلیل در مقابل نهضت ایستاده بودند با کاری که مصدق کرد بدنام تاریخ شدند، در رأس آن‌ها شاه و به دنبال آن دیگران. قوام‌السلطنه هرچه در جوانی کرده بود با درایتی که در ماجرای آذر تا بهمن به کار انداخت بخشیده شد چه رسد به آن‌که از القاب و افتخارات تشریفاتی گذشت که همزمان با تأسیس مجلس مؤسسان قلبی که اختیارات شاه را افزون می‌کرد، پیرانه سر ایستاد و آن نامه‌ی ماندنی را نوشت تا خوشنام از صحنه خارج شود و چنین هم بود تا روز سی تیر که همه را در قمار موزیانه‌ای که شاه برایش تدارک دید باخت. کشتی‌اش به گیل نشست. حسین مکی و مظفر بقائی نیز این هردو بعد از شهریور ۲۰ نخستین کسانی بودند که شعله‌ی مبارزات پارلمانی را - با مخالفت با قرارداد گس و گلشائیان - برافروختند و در ابتدای کار نهضت هم برای خلع ید و برگزاری انتخابات سالم زحمت‌ها کشیدند. به ویژه بقائی که از قدرت سازماندهی و تشکیلاتی هم برخوردار بود. اما به مکافات آن همه مشکل که بعد از سی تیر این دو برای نهضت و دولت مصدق آفریدند و عملاً از دشمنان نهضت در صدمه زدن به آن جدی‌تر از کار درآمدند، بعد از کودتا چنان در حقیض بدنامی غلتیدند که با وجود دست و پاهایی که زدند، با وجود آن‌که هردو در میانه‌سالی پیشنهادهای شغل و مقام از سوی دربار را رد کردند، بلکه بخشوده شوند اما دریغ از یک نگاه بامحبت از سوی مردم و تاریخ. آیت‌الله کاشانی، رهبر ساده‌دلی که وجودش در ابتدای

کار نقطه‌ی قدرت نهضت بود و در روز سی تیر نیز اعلامیه‌ی معروف او بود که دولت قوام را ساقط کرد و دکتر مصدق را پیروزمند بر صندلی خود برگرداند اما صدمه‌ی آن را خورد که زیر تأثیر فرزندان و اطرافیان خود که توسط عوامل دربار و سفارت اغوا شده بودند، در مقابل مصدق قرار گرفت. واقعیت این است که آن‌دو - کاشانی و مصدق - هرگاه تنها ماندند و نفسشان درهم گرفت به اتحاد رسیدند اما در یک سال آخر که اختلاف انداختن بین آن‌دو در صدر اولویت‌های سیاسی انگلیسی‌ها قرار گرفته بود، این اتحادها دیر نمی‌پایید و به فاصله‌ی چند روز دوباره به عداوت می‌انجامید. اگر نامه‌ای که آقای فلسفی بعد از انقلاب افشا کرد درست بوده باشد - که من با اعتماد به گفته‌ی دکتر سالمی که حامل نام بوده آن‌را می‌پذیرم - و سردیدها و شبیه‌های متخصصان همه هست باز فقط یک امر را ثابت می‌کند، آن سید ساده‌دل کاشانی در روز ۲۷ مرداد ناگهان دریافت که چه دامی در راهش پهن شده است. او یک‌بار در جوانی به دام افتاده بود و دیگر نمی‌خواست از یک سوراخ دو بار گزیده



کتاب، بدون معرفی،
بدون تبلیغ، گنجهی در
بسته‌ای است که هیچ‌کس
نمی‌داند درون آن
چیست. پس به سوی آن
نمی‌آید، آن را نمی‌خرد
و نمی‌خواند.

کتاب را معرفی و تبلیغ
کنید تا خواننده از آن
شناخت بیابد، آن را
بخواند و به دیگران نیز
بگوید که بخوانند.

سهام ناشر تبلیغ کتاب
است و سهم مجله معرفی
آن.

اما آیا بدون تبلیغ،
بدون بقای حیات مجله،
می‌توان به معرفی کتاب
ادامه داد؟

کسی نبود که «تانک روسی» را نبیند و یا ساده‌دلانه در دام طرفداران پرولتاریا بیفتد. دکتر مصدق با روشی که برگزید تمام مخالفان خود را به جایی رساند که برای حفظ نام خود و نجات از طعن‌های تاریخ از مواهب دولت کودتا چشم پوشیدند، مقامی را رد کردند، موقع طرح قانون کنسرسیوم نفت دست و پایی زدند اما یا مثل آقای کاشانی و مکی خانه‌نشین شدند یا مانند بقائی زندانی. اما فایده‌ای نداشت.

و به این ترتیب مصدق و نهضت شدند معیار و الگو و پیمانه‌ی خوشنامی. کسانی مانند افشار طوس و کریم پورشیرازی و حتا دکتر حسین فاطمی که در گذشته‌شان لکه‌هایی بود، از آن‌جا که در راه نهضت کشته شدند، انگار سیاوش‌وار از آتش گذشته‌شان حکم برایشان صادر شد و نامشان در زمره‌ی شهدا جا گرفت. در مقابل بعضی‌ها هندی سوابق مبارزاتی مدفون شدند. جبهه‌ی ملی و یارانش که جای خود داشتند، اما از میان انشعاب‌یون حزب توده نیز خلیل ملکی، چون مصدق وی را - بعدها، به پایداری و هواخواهی از نهضت پذیرفت، گویی به نیکامی راند. سال‌ها گذشت و یا کارت ویزیت کوچک و یا عکس امضا شده‌ی دکتر مصدق، انگار ورقه‌ی فارغ‌التحصیلی از دانشگاه عالی وطن پرستی بود که افراد با افتخار تمام خطرهای آن را به جان خریدند و آن را نگاه داشتند تا بعد از انقلاب که در مقدمه‌ی کتاب‌ها و خاطرات خود چاپ کنند، حتا حسین مکی نیز به خیال آن‌که نسل جدید، بعد از ربع قرن اختناق ماجراها را از یاد برده، کتاب‌های نخستین خود را بعد از انقلاب به امضا و سایه‌ی دست مصدق و عنوان قبلی خود «سرباز قداکار وطن» مزین کرد.

زیانکار آنان که برای رضایت روز و جا کردن در دل حاکم زنده، اینک زمینه را مساعد دیده و از زاویه‌ی جانبداری از شاه، سیدضیا و قوام‌السلطنه حالا به خیال افتاده‌اند که با افسانه‌ی مصدق درافتند، کاری عبث که اگر شدنی بود به قاعده شاه با تمام امکاناتش در آن ۲۵ سال بدان موفق می‌شد ولی نشد. مصدق مرد بزرگ تاریخ ایران و معلم استقلال و مبارزه با وابستگی و استثمار ماند، روسیاهی به دشمنانش ماند و افتخار بر دوستانش. و این است حکم تاریخ و روز ۲۸ مرداد حکم است که به عنوان روزی سیاه در تاریخ معاصر ایران و در تاریخ جنگ سرد ثبت شود که گفته‌اند ثبت است در جریده‌ی عالم دوام ما. ●

شود. مگر نه این‌که سی سال قبل از آن در ابتدای کار سردار سپه و مجلس مؤسسان، آیت‌الله کاشانی به تصور آن‌که سردار سپه یک فرد مستقل و بااراده است، در مقابل مدرس قرار گرفت و به رضاخان رأی داد. اینک که بیست و پنج سال از آن ماجرا می‌گذشت دیگر نمی‌خواست در ثبت دیکتاتوری فرزند رضاشاه سهیم باشد و آن نامه را نوشت. جواب دکتر مصدق نشان می‌داد که از نظر او دیگر برای ترمیم دیر بود. نهضت از اختلاف‌ها چندان ضعیف شده بود که جانی نداشت. در نامه‌ی ۲۷ مرداد نیز آیت‌الله کاشانی - به فرض صحت آن نامه و این‌که نامه واقعا توسط دکتر مصدق رؤیت شده باشد - باز بر پایه‌ی تحلیل اطرافیان خود به مصدق اتهام‌هایی وارد می‌کند، اتهام دست داشتن در کودتا! چه طور



ممکن بود که دکتر مصدق در صداقت نویسنده‌ی این نامه دچار تردید نشود. حقیقت این است که آن دو به هم بدگمان شده بودند و بهترین زمان برای آن بود که دشمن وارد صحنه شود. می‌گویند در روز ۲۸ مرداد چه‌طور حادثه‌ی ۳۰ تیر سال قبل تکرار نشد. جواب واضح است و این‌بار فرزند آیت‌الله کاشانی - سید مصطفی - همراه میراشرفی در ایستگاه رادبو بود و شعار «مصدق مهدور الدم» را از قول پدر سر می‌داد. بر خلاف سال پیش که آقای کاشانی دربار را تهدید کرد. این‌بار حسین مکی و مظفر بقائی و دیگران نخستین تبریک‌گویان سپهبد زاهدی بودند، سال قبل بقائی کار چرخان بود. این‌بار سران حزب تسوده به تحلیل‌هایی رسیده بودند، نیششان ضد مصدق و چند نفری‌شان به پرچمداری کیانوری و مریم فیروز با مصدق بودند، دکتر مصدق این‌ها را هم باور نداشت جز آن‌که اصولا

صمد بهرنگی در آینده‌ی زمان

غلام‌حسین ساعدی نوشته بود که «او تاریخ تولد و تاریخ مرگ ندارد. برای او نمی‌شود شرح احوال ترتیب داد.» و این شاید تعبیری باشد از هم‌دانی تاریخ و کسانی که واقعیت تاریخی

را شکل می‌دهند. صمد بهرنگی تیرماه ۱۳۱۸ در محله‌ی چرنداب تبریز به دنیا آمد و در همان محله بزرگ شد و به دبستان رفت. پدرش کارگر فصلی بود که در ده سالگی او، خانواده‌اش را رها کرد و به قفقاز رفت و دیگر برنگشت. از همان اوان کودکی ناگزیر بود که کار کند و در عین حال به درس نیز ادامه بدهد. به طوری که بعد از پایان دوره‌ی سیکل اول در دبیرستان تربیت [تبریز] به دنبال برادر بزرگش [اسد] به دانشسرا رفت. ضمن تدریس و نوشتن، ششم متوسطه را به صورت متفرقه گرفت و وارد دانشکده‌ی ادبیات تبریز شد و در رشته‌ی زبان انگلیسی لیسانس گرفت. از سال ۱۳۳۶ معلم روستاهای آذربایجان و آذرشهر بود. او نویسندگی را با طنزنویسی آغاز کرد. در دانشسرا همراه دو تن از دوستانش روزنامه‌ای فکاهی به نام خنده داشت. از همین زمان به ارسال آثارش برای بعضی از مطبوعات [توفیق - کتاب هفته - آرش - راهنمای کتاب - باشاد...] اقدام کرد و بعدها به همراه عده‌ای از دوستانش روزنامه‌ی «مهد آزادی» و «مهد آزادی آدینه» را در تبریز به راه انداخت که این کار نیز دوام چندانی نیافت. هرچند صمد کار نویسندگی را با طنز آغاز کرده بود. اما دیری نپایید که در این حیطه باقی نماند و به ترجمه و گردآوری و نوشتن داستان به خصوص نگارش داستان برای کودکان پرداخت. سال‌های متمادی تدریس باعث شد که از نزدیک با مسایل و مشکلات سیستم آموزشی درگیر شود. برداشت‌های او در این باره به صورت مقالاتی در روزنامه‌ی باشاد چاپ گردید که بعدها با نام «گندوکاوی در مسایل تربیتی ایران» آن‌ها را به صورت یک کتاب منتشر کرد. و نیز فعالیت‌هایی با بهروز دهقانی در زمینه‌ی جمع‌آوری آثار فولکوریک انجام داد که دو جلد کتاب «المانه‌های آذربایجان» و کتاب «مثل‌ها و جیستان‌ها به زبان ترکی» حاصل آن کوشش‌ها می‌باشد. آثارش در این مدت با نام‌های مستعاری چون ص. قاراقوش، چنگیز مرآتی، الفسین پرویزی به چاپ می‌رسید. شخصیت ادبی - اجتماعی صمد را از دو جنبه می‌توان مورد بررسی هم قرار داد. اول نوآوری او در ادبیات کودکان بود. به نظر فرج سرکوهی، تا پیش از صمد، داستان‌نویسی کودکان جز

در چند نمونه‌ی انگشت‌شمار، بیشتر ترجمه‌هایی بود از متون خارجی با محتوایی که برای بیشتر کودکان این آب و خاک ناشناخته بود. صمد کودکان واقعی و زندگی‌شان را به ادبیات کودکان آورد. با صمد بود که کودک جهان‌سومی، کودک جامعه‌ی پیرامونی، کودک حاشیه‌نشین به متن و مرکز داستان آمد. آدم‌ها تغییر کردند. صحنه واقعی تر شد... زمانه مجال نداد، تا تحولی را که خود در انداخته بود، به تسامی از عهده برآید. حنا در نامه‌ای، درد دلی با این مضمون دارد که از بزرگ‌ترها ناامید است و دیگر می‌خواهد برای کودکان بنویسد. «اولدوز و کلاغ‌ها» اولین تجربه‌ی داستان‌نویسی او بود و «یک هلو و هزار هلو» و «بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری» آخرین فسه‌هایش بودند. میان فسه‌های نوشته‌شده «ماهی سیاه کوچولو» با توجه به شکل و مضمون و استقبالی که از آن به عمل آمد جایگاه ویژه‌ای دارد. این کتاب درست یا غلط به عنوان نماد طرز تفکری تعبیر شد که بعدها به شکل‌دهی یک جریان سیاسی منجر گردید. و این همان وجه اجتماعی و سیاسی شخصیت صمد است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب مبارزات مردم در اوایل دهه‌ی ۴۰، جوانان آن زمان به صورت محفل‌های جدا از هم به شکل جدیدی از مبارزه علیه حکومت وقت تحت تأیید موج نوین مشی مسلحانه در جهان‌گرایی پیدا کردند. در تبریز آن زمان، جمعی که صمد به همراه آنان دست به انتشار مجله‌ها و تألیف و ترجمه می‌زد، یکی از همین محفل‌ها بود. که تنها چند سال بعد از مرگ صمد، با به هم پیوستن این محفل‌ها یکی از جریان‌ات چپ بر علیه رژیم وقت یا مشی مبارزه‌ی مسلحانه شکل گرفت و بسیاری از کسانی که به همراه صمد در آن محفل حضور داشتند بعدها در این راه جان باختند. خود صمد به نوعی رابط این مجموعه با محافل ادبی، هنری پایتخت بود. به طوری که بسیاری از آثارش با نظر مساعد ساعدی و آل احمد چاپ و منتشر گردید. در حیطه‌ی نویسندگی صمد در عمر کوتاهش، هفده کتاب تألیف و تحقیق و گردآوری و چهار کتاب ترجمه منتشر کرد. او در هفده شهریور ۱۳۳۷ در حالی که با یکی از دوستانش به کناره‌های ارس رفته بود، در این رودخانه غرق شد. بعد از این حادثه آل احمد در مقاله‌ای جنجالی که در ویژه‌نامه‌ی آرش منتشر گردید به طور تلویحی مسؤولیت مرگ صمد را به گردن حکومت انداخت و با توجه به تجربه‌ی مرگ مشکوک تختی که قبل از آن اتفاق افتاده بود و به تعبیر سرکوهی نیاز زمانه به اسطوره‌های جدید، جامعه به سرعت آن را پذیرفت. کتاب‌های صمد تا یاب و سال‌های بعد ممنوع‌الجواب گردید. و صمد شهید سازمانی محسوب شد که همراهانش در شکل‌دهی آن نقش اساسی داشتند. در

ویژه‌نامه‌ی آرش علاوه بر اعلامیه‌ی رسمی کانون نویسندگان ایران و مقاله‌ی آل احمد بسیاری از نویسندگان، هم‌کاران و شاگردان او با به نگارش در آوردن خاطرات، شعر، نقد کتاب از او تجلیل به عمل آوردند و نیز در دیگر نشریات فرهنگی، ادبی آن دوره نوشته‌هایی به یاد او منتشر شد که همگی به نوعی تحت تأثیر مضامینی که مقاله‌ی آل احمد به وجود آورده بود، تجلیل و بزرگ‌داشت شخصیت او بود. تا بررسی همه‌جانبه‌ی آثارش. سال‌های بعد در بازار پُر جنب و جوش کتاب که همراه مبارزات مردم رونق گرفت آثار او در چاپ‌های متعدد روانه‌ی بازار گردید. و نیز در راهپیمایی‌های سال ۵۷ عکس صمد به همراه دیگر کشته‌شدگان جریانات چپ در گردهمایی‌های آنان دیده می‌شد. موج انتشار آثار صمد با تحولات سال‌های ۶۰ به بعد متوقف گردید. در این سال‌ها برای اولین بار غلام‌حسین ساعدی طی مصاحبه‌ای در خارج از کشور جریان کشته شدن صمد به دست حکومت وقت را منتفی دانست و آن را حاصل ذهن اسطوره‌ساز آل احمد قلمداد کرد. موج جدید مطرح شدن نام او و حدیث مرگش هم‌زمان بود با چاپ گفت‌وگوی بستگان او در مجله‌ی «دریچه‌ی گفت‌وگو» شهریور ۱۳۷۰ که باز همان ادعای قبلی تکرار گردید. بعد از آن بود که ابتدا فرج سرکوهی در مقاله‌ای تحت عنوان «روزهای باران در تبریز» در آدینه شماره‌ی ۶۲-۶۳ مهر ۱۳۷۰ به توصیف شرایطی پرداخت که آل احمد آن دروغ را مطرح ساخت و جامعه نیز پذیرفت. و سپس حمزه فلاحی که به دروغ، این همه سال به عنوان قاتل صمد معرفی شده بود، طی یادداشتی در آدینه‌ی شماره‌ی ۶۷ بهمن ۱۳۷۰ با نام «راز کشته‌ی ارس» پرده از حاشیه‌ی آن روز و اتفاقات بعدی برداشت. این یادداشت به ظاهر یاسخی است به آخرین ادعاهای خانواده‌ی صمد ولی می‌توان آن را «بخشی از تاریخ معاصر» به حساب آورد که سازندگان و بازگراش کمتر مجال روایت آن را پیدا می‌کنند.

نوشته را با کلام ساعدی آغاز کردم با کلامی دیگر از او به پایان می‌برم که گفته بود: «صمد به همان صورتی که بین مردم پذیرفته شد باقی ماند و به همین صورت باقی خواهد ماند.»

در نگارش این مقاله‌ی کتابشناسی آثار او از مجله‌ی آرش «ویژه‌ی صمد بهرنگی»، مجموعه‌ی «صمدیا موج‌های ارس» به دریا پیوست. کتاب «صمد جاودانه شده اثر علی اشرف درویشیان نیز مقاله‌ی فرج سرکوهی در آدینه‌ی شماره‌ی ۶۲-۶۳ و ۶۷ استفاده شده است.

دور از عصر قهرمان پروری

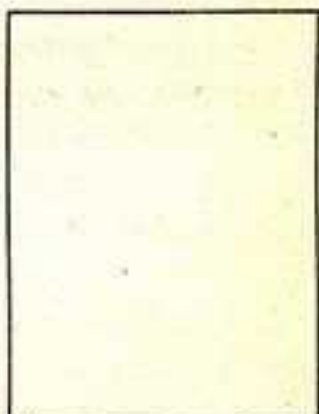
به بهانه‌ی سال مرگ صمد بهرنگی و انتشار مجدد آثارش

در سال‌هایی که حضورش در هر خانه‌ای جرم بود. انبوه کتاب‌هایی که در بحبوحه‌ی انقلاب چاپ شد، به سرنوشت دیگری دچار آمد. به کوره‌ها و دشت‌ها و روخانه‌ها سپرده شد تا باز هم جان صاحبانش در امان باشد.

کتاب‌های صمد بهرنگی امروز نمی‌تواند همان کارکردی را داشته باشند که در هنگامه‌ی انقلاب از آن انتظار می‌رفت، با این همه صمد و آثارش برای ما خاطره‌ی آموزه‌هایی است که -

با دروغی به سر برده بودیم بلکه به دلیل باور بزرگ فلاحی بود که سکوت کرد و بهتان شنید تا اسطوره‌ای را که از صمد ساخته بودند باقی بماند و حال که دیگر نیازی به این گونه اسطوره‌ها نیست نامه‌ی فلاحی وجودش را بیشتر و بیشتر صیقل داد که راز ماندگاری او به خاطر آن دروغ ساخته و پرداخته‌ی آل احمد و دیگر رفقا نبود. بلکه به دلیل صداقت و صمیمیتی بود که در بسیاری از آثارش پر سه می‌زد.

حالا یک بار دیگر می‌توان تصویر آبیش را با همان لبخند همیشگی پشت و بیستربین کتاب‌خانه‌ها دید. زیبر نگاه جست‌وجوگر او قدم‌ها را ست کرد. در بیغوله‌ی



پیاده‌رو جلو دانشگاه و در شتاب هرزه‌گرد این زندگی لحظه‌ای خود را در آینه‌ی گذشته بازشناخت، ولی وقتی خودش هنوز هم نگاه به آینده دارد، می‌توان او را از ضمیر خاطرات گذشته رها کرد.

رنج زمانه‌ی حال را با او قسمت کرد و هم‌چنان در اندوه نگاهش به آینده امیدوار بود. آن وقت بسیاری مطمئن خواهند شد که با حذف نام و نشان آدم‌ها نمی‌توان یادش را برای همیشه در خاطر دیگران به فراموشی سپرد. صمد برای نسل ما که با انقلاب پنجاه و هفت قد بر کشید، تنها یک خاطره‌ی دور و گم نیست.

بخشی از آن آموزه‌هایی است که آرمان‌گرایی و تلاش در جهت به‌ورزی حیات آدمی، نقطه‌ی نقل آن به شمار می‌آمد. اگرچه سیر تحولات دهه‌ی اخیر آن آرمان‌ها را بی‌رنگ و رو کرد و تحولات خردی در حیات اجتماعی ما به شکل مشمژکننده‌ای رونق گرفت. و اگر صمد را دوباره می‌بینیم دیگر نشانی از آن سبیل پرپشت، عینک و کلاه ندارد.

صمد تنها به واسطه‌ی این نشانه‌ها هم‌راز دیگران نبود. به طوری که یادداشت روزهای بارانی در تبریز (نوشته‌ی سرکوهی) و بعد نامه‌ی فلاحی (کسی که به دروغ این همه سال به عنوان قاتل او معرفی شده بود) چیزی از ارزش و اعتبار او در نزد ما کم نکرد و اگر لحظه‌ای بهت و گریه مجال ادامه‌ی خواندن آن نوشته را نداد نه به خاطر فرو ریختن باورهایمان بود که این همه سال



صمد کودکان را در منجلاب آن سال‌ها دریافت. در بن‌بستی که رژیم گذشته به وجود آورده بود و نسلی شکست خورده و مأیوس در پی توجیه شکست تاریخی‌شان بودند. صمد راه خودش را پیدا کرد. کاری که او با آموزش در ده‌کوره‌های آذربایجان و کتاب‌هایش در سرتاسر ایران انجام داد، بعید است حتی صدای تفنگ دیگر رفقای آن را انجام داده باشند. هرچند خودش نیز در بن‌بست و چهار ساعته‌ی آن زندگی از نگاه کودکی، آرزومند بود که مسلسل پشت شبیه از آن او باشد.

حال تصویر آبی او این یکی را باید از ما بپذیرد که ای کاش حتی در آن سال‌ها کسی دست به این هیولا نمی‌زد که این نابکار در پس این چند دهه چه بر سرمان آورده است.

اعتراف فلاحی درباره‌ی قربانیان دو طرف این کشمکش، ترازدی دایمی این عمل بوده است. او را می‌بینم که در پس آن شهرپور، پا به پای نسل‌های مختلف حضور داشته است. چه آن وقت که کتاب‌هایش در تیراژ انبوه چاپ شد. چه

بسیاری در راهش جان باختند. به گمان همه، عصر قهرمانان به سر آمده است. شاید این بار فرصتی باشد تا آثار صمد به دور از هیاهوی رایج آن زمان از منظری دیگر مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد. ●

انسان در غربت

در جست‌وجوی هستی‌روشنفکر آفرینشگر

ترجمه‌ی هاشم محمود



روشنفکر کیست؟ من، به سهم خود، کاربرد این کلمه را به این شیوه می‌نویسم: روشنفکر، دانشمند یا هنرمندی (گروهی که نویسندگان را نیز در بر می‌گیرد) است که نه تنها از انجام کاری علمی یا آفرینش آثار هنری و از سهم بودن در پیشرفت حقیقت یا شکوفایی زیبایی راضی نمی‌شود که افزون بر آن خیر عموم را به خود مربوط احساس می‌کند، ارزش‌های جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند در ارتباط به خود می‌داند و کسی است که در بحث و مناظره راجع به این ارزش‌ها شرکت

دارد. روشنفکری که به این صورت درک و فهم شود، همان قدر با دیگران فاصله دارد که هنرمند یا دانشمندی که به ندرت در قید ابعاد سیاسی یا اخلاقی اثر خود هستند با واعظ یا سیاست باز حرفه‌ای، که اثری خلق نمی‌کند، فاصله دارد.

تا وقتی که در یک کشور کمونیست به سر می‌بردم، تصور می‌کردم مسایلی که روشنفکران از آن رنج می‌برند و فشارهایی که از سوی مقامات حکومتی متحمل می‌شوند، ناشی از نبود آزادی است. از این رو با خود می‌گفتم اگر فقط دموکراسی زندگی می‌کردند، دیگر چیزی نمی‌توانست مانع ارائه‌ی نقششان به شکل کامل باشد. اما بعد از آمدنم به پاریس، متوجه شدم که روشنفکران غربی هم، نسبتی مسأله‌انگیز با زندگی سیاسی کشورهای خود دارند. در این جا به حالت‌های افراطی فکر نمی‌کنم، وضعیت آفرینشگری که در «برج عاج» خود زندانی است با وضعیت آفرینشگری سابق تبدیل به فعال سیاسی در خدمت قدرت یا تبدیل به فعال سیاسی در خدمت انقلاب شده است و باید این قدرت را سرنگون سازد، متفاوت است، کسانی که به ندرت با سایر فعالان سیاسی تفاوت دارند و اکثریت روشنفکران در این دسته‌بندی‌های خیلی واضح جای نمی‌گیرند، سختی داشته باشند. در این جا لازم است بررسی مسأله را از جای اندکی دورتر از سر بگیریم.

فیلسوف و جامعه‌شناس آمریکایی، کریستوفر لاش، یک نوع گونه‌شناسی از روشنفکران پیشنهاد کرده است. او سه نقش شناسایی می‌کند که در مجموع به سه دوره از تاریخ مرتبط است: روشنفکر چونان ندای وجدان، چونان ندای خرد و چونان ندای تحجیل. در حالت اول، او اخلاق‌گراست و بر سنت‌ها و مذهب تکیه می‌کند؛ این قدیمی‌ترین الگوست. دومی در عصر روشنگری با اولی رو در رو می‌شود و تصویر آرمانی در این جا تبدیل به دانشمند می‌شود. سومی با شورش رمانتیسم علیه روشنگری در ارتباط است؛ حاشیه‌نشین تجسم شاعر، ملعون و هنرمند است. هر کدام در زیر بیرقی متفاوت جای می‌گیرند: خوبی، حقیقت،

زیبایی. لاش پنهان نمی‌کند که الگوی اول را می‌پسندد، الگویی که از ما دعوت می‌کند بعد از زشتکاری‌های روشنگری و رمانتیسم دوباره به آن رجعت کنیم. لاش آرزو می‌کند که آن «سنت نیمه فراموش شده‌ی گفتار اخلاقی و همگانی احیا شود که در آن روشنفکر وجدان را مخاطب فراخوان خود می‌سازد؛ بیشتر از آن که خرد علمی مورد خطاب باشد یا رؤیای رومانسیک آزادسازی» از نظر او که آماده‌ی پذیرش مسؤلیت «بازگشت به مذهب» است، چنان انتخابی الزامی است.

آنچه که در استدلال لاش مرا قانع می‌سازد، امتناعش از قربانی کردن ارزش‌های اخلاقی در پای چند مقوله‌ی دیگر است. خیر به زیبایی فروکاهیده نمی‌شود، خیر از حقیقت منتج نمی‌شود. هنرمند هر اندازه که هنرمند باشد، دانشمند هر اندازه که دانشمند باشد، درس‌های اخلاقی ندارند که به ما بدهند؛ آن‌ها از شهروندان عادی عاقل‌تر نیستند. در عین حال، دو نکته در این گونه‌شناسی از نظر من قابل بحث هستند. اولین نکته مربوط به یک‌سان دانستن اخلاق و دین (و به طور کلی سنت) است - از این لحاظ، هم محافظه‌کاران با لاش موافق‌اند و هم اخلاق‌ستیزان، البته با پیش‌فرض‌های متفاوت و نتیجه‌گیری‌های متفاوت؛ اخلاق همان دین است، پس خوب است و اخلاق همان دین است، پس بد است. اما می‌توان اخلاق را بر چیزی جز ایده‌ی دینی هم بنا نهاد؛ به عنوان مثال، بر آنچه از تعلیمات روسو و کانت نتیجه می‌شود، یعنی ایده‌ی انسانیت جهان‌شمول و فروکاهش ناپذیری فرد. اصطلاح قدیمی «اومانیزم» از جمله به چنین امری اشاره دارد.

نکته‌ی دوم که برای من مسأله‌ساز است با اولی بی‌ارتباط نیست، اما باز هم در نظر من، مهم‌تر، فراچشم می‌آید: یعنی که وجدان و خرد را متضاد هم ببینیم و حکم صادر کنیم که قوانین وجدان نابخردانه هستند. لاش به این نتیجه از طریق، نه فقط کاهش اخلاق به دین، بلکه از طریق کاهش خرد به استدلال علمی و سرانجام به علوم اثباتی می‌رسد. اما اخلاق و علم اگرچه یکی نیستند، با هم منافات هم ندارند. راست است که علم نمی‌تواند خیر و شر را بر ما آشکار سازد و راست است که اخلاق نباید درست و غلط را تعلیم دهد؛ با وجود این هر دو در فراخوانی که خطاب به انسانیت جهان‌شمول انجام می‌دهند، به هم درمی‌پیوندند. علم حجت‌های خود را به وسیله‌ی قدرت سنت‌ها یا سلاح‌ها تحمیل نمی‌کند، بلکه به این دلیل خود را تحمیل می‌کند که هر وجود انسانی؛ وسیله‌ی ذهن خود می‌تواند به آن‌ها برسد. اصول اخلاقی هم، همان‌گونه که هابرماس در آلمان و مارسل کونش در فرانسه نشان داده‌اند، بر پایه‌ی امکان دیالوگ انسانی مبتنی است که این خود به طور ضمنی ایده‌ی جهان‌شمول بودن را در خود دارد.

بنابراین برای من کمی دشوار است که همان سه ندایی را بپذیرم که لاش می‌گوید و چه‌بسا سرآغاز تفکیک‌شان همان تمایز ماکس وبر میان سه شکل مشروعیت است: مشروعیت سنتی، مشروعیت عقلانی و مشروعیت کاربزمایی (که شاید بتوان آن را هم به چنین جمله‌ای از پاسکال منتسب کرد: سه وسیله برای باور آوردن وجود دارد: عقل، عرف و الهام). حنا

اگر منم به کلاسیک بودن شوم، من به سهم خود تقسیم دیگری را ترجیح می‌دهم، تقسیم موتنی که سه رویکرد به حقیقت و ارزش‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد: رویکرد نیهیلیت‌ها (به تعبیری که ما امروز از این کلمه داریم)، که از جست‌وجوی حقیقت و ارزش‌ها صرف‌نظر کرده‌اند، رویکرد جزم‌باوران، که پیش از این حقیقت و ارزش‌ها را یافته‌اند؛ رویکرد جست‌وجوگران توبه‌ناپذیر که هم‌چنان جست‌وجو می‌کنند؛ حتی اگر بدانند که جست‌وجویشان هرگز به نتیجه نخواهد رسید. جست‌وجوگران توبه‌ناپذیر و نیهیلیت‌ها، که به‌ویژه در زمان ما بسیارند، از ریشه یا هم‌اختلاف دارند. چون این اختلاف مربوط به اهدافی است که مورد آرزوی هرکدام از آن‌ها است. اختلاف آن‌ها با جزم‌باوران اختصاصی‌تر است و به راه‌های مورد استفاده‌ی هرکدام از آن‌ها برمی‌گردد. جزم‌باوران ارزش‌های خود را از سنت (دین یا غیر آن) یا از الهام لحظه‌ای (گفته‌های پیشوایی کاریزمایی یا اثر هنرمندی نابغه) اخذ می‌کنند، جست‌وجوگران حقیقت و ارزش‌ها، آن‌ها را از خلال مشاهده و بررسی دنیا و دیالوگ مابین انسان‌ها کشف می‌کنند.

روشنفکر گونه‌ی سوم، که نه جزم‌باور است و نه نیهیلیت، نه تنها هم‌زمان با حقیقت و نیز با ارزش‌ها سر و کار دارد (چیزی که رسالت او متضمن آن است) که حتی بالاتر از این برخوردش با حقیقت و ارزش‌ها متوازن است. زیرا نه به حقیقت‌های از پیش مقرر باور دارد و نه به ارزش‌هایی که تنها شالوده‌شان ایمان است. این‌گونه روشنفکر، برخلاف دیگران، گسته از زمان نیست.

جورج استاینر در جایی تعریف می‌کند که وقتی بالاخره سارتر (بعد از کلی تأخیر) تصمیم گرفت به افشاگری‌های مربوط به گولاگ توجه کند، گفت: فرض کنیم که تمام این‌ها راست باشد. با وجود این، یک انسان عادی می‌تواند دو واکنش متفاوت داشته باشد. یکی این است که بگوید: من که گفته بودم! چه حماقتی که از آن [نظام] انتظار چیز دیگری غیر از این می‌داشتیم و واکنش دیگر این است که: لعنتی! این‌ها! باز هم یک امید بزرگ بشریت که دارد دود می‌شود و به هوا می‌رود!

آنچه سارتر به آن اشاره دارد، دو نقش مخالف است: روشنفکر چونان استادی روشن‌بین و روشنفکر چونان امیدساز. شیوه‌ی بیان سارتر بر ترجیح دادن روشنفکر امیدساز از سوی او گواهی می‌دهد. رهیافتی که در این جا از آن دفاع شده است، آرمان‌شهرگرایی است: تصویری از یک وضعیت ایده‌آل برای جامعه‌ی بشری و کوشش برای محقق ساختن آن بر روی زمین (کمونیسم متأخرترین شق آن بود، اما نه تنها شق). قطعاً آرمان‌شهرها همیشه وجود داشته‌اند ولی از افلاطون تا روسو، کارکرد آن‌ها تربیت ذهن بوده است تا امکان تحلیل جهان را برای آن فراهم آورند و نه تهیه‌ی نقشه‌هایی برای تکنوکرات‌های فردا. آرمان‌شهرگرایی با تصور آرمان‌شهر تفاوت دارد و به نظر می‌رسد برای لغزش از طرح آرمان‌شهر به آرمان‌شهرخواهی یک نسل و عبور از روسو و روبسپیر کافی بوده است: برای روسو طرح آرمان‌شهر فقط پژوهش در منطق دولت بود، اما روبسپیر آرمان‌شهرخواه، طرح روسو را عملاً به اجرا می‌گذارد، آن‌هم در مورد افرادی که تا پیش از اجرای طرح، زنده بودند (اما البته [زمینه‌ی] آرمان‌شهرگرایی از خیلی قبل در سنت هزاره‌گرای مسیحیت فراهم شده بود). از این زمان به بعد، روشنفکران تصور می‌کنند که مکلف به ارائه دادن لایتنقطع آرمان‌شهرهای جدید و باز کردن «پنجره‌های تازه بر روی امید» و کشف «سرزمین‌های خیال‌برانگیز» هستند.

آیا، آن‌چنان‌که سارتر می‌خواست، درست است که نقش روشنفکر مستقر کردن ایمان و برانگیختن روحیه‌ی ایشارگری در راه انگیزه‌ای عادلانه باشد؟ آیا بلندپروازی که از هر آرمان‌شهرگرایی جداشدنی است (بنا نهادن بهشت بر روی زمین)، با امکان تحقق‌پذیری‌اش کاری نداریم، به سادگی امری مطلوب است؟ این‌که حتی به گناه آغازین کفار توبه‌ناپذیر معتقد نباشیم، آیا نمی‌توان گفت که چیزی در وضعیت بشر ما را از پیدا کردن راه

حلی کلی برای تمامی مسائلمان، برای رسیدن به اصلاحاتی جز اصلاحات جزئی، نمی‌می‌کند؟ در این مورد، آنچه که شاید محکوم کردنی است فقط استقرار قطعی رؤیایی تازه، پرپرور در روسیه و دیروز در چین نیست، بلکه حتی شکل استدلالی نیز که ما را به سوی این امیدها می‌کشد، محکوم کردنی است - و این استدلال در واقع جز التزام موهن انتخابی میان انصراف از میانه‌ی راه یا پذیرش حکومت ترور به عنوان فرجام نیست.

یاد تضاد میان تصور سارتر و ریمون آرون می‌افتم، تضادی که امروزه در فرانسه امری پیش پا افتاده شده است. تمایلی کمی افراطی وجود دارد به تشبیه کردن این تضاد با تضادی که میان سیاست و علم وجود دارد. از یک سو ایدئولوگ محض که در نهایت، به تمامی بنا بر تغییراتی که در گزینش‌های عاطفی و احساسی او رخ می‌دهد، تصمیم می‌گیرد؛ و از سوی دیگر متخصص، دانشمند که آموخته است به واقعیت‌ها گوش بسپارد. با وجود این، آرون هم یک اخلاق‌گرا است. با این همه اخلاق آن‌ها از یک تبار نیست: سارتر، در تحلیل نهایی، همان تبار اخلاق یک مؤمنی را دارد

• هنرمند هر اندازه که هنرمند باشد، دانشمند هر اندازه که دانشمند باشد، درس‌های اخلاقی ندارند که به ما بدهند؛ آن‌ها از شهروندان عادی عاقل‌تر نیستند.

• خیر و شر در فراخوانی که خطاب به انسانیت جهان‌شمول انجام می‌دهند، به هم درمی‌پیوندند.

• اصول اخلاقی هم، همان‌گونه که هابرماس در آلمان و مارسل کونش در فرانسه نشان داده‌اند، بر پایه‌ی امکان دیالوگ انسانی مبتنی است.

که کورکورانه به یک جزم اعتقاد دارد؛ آرون اخلاقی عقلانی ارائه می‌دهد که بر ایده‌ی [قابلیت] جهان‌شمول بودن [آن در میان جامعه‌ی] بشر مبتنی است و از راه بحث مستدل حفظ و نگهداری می‌شود. به همین دلیل است که سارتر کم در قید واقعیت‌ها است، در حالی که توجه به واقعیت‌ها، اولین گام ضروری در رهیافت آرون است. هرچند که آرون یک هوادار سیاست واقع‌نگر* نبود؛ سأل‌های که او همواره در پی حل آن بود را شاید بتوان به این‌گونه نیز بیان کرد: چگونه، بعد از قبول این‌که سیاست اخلاق نیست، میان سیاست‌های قابل قبول و سیاست‌های غیر قابل قبول تمایز قابل شویم؟ روشنفکر نه مؤظف است فراهم آورنده‌ی امیدها باشد و نه مدافع حکمران خوب؛ او تا اندازه‌ای، در دنیایی که خیر و شر مطلق نادر هستند؛ به تشخیص دادن بهتر از بدتر کمک می‌کند.

□

با وجود این، اگر به تاریخ سده‌ی ما به دقت نگاه کنیم، چیز دیگری مشاهده می‌نماییم. در این سال‌های اخیر، توجه به سأل‌های هایدگر و چند تن از ستایشگران و مریدان او معطوف شده است که پیش از جنگ جهانی دوم یا در طی آن، ایده‌های نازیسم را قبول کرده بودند. معلماً آن‌ها تنها افراد از این نوع نبودند؛ هم پیش از جنگ و هم بعد از آن، شمار فراوان‌تری از روشنفکران از جان و دل به یکی از شق‌های مارکسیسم سیاسی دل سپردند: استالینسم، تروتسکیسم، مائوئیسم، کاستریسم... اگر به این فهرست چند مورد منفرد، همانند حمایت گذرای میشل فوکو از رژیم [بعد از انقلاب در ایران] اضافه شوند و همه‌ی این‌گرایش‌ها جمع گردند، ملاحظه می‌شود که حتی اگر همه‌ی روشنفکران این‌گونه نبوده‌اند، اما نسبت بسیار بالایی از روشنفکران اروپایی چنین بوده‌اند.

معنا این‌گونه است: با آن‌که از دویت سال پیش کشورهای غربی در

راه دموکراسی گام گذاشته‌اند و دموکراسی راهی است که با رأی اکثریت مجموعه‌ی مردم انتخاب شده است، اما روشنفکران که در اصل آگاه‌ترین بخش مردم هستند، بیشتر به رژیم‌های خشن و جابر نظر مثبت داشته‌اند. اگر حق رأی در کشورهای غربی تنها به روشنفکران تعلق می‌گرفت، شاید امروز در رژیمی توتالیتر زندگی می‌کردیم - و دیگر احتیاجی به رأی دادن پیدا نمی‌شد! این انتخاب اختیاری فرمانبری به نظر من خیلی خیلی عجیب و غریب‌تر آمده است، چون که می‌دانستم، چه اندازه زندگی روشنفکران تحت سلطه‌ی رژیم‌های توتالیتر می‌توانست دردناک و موهن باشد. بعد از آمدنم به فرانسه، از خود می‌پرسیدم چه گونه ممکن است مردم متوسط از نظر سیاسی خردمندانه‌تر از قشر نخعی خود باشند؟ آیا قضیه هربار نوعی گمراهی فردی است یا لازم است برای آن به دنبال یک توضیح کلی باشیم که بتوان آن‌ها را توضیحی کلی در نظر گرفت، باید ساختاری باشند؟ چرا روشنفکران تسلیم این جرم خوش‌خدمتی به رژیم‌های توتالیتر می‌شوند؟ با این همه آن‌ها نمی‌توانند کودکان‌تر و بدذات‌تر از عامه‌ی انسان‌ها باشند!

● روشنفکر گونه‌ی سوم، که نه جزم‌باور است و نه نیهیلیست، نه تنها هم‌زمان با حقیقت و نیز با ارزش‌ها سر و کار دارد (چیزی که رسالت او متضمن آن است) که حتا بالاتر از این برخوردش با حقیقت و ارزش‌ها متوازن است.

● آن‌چه سارتر به آن اشاره دارد، دو نقش مخالف است: روشنفکر چونان استادی روشن‌بین و روشنفکر چونان امیدساز.

● شیوه‌ی بیان سارتر بر ترجیح دادن روشنفکر امیدساز از سوی او گواهی می‌دهد.

تاکنون چندین تعبیر و تفسیر برای این معما پیشنهاد شده است. جورج ارول سؤال را در دهه‌ی چهل مطرح کرده بود. او هم روشنفکران و افراد معمولی را با هم مقایسه کرد و افراد معمولی را بر روشنفکران ترجیح داد. در انگلستان، در شرف جنگ جهانی دوم، این افراد ساده هستند که به آزادی خود اهمیت می‌دهند، که به خیر و شر اعتقاد دارند، که عقل و فهم را در نظر می‌گیرند؛ در مقابل روشنفکران خیلی سریع به افشای این «اوهام متافیزیکی» می‌پردازند. نتیجه این‌که روشنفکران مبادرت به خوش‌خدمتی به فاشیسم می‌کنند، و بیشتر از آن، به استالینسم، در حالی که افراد عادی می‌دانند که باید با هیتلر جنگید.

ارول می‌گوید که علت این امر در این است که روشنفکران از لحاظ معنوی از متوسط افراد با استعدادترند و می‌خواهد به صرف توان‌مندی‌های فکری‌شان به قدرت برسند؛ بنابراین دموکراسی کمتر از استبداد با این هدف سازگار است، چون استبداد این امکان را فراهم می‌آورد که روشنفکر بتواند تبدیل به مشاور ارباب شود [...] هم‌دلی خودجوش روشنفکر با رژیم آریستوکرات است نه دموکراسی. به‌علاوه، روشنفکران با مشکلات لاینفک کار خود مشغول‌اند و جز تصویری مبهم در مورد هرآن‌چه که خارج از حوزه‌ی کارشان است، ندارند. فقط کسانی می‌توانند (همانند اودن شاعر در دهه‌ی سی) سرودخوان «آدمکشی‌های لازم و ضروری» شوند که هیچ‌گاه از نزدیک یک جنازه ندیده‌اند. ارول می‌نویسد: «این نمی‌تواند جز توسط شخصی که آدم‌کشی برای او اساساً یک کلمه است، نوشته شود» (شاید بتوان به این نکته‌ی آخر اعتراض کرد). اگر ارول خود خلاف این فکر می‌کند، به این دلیل نیست که او روشنفکر بهتری است بلکه به این دلیل است که او غیر از روشنفکر بودن

پلیس، بی‌خانمان و سرباز هم بوده است.

شاید بتوان در این زمینه تأملات تفکربرانگیز فیلسوف آلمانی، کارل لویت را که در کتاب خود «زندگی من در آلمان قبل و بعد از ۱۹۳۳» به شکلی دقیق بیان کرده است، خاطر نشان ساخت. مؤلف در آن تجربه‌ی خود از شاگرد هایدگر بودن و علاوه بر آن یهودی بودن حکایت می‌کند. به عنوان یک فیلسوف راستین، لویت به‌ویژه مراقب پیامدهای سیاسی ایده‌های فلسفی است - حتا آن‌هایی که برای او عزیزترین بوده‌اند. او به قیمت تجربه‌های سنگین خود آموخته است که آیین «زیستن در بطن خطرات»، «از راه پیچ و خم‌های زیاد و با وجود این یک‌راست از نیچه به جمله‌های قهرمانانه‌ی گوبلز» منتهی می‌شود. او نشان می‌دهد که چه گونه شاعران و نویسندگانی مانند اسپنگلر، اشتفان گئورگه یا گوندولف، زمینه‌ی پیروزی فاشیسم را فراهم می‌آورند - حتا اگرچه، به شخصه، خود همین مؤلفان را ابتدال هیتلر منزجر کرده بود و نمی‌پذیرفتند که از او حمایت کنند. لویت تذکر می‌دهد که از جمله چیزهایی که سبب هدر رفتن آلمانی‌ها، در این سال‌های تیره و تار شد، سنت تفکیک ایده‌های انتزاعی از واقعیات خاص است. اگرچه خلاف نظر بسیاری از فیلسوفان نکته‌سنج است، اما کلمه‌ها خیلی خوب می‌توانند به مضامین ارجاع دهند و نه فقط به دیگر کلمه‌ها. لویت به آن تواضع دشوار دست یافته است که شامل اعتراف به این مطلب است که او در اوایل کار در فلسفه، در «زدودن انسانیت از انسان» شرکت داشته است -، در ویران ساختن آن‌چه که بعدها با تمام نیروی خود در جست‌وجوی آن بود تا به آن جنگ زند، شرکت داشته است.

توضیح دوم که با اولی ناسازگار نیست، می‌تواند مربوط به یکی از اصول بنیادین جامعه‌ی دموکراتیک، یعنی خودمختاری باشد: در جامعه‌ی دموکراتیک، هم فرد و هم جمع، حق دارند که توقع داشته باشند که هنجارهایشان توسط خود آن‌ها ایجاد شود تا این‌که وجود آن‌ها از خارج تحمیل شود. از این لحاظ نقد هنجارهای موجود یک وظیفه‌ی اصلی در جامعه است؛

روشنفکران این وظیفه را آن‌چنان مال خود می‌دانند که نقد با روشنفکری عجین شده است. رویکرد نقادانه که پیامد خرد ورزی است برای روشنفکران یک مسأله‌ی اصولی است، نظام حاکم هرچه می‌خواهد باشد و روشنفکری که در جامعه‌ی دموکراتیک زندگی می‌کند فقط از آن‌رو حاضر است به اصول توتالیتر روی آورد که این اصول به او اجازه می‌دهد وضع موجود را نقد کند. از این دیدگاه، مکتب هایدگر امروز فقط جایگزین ساده‌ای برای مارکسیسم از نفس افتاده است؛ به همین دلیل است که مکتب هایدگر از این به بعد می‌تواند جزو چپ به حساب آید.

اگر این تفسیر را که لوک فری و آلن رنو در کتاب خود «هایدگر و مدرن‌ها» آن را بسط داده‌اند دنبال کنیم، شاید هم‌چنین بتوان دید که راه حل مسأله از کجا خواهد آمد: روشنفکران نباید از نقش نقادی خود چشم‌پوشی کنند، اما آنان می‌توانند آن را تحت نام مدرنیته انجام دهند، به جای آن‌که خود را خارج از آن بدانند و آن را یک‌جا رد کنند. برنامه‌ی دموکراسی نه‌تنها هنوز به طور کامل تحقق نیافته است که حتا انگ ائتلاف‌های مشکوک فراوانی را بر پیشانی دارد. از همین‌رو می‌شود کشورهای دموکراتیک را حتا بر اساس تحقق ایده‌آل خود دموکراسی نقد کرد.

شاید بتوان به این دو تفسیر، تفسیر سومی را نیز اضافه کرد. از هنگام زوال هنجارهای خارجی به نظر می‌رسد الگوی هنر، در میان ما اهمیتی روزافزون کسب کرده است، یعنی هنر را به خودی خود چونان چیزی مستقل پنداشتن. (اثر به خودی خود زیباست، نه این‌که چون حقیقتی یا درسی اخلاقی را به تصویر می‌کشد). از همین نقطه‌ی حرکت، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان به صورتی نظام‌مند شروع به به‌کار بردن معیارهای زیبایی‌شناسانه در حوزه‌ی اخلاق و حوزه‌ی سیاست

لهجه‌ی سواحلی

خواستیم موقع جام جهانی این حرف‌ها را برنیم. گفتیم که شاید قهر کنند و گنااهش به گردن ما بیفتد.

ولی آقایان عزیز ترو خدا کم اسامی خارجی را با لهجه‌ی سواحلی تلفظ کنید. والا شانس آوردید که آقای پتی (کوچک) ایران تشریف نداشتند. وگرنه اگر او را پتی (به فرهنگ فرانسه - فارسی رجوع شود) خطاب می‌کردید، وای به حال و روزتان.

سینمای عرفانی

گفتم: مادر بزرگم فیلم‌های تارکوفسکی و پاراجانف را تا آخر نگاه می‌کند و همه‌ی آن‌ها را می‌فهمد.

گفت: امکان نداره!

گفتم: اگه توام چندین سال پی‌پی‌فیلیم‌های خارجی بی‌سر و ته تلویزیون را می‌دیدي حالا یک پا طرفدار سینمای عرفانی شده بودی.

حزب نه، دستجات حیدری، نعمتی

می‌گویند در کشور عقب‌افتاده‌ای چون بنگلادش ده‌ها حزب در فضای نسبتاً دموکراتیک به فعالیت پرداخته و دست‌کم آرزوی مرگ هم‌دیگر را ندارند.

حالا که در ایران به اندازه‌ی انگلستان دست حزب نداریم، بعضی از آن‌ها حاضرند اگر بمب اتم داشتند بر سر طرف مقابل می‌ریختند تا دیگر ریخت و قیافه‌ی آن‌ها را نبینند.

امیدوارم آن‌قدر حزب زیاد شود که از فضای دستجات حیدری نعمتی دور شویم و لااقل به دموکراسی بنگلادشی نائل شویم.

دست سیا

انگار این گزارشگران فرانسوی از طرف سیا و سازمان‌های جاسوسی اسرائیلی تغذیه می‌شوند. به جای این‌که زین‌الدین زبیدان، بازیگر مسلمان فرانسوی را به همین نام که در ایران رایج است، خطاب کنند. به او می‌گویند بزید بزیدان!

فکر توریست‌ها و بی‌توجهی مسؤولان

مدتی است توریست‌ها در مورد مرز نشینان عزیزمان دچار فراموشی شده و گمان می‌کنند که اصلاً ایرانی نبوده‌اند. مثلاً فکر می‌کنند جنوبی‌ها عرب هستند. غربی‌ها ترکیه‌ای. شرقی‌ها پاکستانی و شمالی‌ها اروپایی. همه‌ی این‌ها هم ناشی از کم‌توجهی مسؤولان است و به‌ویژه ریخت و لباس اهالی.

نکنند فکر کنید تهرانی‌ها هم اعرابی‌اند که در ترکیه به دنیا آمده‌اند و سال‌هایی از عمرشان در پاکستان گذشته و روزی هم در اروپا خواهند سرد.

حقوق ماهیانه و خرج سالیانه

یکی از دوستانم که در ماهنامه‌ای کار می‌کند گفت که هر شماره صد و بیست و سه هزار تومان حقوق می‌گیرد، ولی می‌خواهد شغلش را عوض کند.

من که با شتیدن صد هزار تومان، آب از دهانم سرازیر شده بود، او را دیوانه و بدبخت قلمداد کردم. ولی بعد که فهمیدم ماهنامه سالی یک‌بار آن هم برای این‌که امتیازش باطل نشود، درمی‌آید خدا را شکر کردم که به حرف پدرم گوش داده بودم و سراغ این جور کسارها نرفتم.

علیرضامیانکلی

کرده‌اند (این بنا به نظر لاش سلطنت تختل است). اصول رمانتیک، که پل بینشو به تفصیل آن‌ها را تحلیل کرده است، خواهان آن است که مدرنیته شاهد «تقدیس نویسنده» باشد. پس شاعران باید «قانون‌گزاران هستی» باشند (شلی)، «زیبایی جهان را نجات خواهد داد» (داستایوفسکی)، «زیبایی‌شناسی ما در اخلاق است» (جوزف برادسکی). اکنون زمان زیادی است که دیگر کسی علناً این چنین ادعاهایی ندارد، با وجود این روح این تصور به اعمال اثر خود بر ما و در ما ادامه می‌دهد. در قرن بیستم، عجیب و استثنایی نیست که کسی از برنامه‌ی سیاسی توقع داشته باشد که همانند آثار هنری، منقلب‌کننده و از ریشه نوآور و نیز تجربه‌ای داغ باشد.

اما کدام زیبایی و کدام زیبایی‌شناسی؟ چرا که بیش از یکی وجود دارد. در طول سه هزار سال، شاعران، از هومر تا یونگر و بعد از او، زیبایی جنگ را ستوده‌اند: آیا این دلیلی بر خوب بودن جنگ است؟ در طی قرون، ادبیات غربی از زیبایی خشونت سرمت می‌شود: آیا باید خشونت را فقط به این دلیل پذیرفت که باعث سروده شدن اشعاری زیبا و خلق فیلم‌های پرشکوه می‌شود؟ در زمانی نزدیک‌تر به ما، نویسندگان اروپایی دهه‌ی بیست و سی، آرزومند برقراری فاشیسم و اصلاح فرهنگی بودند که آن را منحنی می‌دانستند؛ شاعران روس آغاز دهه‌ی بیست، خشونت انقلابی را تجلیل می‌کردند و زیبایی تخریب را می‌ستودند. جنگ شاید زیباتر از صلح باشد و گرده باد انقلاب زیباتر از یک‌نواختی زندگی صلح‌آمیز. بسیاری از هنرمندان به این زیبایی‌های فریاد دل سپرده‌اند؛ با وجود این، من صلح را ترجیح می‌دهم و من تنها نیستم. نیچه می‌گفت: «حقیقت زشت است»، و یک قرن بعد، ما چاره‌ای نداریم جز این‌که به تلخی این سخن را قبول کنیم. با وجود این ما ترجیح می‌دهیم این حقیقت زشت و تلخ را بشناسیم تا این‌که بگذاریم دروغی زیبا ما را بفریبد. جسارت اندیشه‌ای که پیوندهای خود را با جهان واقعی قطع کرده است، به اجبار یک برگ برنده نیست، و زندگی در جمهوری افلاطون قطعاً زندگی خوبی نخواهد بود: در سیاست، تنها میانه‌روی فضیلت است نه تندروی.

جایگزین زیبایی‌شناسی به جای اخلاق و سیاست، غیرقابل پذیرش است. آندره گنت - اسپونویل به حق می‌پرسد: «آیا تنها ایرادی که می‌توان به اردوگاه‌های مرگ گرفت، زشتی آن‌ها است؟». اخلاق بر جهان‌شمول بودن مبتنی است و هدف سیاست، تأمین منافع دسته‌جمعی است، نمی‌توان زیبایی یا شور شیدایی را جانشین اخلاق و سیاست کرد. آنچه باید جایگزین حقیقت‌های منسوخ [متافیزیکی] شود، زیبایی نیست، اخلاق جهان‌شمول است و اجماع برآمده از دیالوگ، و عشق به افراد. ●

لیبر / اکتبر ۱۹۹۶

Lire, Octobre 1996

● سیاست واقع‌نگر (real politik). در ادبیات مارکسیستی نام تحقیرآمیز رویکرد کستی است که فاقد آرمان‌گرایی‌اند و به واقعیت‌های روز سیاسی چسبیده‌اند.



فراخوان کمیته برگزاری مجمع کانون نویسندگان ایران

سر دبیر محترم نشریه.....

با احترام، یک نسخه از پیش نویس منشور کانون نویسندگان ایران، همراه با یادداشت جمع مشورتی و چند نکته توضیحی، ارسال می شود تا در صورت تمایل با انتشار آن ها کمیته برگزاری مجمع عمومی کانون را یاری دهید:

۱ - منشور پیشنهادی به اعضای بسیاری از نویسندگان ایران رسیده است تا در مجمع عمومی به نظرخواهی گذاشته شود.
۲ - انتشار منشور پیشنهادی، پیش از برگزاری مجمع، به ویژه اکنون که چند نشریه به بحث و گفتگو درباره کانون پرداخته اند، هم می تواند گام مؤثری برای هم فکری و تبادل نظر بیشتر نویسندگان باشد و هم امکان امضای آن را برای یاران دیگری که جمع مشورتی تاکنون موفق به ارتباط با آنان نشده است، فراهم می آورد.

در عین حال با انتشار این پیش نویس مجمع عمومی و نویسندگان امضاکننده نیز می توانند از دیدگاه های اهل قلم و آرای کسانی که به هر دلیل به امضای متن نمی پردازند اما مایل به نقد و بررسی آنند، بهره ور شوند.

۳ - تدوین این منشور به طور جمعی صورت گرفته است. متن گفتگوهای مربوط به مبانی نظری و نحوه تبیین و توجیه اصول و مواضع آن، در صورت جلسات جمع مشورتی موجود است و در صورت لزوم به افکار عمومی ارائه خواهد شد.

۴ - جمع مشورتی که چند سال است در راه فعالیت مجدد کانون نویسندگان ایران می کوشد، تاکنون هیچ نماینده یا سخن گویی نداشته است. کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران نیز صرفاً وظیفه تدارک و برگزاری مجمع عمومی را بر عهده دارد. ضمناً روش مدیریت کانون در دوره های فعالیت عملی آن نیز اساساً بر مدیریت جمعی هیئت دبیران مبتنی بوده است که در مجمع عمومی برگزیده می شدند.

از یاری و همکاری آن نشریه گرامی متشکریم.

کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران

محمد پوینده، علی اشرف درویشیان، محمود دولت آبادی، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری، محمد مختاری
۱۳۷۷/۵/۲۰

متن پیوست، پیش نویس منشور پیشنهادی کانون نویسندگان ایران است، که برای امضا به نویسندگان عرضه می شود. این متن به تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۷۵ به امضای حاضران در جلسه جمع مشورتی رسیده است، اما فشارها و موانع موجود در راه فعالیت جمعی سبب شد تا عرضی متن برای امضای سایر نویسندگان دچار وقفه گردد.
امضای این پیش نویس به منزله پذیرش اصول کانون نویسندگان ایران است. جمع مشورتی در نظر دارد که امضاکنندگان آن را به مجمع عمومی دعوت کند. مجمع عمومی متن نهایی منشور کانون نویسندگان را تهیه می کند و به امضای جمع می رساند.

بدیهی است با تشکیل مجمع عمومی و تصویب نهایی منشور وظایف جمع مشورتی پایان یافته تلقی خواهد شد.
جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران - ۱۳۷۷/۲/۸

پیش نویس منشور کانون نویسندگان ایران

کانون نویسندگان ایران با توجه به روح عمومی بیانیه اول کانون (اردیبهشت ۴۷) و «موضع کانون نویسندگان ایران» (مصوب فروردین ۵۸) و با استناد به «متن ۱۳۴ نویسنده» (مهرماه ۱۳۷۳) اصول و مواضع زیر را اعلام می کند:

۱ - آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی توان از آن محروم کرد.

۲ - کانون نویسندگان ایران با هرگونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه شیوه هایی است که، به صورت رسمی یا غیررسمی، مانع نشر و چاپ و پخش آرا و آثار می شوند.

۳ - کانون رشد و شکوفایی زبان های متنوع کشور را از ارکان اعتلای فرهنگی و پیوند و تفاهم مردم ایران می داند و با هرگونه تبعیض و حذف در عرصه چاپ و نشر و پخش آثار به همه زبان های موجود مخالف است.

۴ - کانون با تک صدایی بودن رسانه های دیداری، شنیداری و رایانه ای مخالف است و خواهان چند صدایی شدن رسانه ها در عرصه های فرهنگی است.

۵ - حق طبیعی و انسانی و مدنی نویسنده است که آثارش بی هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. بدیهی است نقد آزادانه حق همگان است.

۶ - پاسخ کلام با کلام است، اما در صورت طرح هرگونه دعوی در مورد آثار، ارائه نظر کارشناسی در صحت ادعا از وظایف کانون نویسندگان ایران است.

۷ - کانون از حقوق مادی و معنوی، حیثیت اجتماعی و امنیت جانی، حرفه ای، شغلی نویسندگان ایران دفاع می کند.

۸ - کانون نویسندگان ایران مستقل است و به هیچ نهاد (جمعیت، انجمن، حزب، سازمان و...) دولتی یا غیردولتی، وابسته نیست.

۹ - همکاری نویسندگان در کانون با حفظ استقلال فردی آنان بر اساس اهداف این منشور است.

۱۰ - کانون نویسندگان ایران با اشخاص و نهادهایی که همکاری با آن ها با اصول و مواضع کانون متغیر نباشد در زمینه حقوق، اهداف و آرمان های

۷۵/۶/۱۸

مندرج در این منشور همکاری می کند.

آدینه / ۱۳۰ / ۲۷

رونوشت: مطبوعات ایران.

پایان فصلی از کتاب تاریخ

نامه‌های گوئتر گراس و کنز ابورو اوئه

از آن جاکه فجایع وحشتناک جنگ دوم جهانی هم‌چنان بر روان و جسم گوئتر گراس، نویسنده‌ی متعهد آلمانی، تأثیر عمیق و آزاردهنده‌اش را حفظ کرده است و این نویسنده را هم‌چون، هزاران انسان جنگ‌دیده، با کابوس‌های روانی و جسمی روبه‌رو ساخته است. بر آن شده که شاید جهت التیام موقت، شمه‌ای از آن چه را که بر او رفته است، برای هم‌کار و هم‌غم دیگری، چون کنز ابورو اوئه، نویسنده‌ی ژاپنی برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۹۴ بنویسد.

یادداشت‌های گوئتر گراس، به صورت نامه‌های سرگشاده، هم‌زمان در چند نشریه‌ی آلمانی، اروپایی (انگلیسی و فرانسه‌زبان) منتشر می‌شود. پاسخ‌های کنز ابورو اوئه نیز به همین شکل انتشار می‌یابد.

مجموع نامه‌های این دو نویسنده‌ی سرشناس و معتبر جهان، با توجه به این‌که گراس در زمان جنگ سرباز بوده است و اوئه، دانش‌آموزی ده‌ساله، خواننده را با تصاویری بدیع، جذاب و مملو از احساسات پاک و اندیشه‌ی انسان‌دوستانه آشنا می‌کند و به او آن آگاهی را می‌دهد که شاید کمتر تاریخ‌دان یا وقایع‌نگاری چنین توانایی داشته باشد.

از آن جاکه این نامه‌ها، می‌تواند آگاهی و دانش جذابی درباره‌ی جنگ و به‌ویژه موقعیت دو کشور آلمان و ژاپن به خوانندگان بدهد، آدینه بر آن است تا از این پس در هر شماره، نامه‌ی یکی از این دو نویسنده را منتشر کند.

م-ک

کنند که به امیدهای واهی منجر شود. در آلمان از زمان «جنگ تاریخ‌دانان» این موضوع به بحث و گفت‌وگوهای حاد تبدیل شده است. به همین خاطر خیلی دوست دارم بدانم که افکار عمومی در آن‌جا در این رابطه چه فکر می‌کنند. پشت این مسأله چه منافع برای ما خوابیده که اغلب دوست داریم با خواستی متجاوزانه و فرموله شده نقطه‌ی پایانی بر تاریخ بگذاریم؟ و کدام‌یک از شما بی‌پروا خودش را در مقابل این جریان «تاریخ‌ساز» قرار می‌دهد؟

من به شما می‌نویسم. چرا که کتاب‌هایتان را خوانده‌ام و می‌دانم که شما هم با کارهای ادبی من آشنا هستید ما هم دیگر را در توکیو زیارت کردیم و چند ماه بعد از آن در فرانکفورت. حالا گفت‌وگوها چه خصوصی بود و چه عمومی، ما خیلی زود به «لب مطلب» خودمان رسیدیم. اشاره‌ام به آن زخمی است که سر التیام بخشیدن ندارد. بدون شک ما مظهر «بزهکار»ی از دوران جوانی بر پیشانی خود داریم، آن‌هم از آن زمانی که آلمان و ژاپن، محور توکیو - برلین، با آن ادعاهای امپریالیستی‌شان که خودشان را دو هم‌پیمان می‌دیدند: دو کشور دیکتاتوری که بر جهان سلطه می‌راندند و با آن ماشین جنگی‌شان دنیا را تهدید می‌کردند. و دیدیم که دنیا هم چه جواب دندان‌شکنی به آن‌ها داد و جنگ را با شکست کامل آن‌ها به پایان رساند. و فرمان قدرت‌های پیروز یعنی «تسلیم بی‌قید و شرط» ابتدا و پیش از همه در مناطق نظامی به اجرا درآمد. و این تنها یک جنگ جنایت‌بار نبود که پایان می‌یافت بلکه قطع برنامه‌ی گسترده و از پیش تعیین شده‌ی قتل و عام و نسل‌کشی یهودیان و کولی‌ها نیز بود. از دیدار اردوگاه‌های جنگی از «Auschwitz» گرفته تا «Bergen-Belsen» گویای عمق آن فاجعه است. و من احساس نفرت و شرم از این جنایت را تا به امروز با خود دارم - آن موقع من هفده ساله بودم - درحقیقت هیچ چیزی قادر نیست این نفرت و شرم را در دل من نه تنها از بین ببرد که حتا کاهش دهد.

شکست ژاپن تنها به تسلیم نظامی او ختم نشد. از قیل این شکست نظامی بود که مردم خیلی از کشورها از جمله: چین، کره، برمه و حتا اندونزی و فیلیپین توانستند از زیر سلطه‌ی یک نیروی اشغال‌گر بی‌رحم رهایی یابند. امروزه روز در آلمان بحث بر سر این است - به شکلی اما محتاطانه - که آیا باید هشتم ماه را به عنوان روز سالگرد پایان جنگ جشن

کنز ابورو اوئه‌ی عزیز

نمی‌دانم شاید شما هم گرفتار همان مسأله‌ای شده باشی که من اکنون درگیر آنم. این روزها همه از من می‌خواهند تا چند کلمه‌ای و یا حتا اگر امکان دارد مطلب بالابندی از آن روزها بنویسم. از پنجاه سال پیش، یعنی زمانی که جنگ جهانی دوم ابتدا برای آلمان و سپس برای ژاپن با تسلیم بی‌قید و شرط آن‌ها پایان یافت. ولی از آن‌جاکه من دوست ندارم به سفارش کسی بنویسم، مطالبم را در نامه‌ای خطاب به شما می‌نویسم چرا که شما هم مثل من به نسلی تعلق دارید که در دوران جنگ بچه یا جوان بودید.

ما هم چون سکه‌های از پیش ضرب شده قربانی این جنگ شدیم و ما هر دو می‌بایست گواه این باشیم که عواقب جنگ به این راحتی دست از سر ما برنمی‌دارد. هم من و هم شما هر ده سال یک‌بار بهتر پی برده و می‌بریم که سایه‌ی جنایات آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها تا به امروز بر جامعه‌ی ما سنگینی می‌کند.

من روز هشتم ماه مه ۱۹۴۵ در یک بیمارستان نظامی بودم. آن مدینه‌ی فاضله و هدف هوج و مسخره‌ی آن‌ها یعنی «پیروزی نهایی» یک‌باره فرو ریخت. به همان هوجی من هم گوشه‌ای ایستاده و نظاره‌گر بودم. دستم به جایی بند نبود و به شدت احساس ناتوانی می‌کردم. تنها چیزی که برایم حیاتی بود و خلل‌ناپذیر، اراده‌ام بود مبنی بر زنده ماندن. نویسنده‌ها این‌گونه تجارب را نگهداری و حفظ می‌کنند. آن‌ها نمی‌توانند خود را تا سطح یک آدم «چُخ» بختیار» که سعی می‌کند خاطرات تلخ را به فراموشی بسپارد، پایین بیاورند. کسی که شعر حماسی می‌سراید خوب می‌داند که تاریخ‌دان‌های حرفه‌ای احتیاج دارند که بعضی از مراحل در تاریخ را به عنوان پایان فصلی از کتاب تاریخ طوری قلمداد



روزها به جزئی از قانون اساسی ما تبدیل شده است) و مجاز شمردن اخراج روزانهی متقاضیان پناهندگی در کمال بی‌رحمی از کشور، به امری عادی تبدیل شده است.

نه، چنین اتحاد شجاعانه‌ای به درد این کشور نمی‌خورد. در مقابل حزب از خود راضی حاکم، متأسفانه یک اپوزیسیون دست و پا شکسته قرار گرفته است. حالا مطبوعات در صورت رنگین‌تر ولی یک‌شکل‌تر شده‌اند. فساد مالی و اداری گسترده شده و کسی از این بابت مجازات که هیچ، حتا سرزنش نمی‌شود. در این سقوط ارزش‌های معنوی جایی برای کشت ایده‌های نو نمی‌ماند. و آن دروس مشکل تدریس شده‌ی دمکراسی هرچه بیشتر به بوت‌های فراموشی سپرده می‌شود.

هم‌زمان همان‌طور که من پایان اسف‌باری برای این سناریو می‌بینم - و پنجاه سال بعد از تسلیم بی‌قید و شرط سرزمین آلمان کبیر، شکست جدید جمهوری فدرال کبیر آلمان را به وضوح می‌بینم - می‌خواستم ببینم شما چه‌طور؟ شما کنزایورواو‌ته‌ی عزیز، تحولات و رشد در کشورتان را چه‌گونه ارزیابی می‌کنید؟

ما در دوران جوانی کجا انتظار این را داشتیم که یک‌روز آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها و یا حتا دنیا، بعد از آن دادگاه‌های بین‌المللی علیه جنایت‌کاران جنگی آلمانی و ژاپنی، شاهد هشدار و تهدید دیگری باشد؟ حتا جنایت جنگی بعد از آن، یعنی بمباران اتمی دو شهر ژاپنی امید ما را به یأس تبدیل نکرد! پنجاه سال بعد از آن جنگ امروز هم ما شاهد جنگ‌های خونینی در گوشه و نقاط دنیا هستیم. امروز هم جنگ حرف آخر را می‌زند. تحت عنوان «پاکسازی نژادی» جنگ در بالکان ادامه داشته و دارد و دنیا ناتوان و نگران در حالی که مواظب منافع خود است، این جنگ را نظاره می‌کند. به ظاهر این‌طور به نظر می‌رسد که با پایان یافتن جنگ سرد، جنگ واقعی بار دیگر آغاز شده است. جداً غیر مسؤولانه است اگر که بخواهیم در این شرایط امیدهای واهی پیروانیم.

دوست عزیز، ما پیر و پیرتر شده‌ایم ولی ما بچه‌های مارگزیده‌ایم. من و شما به اجبار آموخته‌ایم که با حافظه‌ی نویسنده‌ی مان در برابر آلمان و ژاپن باید بایستیم. ما هردو آموخته‌ایم که تماشاگر باشیم. به عبارت دیگر سنگ‌اندازان غیروابسته به خانه‌ی شیشه‌ای. با این تفاسیر کار ما همان پیش از انتقادی است که از عشق به میهنمان سرچشمه می‌گیرد. و برای این‌که بیشتر به هم نزدیک شویم، برایت می‌نویسم. علاوه بر آن من تصور می‌کنم و امیدوارم که این نامه‌نگاری ما بتواند مورد توجه افکار عمومی قرار گیرد.*

با درودهای صمیمانه
گونت‌گراس

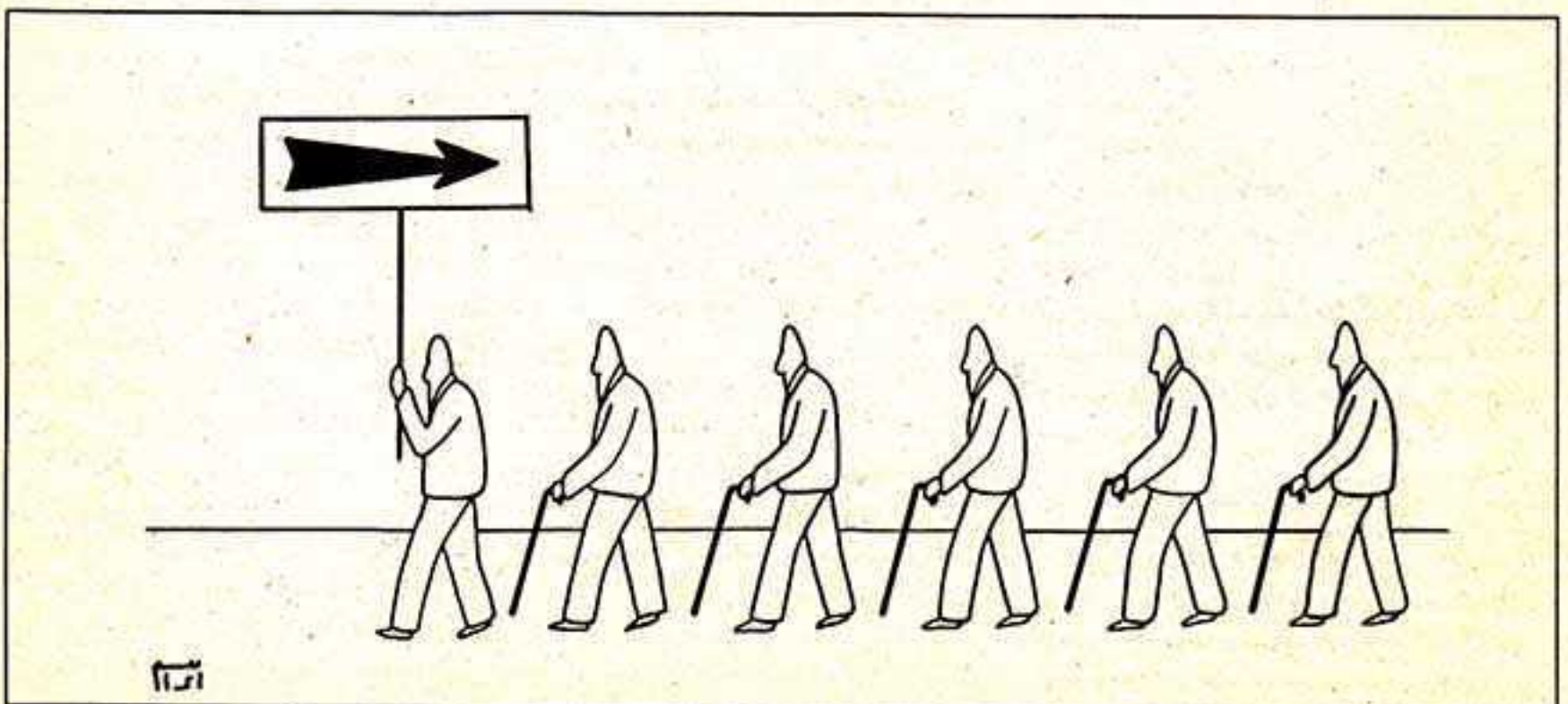
* پاسخ کنزایورواو‌ته در شماره‌ی بعدی آدینه.

گرفت یا روزهایی. یاد می‌آید که سال‌های اوایل جنگ مردم از به کار بردن واژه‌ی «فروپاشی» اجتناب می‌کردند و هم‌زمان مایل بودند که این موضوع را به پایان اجباری قدرت نظامی تعبیر کنند. در واقع آغازی از زمان صفر. یعنی این‌که همه چیز را می‌بایست از اول شروع کنند. بی‌آن‌که به ویرانی‌های گسترده‌ی پشت سر خود بنگرند. بی‌آن‌که به فکر لکه‌های ننگین خود باشند. اراده‌ی بی‌حد و مرز و حیاتی دوران جوانی من، مبنی بر زنده ماندن، اراده‌ی میلیون‌ها نفر دیگر هم بود.

روند چنین حقارت‌های تلخی اما به نحوی دستاوردهای مثبتی نیز با خود داشت: آن نیروی عظیمی که از بلای جنگ، جان سالم به در برده بودند به تمام و کمال در عرصه‌ی اقتصادی به کار گرفته شدند که حاصل آن بعداً به «اقتصاد آلمانی» معروف شد. و قدرت جهانی اقتصاد ژاپن، هم به همین طریق رشد کرد. انگار که محور برلین - توکیو هم چنان دست‌نخورده باقی مانده بود. و قدرت‌های پیروزمند با حیرت و ترس و شاید هم با حسادت شاهد بودند که دشمنان شکست‌خورده‌ی دیروزی‌شان یکی چه‌گونه با احتیاط در عرصه‌ی سیاسی عرضه‌اندام می‌کند و دیگری به یک غول اقتصادی تبدیل شده است. بعضی وقت‌ها آدم از خودش می‌پرسد که آیا در نهایت این آلمان و ژاپن نبودند که پیروز از جنگ بیرون آمدند؟

صد البته که این سؤال احمقانه‌ای است و در آن فراموش می‌شود که جنگ چه ضربه‌های اساسی، چه در آن زمان و چه اکنون، بر پیکر آلمان و ژاپن فرو نیاورده است. آلمان و ژاپن هردو کشوری ثروت‌مندند ولی آن‌جا که پای ارزش‌های معنوی پیش می‌آید در ردیف فقیرترین کشورها قرار می‌گیرند. بازگشت به دوران بربریت، هرروز بیشتر این جوامع را تهدید می‌کند. مردم این کشورها با وجود قدرت و ثروت اقتصادی هنوز نتوانسته‌اند هویت خود را پیدا کنند. در آلمان در این اواخر صدمات ناشی از این فشارهای روانی در جامعه به وضوح دیده می‌شود.

بیش از پنج سال پیش، زمانی که پرده‌ی آهنین در اروپا کنار رفت و دیوار برلین بالاخره فرو ریخت و آلمانی‌ها در نهایت، بخت آن را یافتند که کشور دو تکه شده‌ی خود را یکی کنند، امید آن می‌رفت که ما با این هدیه‌ی خدادادی با احتیاط و مدارا برخورد کنیم. ولی این‌طور پیش نرفت. ادغام دولتی - در عمل این «جمهوری دمکراتیک خلق آلمان» بود که به غرب ضمیمه شد - نتوانسته شکاف اجتماعی‌ای که بین مردم در دو تکه‌ی کشور به وجود آمده بود، پنهان کند. با وجود زبان مشترک، شکاف عمیقی در طول چهل سال جدایی بین دو قسمت پیش آمده و عمیق‌تر شده است. و آلمان بزرگ در این رابطه تنها گام‌های ریز به پیش برمی‌دارد. موج رذالت و پستی بر جامعه سایه گسترده است. خصلت ننگین قدیمی: خارجی‌ستیزی، سر باز زدن از حقوق متقاضیان پناهندگی (که این



۱۳۱۱

چهره‌ی برجسته‌ی داستان کوتاه

خولیو کورتازار را نویسنده‌ی آرژانتینی تبار می‌نامند چراکه پدر و مادری آرژانتینی داشت، اما در بلژیک پا به جهان گذاشت و در فرانسه بدرود حیات گشت.

کورتازار از جرگه‌ی نویسندگان آمریکای لاتین به شمار می‌رود و در ردیف غول‌های ادبیات این سرزمین پرافسانه قرار می‌گیرد که در ایران و سراسر جهان سخت شناخته شده‌اند و شاید مشهورترینشان مارکز با کتاب فخیم و زیبای «صد سال تنهایی» باشد، که کورتازار دربارهی آن می‌گوید:

«به نظر من صد سال تنهایی از ستودنی‌ترین رمان‌های آمریکای جنوبی است. به دلیل آن‌که گاریا مارکز بهتر از هرکسی دریافته است بومی‌گرایی باید پر د بال تو را بگشاید، نه آن‌که در نفس اسیرت کند.»^{*}

انکاری بومی‌گرایی، ویژگی بارز رمان‌ها و داستان‌های نویسندگان آمریکای جنوبی است این چنین که در آثارشان خودنمایی می‌کند؛ جنگل‌های استوایی، عشق‌بازی‌های سودایی و پرشور، حشرات غول‌پیکر، تن‌های به عرق نشسته و مبارزه‌های انقلابی با دیکتاتورهای خاص آن سرزمین.

اما آن‌چه بیش از هرچیز نویسندگان آمریکای جنوبی را در نظر خوانندگان جهان بلندمرتبه ساخته است، قدرت نویسندگی و نویسنده بودن و داستان‌گویی آنان است، حال آن‌که تمامی آن ویژگی‌ها نیز از لابه‌لای نوشته‌هایشان خودنمایی می‌کند. چنان‌که کورتازار دربارهی صد سال تنهایی و بومی‌گرایی باز چنین می‌گوید:

«مارکز، از کوچک‌ترین نکات محیطی که احاطه‌اش کرده، غافل نمانده، توانسته است واقعیتی ملی بیافریند. بومی‌گرایی یعنی اختیار واقعیت خودی بدون رد واقعیت‌های دیگر، و همه‌ی آن‌ها را در کار استعداد خلاقه‌ی خویش گماردن و همه‌ی نیروهای زمین را در این مکان کوچک، در ماکوندو، متمرکز کردن، چنان‌که آن را چون اسطوره‌ای جاودانه در دل‌ها مان جای دهیم.»

خولیو کورتازار نویسنده‌ی داستان تَن شیطان که میکِل آنجلو آنتونیونی، کارگردان ایتالیایی، از روی آن فیلم آگران‌دیسمان را ساخته است، رمان دیگری دارد به نام قاپ‌بازی و از معروف‌ترین مجموعه داستان‌هایش «دور روز در هشتاد

جهان»، «رندان و نام‌جویان» و «همه‌ی آتش‌ها، آتش است» می‌توان نام برد. مجموعه‌ی داستان «دروازه‌های بهشت» به ترجمه‌ی بهمن شاکری گزیده‌ای است از آثار او که در سال ۷۰ در ایران منتشر شده است. خولیو کورتازار شعر و مقاله‌های بسیاری دیگر دارد.

خولیو کورتازار در اوت ۱۹۱۴ در بروکسل به دنیا می‌آید. در چهار سالگی به هنگام آغاز جنگ جهانی اول با پدر و مادر خود به آرژانتین می‌رود. تحصیلات متوسطه را در بوننوس آیرس به پایان می‌رساند و در سال ۱۹۲۳ معلم و در سال ۱۹۳۵ استاد ادبیات در دانشگاه می‌شود. به سبب شکستن جنبش ضدپرونیست (ژنرال خوان پرون که در سال ۱۹۳۶ به قدرت رسید) به بوننوس آیرس بازمی‌گردد. سال ۱۹۵۱ به فرانسه می‌رود. در فرانسه مترجم رسمی سازمان یونسکو می‌شود و پس از آن همواره مشغول نوشتن می‌شود و در پی علاقه‌ی خود به موسیقی جاز، ترومپت‌نوازی را ادامه می‌دهد. خولیو کورتازار این چهره‌ی برجسته‌ی داستان کوتاه در سال ۱۹۸۴ چشم از جهان فرومی‌بندد.

کورتازار در مصاحبه‌ی خود با ریتا گیبرت می‌گوید:

«حقیقت آن‌که من برای ادبیات به صورت یک اسم خاص، سرسوزنی ارزش قابل‌نیست؛ تنها چیزی که مرا به خود می‌کشاند جتار (و گاه پاتن) خودم در دست و پنجه‌ای است که با کلمات نرم می‌کنم و گاه به صورت چیزی به نام کتاب بیدار می‌شود.»

هرچند در مورد تکرانی نویسنده نسبت به کتاب و یا حرفه‌ی خود می‌گوید که چیز بیهوده‌ای است و هرکتاب پس از انتشار به سرنوشت خود دچار می‌شود و به راه خود می‌رود.

«روزی دریافتم که کتاب "قاپ‌بازی" به چاپ هشتم رسیده است، حال آن‌که هفته‌ای قبل از آن به یکی از مستقدان فرانسوی اطمینان داده بودم که این کتاب فقط پنج بار به چاپ رسیده است؛ در این‌جا (فرانسه) مرا در این‌گونه سایل احسق و بی‌دست و پا می‌بندارند.»

مارکز در نوشته‌ای می‌گوید:

«"حیوانات"، نخستین کتاب او (کورتازار) را در سفرخانه‌ای در بارانکیلا خواندم و از همان صفحه‌ی اول فهمیدم که او همان نویسنده‌ای است که دلم می‌خواست بعدها بشوم. کسی در پاریس به من گفت که خولیو کورتازار معمولاً کارهای نوشتنی خود را در کافه‌ی "دریانورد قدیمی" در بولوار سن ژرمن انجام می‌دهد. و من در آن کافه هفته‌ها به انتظار او نشستم، تا این‌که سرانجام مثل شیخ وارد شد. بلندقامت‌ترین مردی

بود که ممکن بود به تصور آید، با صورتی مثل بچه تحرها و پالتویی سیاه و دراز که به ردای مخصوص کشیش‌های کاتولیک می‌مانست، و چشم‌هایی که مثل چشم‌های بول داگت، از هم خیلی فاصله داشت، آن قدر مؤدب، روشن و شفاف بود که می‌توانست از آن شیطان باشد، و از فرار معلوم زیر فرمان قلب او نبود.»

کورتازار سیر تکاملی نگارش ادبی خود را همان سیر تکاملی ادبیات می‌داند.

«یعنی که ابتدا شعر شروع کردم و سپس به نثر روایی پرداختم که از نظر تکنیکی بسیار دشوارتر و صعب‌تر از شعر است.» چنان‌که مارکز به نقل خاطره‌ای می‌پردازد که کورتازار را در پارکی در ماناگوا بر روی سکویی دیده است داستانی را به نام «شب مسائنه کیلاناپولوس» که حکایت دردمندی و دل‌تنگی از بخت و اقبال او بوده است را با گویشی لوفارنو، لهجه‌ی تهبکاران و ارادل بوننوس آیرس، برای مردم گرد آمده دور خود می‌خوانده است و آنان را با نثر روایی خود مبهوت و مجذوب شنیدن داستانش کرده بوده است.

چنان صمیمانه با شنوندگان خود ارتباط برقرار کرده بود که دیگر برای هیچ‌کس اهمیت نداشت که واژگان چه معنایی دارند و چه معنایی ندارند. انگار جمعیت نشسته بر چمن در نشنه‌ی جاذبه‌ی صدایی که این جهانی نبود، شناور بود. کورتازار دربارهی نوشتن رمان «قاپ‌بازی» خود می‌گوید:

«قاپ‌بازی را از آن‌جا نوشتم که نمی‌توانستم آن را برقصم، یا تف کنم، یا فریاد بزنم، یا به صورت هر نوع دیگر عمل روحی یا جسمی و از طریق هرگونه واسطه‌ی ارتباطی تصور، بیرون دهم.»

به نظر کورتازار

«نویسنده‌ی راستین کسی است که به هنگام نوشتن، کمان خود را تا آن‌جا که می‌تواند بکشد و سپس نوشته‌ی خود را به بیخی بیابورد و با دوستانش به شراب‌خواری برود.»

دور نیست اگر بگوییم که کورتازار به شراب‌خواری بسیاری رفته است و نوشخواری‌های بسیاری از خود باقی گذاشته است.

* تمامی نقل قول‌ها از کتاب «هفت صدا» مصاحبه با ریتا گیبرت، ترجمه‌ی نازی معظیما، چاپ دوم زمستان ۱۳۶۷. انتشارات آسمان و نوشته‌ی «آن شب تکرارناشدنی با خولیو کورتازار» گلبریل ماریا مارکز، ترجمه‌ی فروغ یوریوری، آدبانه ۲۳/۲۲ نوروز ۱۳۶۹ است.

خطوط دست

ترجمه‌ی بیژن مشکی



از یک نامه‌ی پرت شده روی میز خطی می‌آید، در طول الواری از جنس کاج ادامه می‌یابد و از یکی از پایه‌ها پایین می‌رود. خوب که نگاه کنی، می‌بینی خط در طول کف پارکت پوش ادامه می‌یابد، از دیوار بالا می‌رود و توی کپی یکی از نقاشی‌های بوشه می‌چرخد، طرحی از شانهِ زنی خم شده بر نیمکتی راحتی رسم می‌کند، و در پایان از سقف اتاق بیرون می‌رود و از زنجیرِ برق‌گیر توی خیابان پایین می‌سُرد. این‌جا به خاطر سیستم حمل و نقل عمومی دنبال کردنش دشوار است، اما با اندکی دقت بیشتر می‌توانی بالا رفتنش را از چرخ اتوبوسی پی‌گیری که در کُنجی پارک شده است و آن را تا باراندازها می‌برد. آن‌جا از درزِ جورابِ نایلونِ رخشان موبورترین مسافر پایین می‌آید، به قلمرو خصمانه‌ی انبارهای لباس وارد می‌شود، می‌پرد و می‌لولد و راهش را چپ اندر قیچی تا بزرگ‌ترین بارانداز طی می‌کند. در آن‌جا (اما دیدنش مشکل می‌شود، فقط موش‌ها که چهار دست و پا خود را بالا می‌کشند آن را دنبال می‌کنند) باز توی کشتی با موتورهای غران می‌پرد، از الوارهای عرشه‌ی درجه‌ی یک عبور می‌کند، به سختی از بالای دریچه‌ی اصلی می‌پرد و توی کابینی که در آن مرد غمگینی کنیاک می‌نوشد و گوش به سوت وداع سپرده است از درز شلوار بالا می‌رود، از این طرف به آن طرف جلیقه‌ی بافتنی، به پشت آرنج می‌لغزد و با آخرین فشار در کف دست راستی که دارد برگردد قنداق شش لولی می‌پیچد پناه می‌گیرد. ❁

جست و جوی دیگری در ذات خویش

گفت و گو با فریدون فریاد

فریدون فریاد سال ۱۳۲۸ در خرمشهر متولد شده است. از سال ۱۳۵۸ به یونان رفت و مدت ۱۴ سال است که در یونان زندگی می‌کند. در زمینه شعر و ترجمه سال‌ها پیش کار را شروع کرد. چون آدم کنجکاوی است و زود قانع نمی‌شود، جنبه‌های محدود شعر را در سرزمین یونان دنبال کرد و برای جست و جوی در شعر و آفاق جدید کشور یونان شروع به فراگیری زبان یونانی کرد. وجود ریتسوس انگیزه‌ی قوی این کار او بود. فریاد سال‌هاست در کار شعر است، یعنی از سال ۲۶-۲۵ که نخستین شعرهایش را در مطبوعات چاپ کرد.

نخستین بار، قاسم صنعوی بود که با مجموعه‌ی «با آهنگ باران» ریتسوس را به ایرانیان معرفی کرد. نسل ما یانيس ریتسوس را با «ترانه‌های مبهین تلخ» و صدای جذاب و گیرای احمد شاملو شناخت. با ترانه‌هایی از این دست: پنجه‌ی مریم، رسته در شکاف صخره‌ی بی / این همه رنگ از کجا آورده‌ای تا بشکوفی؟ / ساقه‌ی چنبن از کجا آورده‌ای تا بر آن تاب خوری؟ / قطره قطره خون از سر صخره‌ها گرد آورده‌ام / از گلبرگ‌های سرخ دستمالی بافته‌ام / و اکنون / آفتاب خرم می‌کنم. در مقطع ۵۷ نیز مجموعه‌ی «دهلیز و پلکان» از ریتسوس با ترجمه‌ی خوب سپانلو منتشر شد. اما در انبوه شعرهای آن سال، گم شد.

بعد از آن همه خشونت سال‌های ۶۰ و سکوت شعر و خاموشی اهل قلم در سال ۶۹ «تقویم تبعید» با ترجمه‌ی فریدون فریاد منتشر گشت و چه قدر به دل‌ها نشست، آن‌جا که ریتسوس می‌سراید: رؤیاهای یک کودک همه از صلح است / رؤیاهای یک مادر همه از صلح است / سخن عشق در زیر درختان / همه از صلح است / لوئی آراگون شاعر سوررئالیست فرانسه در مورد ریتسوس می‌گوید: «نمی‌دانستم که او بزرگ‌ترین شاعر زنده‌ی عصر ماست. سوگند می‌خورم که این را نمی‌دانستم. این را منزل به منزل، از شعری به شعر دیگر کشف کردم. می‌توان گفت از رازی به رازی دیگر».

شاعری که زیباترین شعرهایش را روی پاکت سیگار، در اردوگاه‌های زندانیان سیاسی جزایر دوردست یونان نوشت. ... و با این همه / ما به این جهان نیامده‌ایم / که به آسانی بمیریم / آن‌هم در سپیده‌دمی / که بوی لیمو می‌آید.

فریدون فریاد که خود شاعر است و سال‌ها یار صمیمی و دوست خلوت ریتسوس بوده، در انتقال شعر و احساس این شاعر به ایرانیان، سهم فراوانی دارد. عصر یکی از روزهای داغ مرداد تلفن تحریریه به صدا درآمد، آن سو، صدای فریدون فریاد بود، می‌خواست دوره‌ی جدید آدینه را تبریک بگوید و سلام و احوالپرسی کند. بعد به دفتر مجله آمد و این گفت و گو انجام شد.

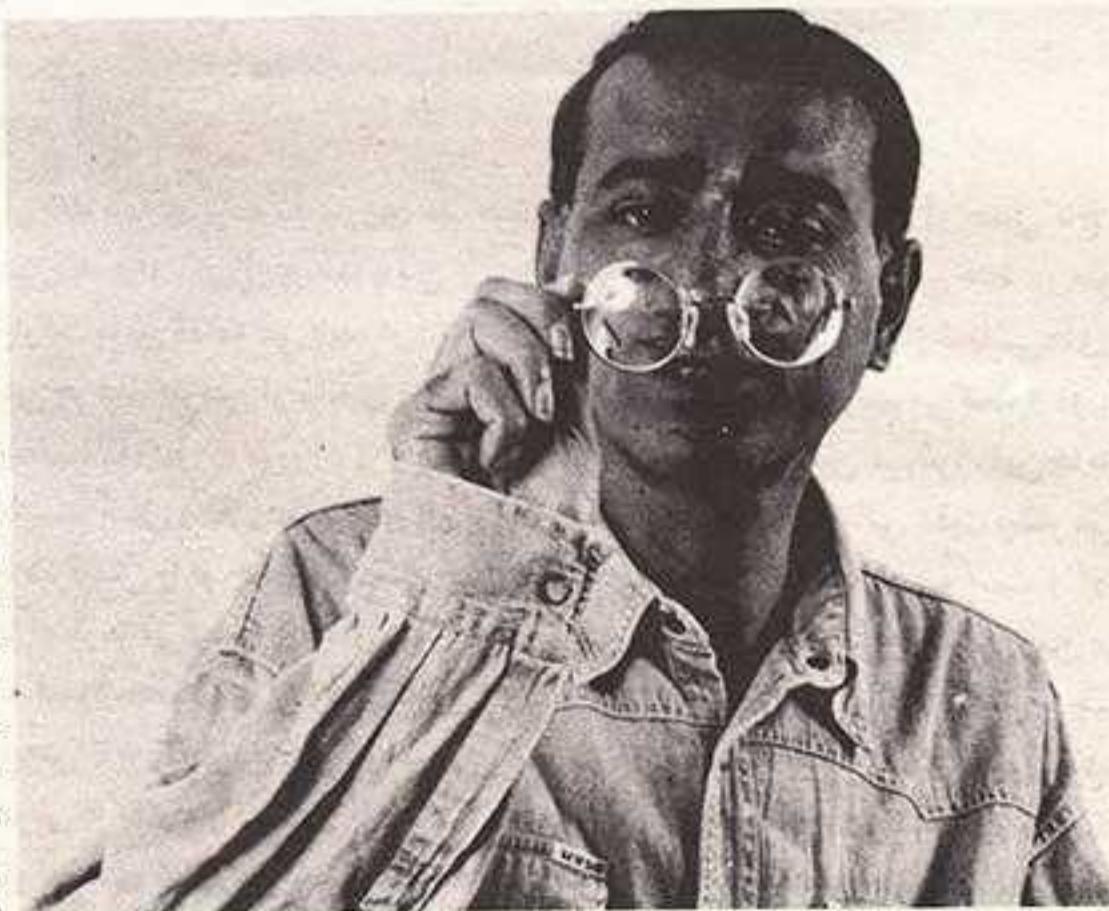
سایر محمدی

هم‌دیگر را پیدا کنیم و این آشنایی انگیزه‌ی مرا برای ماندن در یونان قوی‌تر کرد.

● الان در یونان در چه زمینه‌ای فعالیت دارید؟

- به عنوان یک شاعر و مترجم کار فرهنگی می‌کنم و این طبیعت درونی مرا ارضا می‌کند. هرچند از نظر مالی این کار، زندگی و هزینه‌ی مرا در آنجا تأمین نمی‌کند. من سال‌های سختی را در یونان گذراندم و این می‌گذرانم و این

حرفه به عنوان منبع درآمد و هزینه‌ی معیشتی، تکیه‌گاهی مطمئن نبوده است. البته در این مدت توانستم پلی باشم که انسان‌های آزاد را به یک تفاهم فرهنگی برسانم، یا به قولی یک



● زمینه‌ی آشنایی‌تان با ریتسوس چه گونه بود؟ و چه طور یونان را برای اقامت انتخاب کردید؟

- یونان را به خاطر سابقه‌ی فرهنگی دوست داشتم. در سال ۱۹۸۰ یک‌بار ریتسوس را در یونان ملاقات کردم، در اقامت‌گاه تابستانی‌اش در یکی از جزایر یونان و همان ملاقات به دوستی منجر شد. بعد طی سفری که در ۱۹۸۴ به فرانسه داشتم و سوسه‌ی

رفتن و ماندن در کنار یک آموزگار و یک شاعر بزرگ که بتواند نظرگاه‌های مرا قطعیت ببخشد، بر من غلبه کرد و تصمیم گرفتم به یونان بروم و کار و زندگی ریتسوس را ببینم و رها از هر تنش قومی و فرهنگی توانستیم

سفر فرهنگی بوده‌ام.

● دوری از ایران، چه تأثیری روی شعر و زندگی‌ات داشته و دارد؟

- هیچ وقت حس نمی‌کنم آن‌جا زندگی می‌کنم، همان فضای کشور خودم را در شعر دارم. من تنها در یک نقطه‌ی دیگری از خاک نشسته‌ام و آن‌جا خود را ایرانی‌تر حس می‌کنم. می‌خواهم آموخته‌هایم را به شعر برسانم. ولی عملاً روحم و قلبم و شعرم در این‌جا، در ایران می‌تپد.

● گفته می‌شود از شعر در جهان چندان استقبال نمی‌شود مثلاً آخرین کتاب شیموس هینی شاعر ایرلندی قبل از برنده شدن نوبل تنها در ۷۰۰ نسخه‌ی چاپ شده بود که ۲۵۰ نسخه‌ی آن‌را به این و آن هدیه داد، آیا وضعیت شعر در یونان هم به این شکل است؟ یا در ایران...

- همیشه چند تا شاعر هستند که در صدرند، چند نام هستند که آثارشان مدام تجدید چاپ می‌شود و خوانده می‌شود. مثل جورج سفیس، مثل کاوافی، مثل ریتسوس. در کنارشان شاعران جوانی هستند که از نظر کیفی کار خوب ارائه می‌دهند و زبانشان متفاوت است و خوب کار می‌کنند. اما این‌جا، جوان‌ترها چندان اهمیتی به شعر نمی‌دهند. و بیشتر شکل اعتراض موقتی هست که موجب اصالتی هم نمی‌شود. چند شاعری هم هستند که مرتب خود را تکرار می‌کنند. البته شاعرانی هم هستند که این‌ها به شعر جدی نگاه می‌کنند، ولی هنوز اثری در حد شاهنامه و هفت پیکر خلق نکرده‌اند.

● شما دارید شعر نو را با شعر کلاسیک مقایسه می‌کنید؟

- ۸۰ سال شعر امروز در مقابل شعر کلاسیک عمر کمی دارد و عیب شعر جوان ما این است که این جدا کردن شعر امروز از شعر گذشته، ضربه‌ی مهلکی به اعتلاء شعر امروز زده است. ما امروز در مورد زبان صحبت می‌کنیم. زبان مثل عشق، مرگ و چیزی ازلی است که خود را گسترش می‌دهد، منتها با ریشه‌های خودش. نه با تقلید از شعرهای سرزمین دیگر. و این باعث می‌شود که از ریشه‌ی ناخود آگاه خود جدا بمانیم.

● خوب، نقاط قوت و ضعف شعر امروز را در کجا می‌بینید؟

- به‌طور کلی یک نمای کلی از ۳۰ سال پیش تا امروز دارم و یک عیب عمده می‌بینم انگار یک چیز اساسی کم دارد. از کسی هم اسم نمی‌برم ولی در این مدت شاعران در زبان به جایی نرسیده‌اند و شعر به جایی ختم نشده است. زبان در شعر ما همه‌ی بازی‌هایش را کرده ولی حالا باید به خلاقیتش برسد. متأسفانه این مسأله هنوز وجود ندارد. به نظر من شعر امروز باید به یک تفاهم با شعر دیروز برسد و گرنه باخته است.

این است که بخشی از کلاسیک‌های ما نظم است نه همه‌ی آن.

- طبیعی است که یک معمار برای ساختن یک ساختمان احتیاج به ملاحظاتی گوناگون هم دارد که ممکن است در حد مثلاً کتیبه‌ی سنتوری زیبای جلوخان در و ایوان و مهتابی‌اش نباشد ولی ضروری است که باید آن را به کار ببرد. شاعران بزرگ این اقتدار را کسب کرده بودند و می‌توانستند از همه‌چیز

در بازیگری شعر امروز به این نتیجه رسیدم که ریتسوس و دیگران عمیقاً از گذشته - تا هومر - بهره گرفته‌اند. آیا ما توانستیم از شاعر اول‌مان یعنی زرتشت بهره بگیریم. همیشه من به ریتسوس می‌گفتم بعد از شما تکلیف شعر چه می‌شود؟ می‌گفت: «شعر ادامه پیدا می‌کند، ممکن است شاعران خیلی بزرگ در قد و اندازه‌ی جهانی به وجود نیایند ولی جریان شعر قطع نمی‌شود.»

● من و ریتسوس، یک ایرانی و یک یونانی رها از هر تنش قومی و فرهنگی توانستیم هم‌دیگر را پیدا کنیم.

● من تنها در یک نقطه‌ی دیگری از خاک نشسته‌ام و آن‌جا خود را ایرانی‌تر حس می‌کنم.

● زبان در شعر ما همه‌ی بازی‌هایش را کرده است ولی حالا باید به خلاقیتش برسد.

بنویسند. یکی از حسن‌های ریتسوس این بود که می‌توانست از همه‌چیز بنویسد، تو را وقتی در مقابلش می‌دید می‌توانست درباره‌ات بنویسد. از هرچیز عبور می‌کرد. از مقابل پنجره، میز، مداد، زمین، درخت، آب، هوا، سنگ...

● چند شعر از شما تحت تأثیر اوتگارتی و ریتسوس قرار دارد، دوستی با ریتسوس و آشنایی با شعر یونان چقدر در شعر شما اثرگذار بود؟

- چه‌بسا شعری که شما می‌گویید و من آن‌ها را نوشته‌ام شاید اصلاً آن موقع اوتگارتی را نشنیده و نخوانده بودم. یا ریتسوس را نمی‌شناختم. این‌ها مسایلی هستند که در هنر شباهت‌های ناگزیرند. نزدیکی اذهان شاعرانه را نشان می‌دهند. این نشان می‌دهد که ما انسان‌ها چقدر ذات‌های هم‌سان و نزدیک به هم داریم و چقدر می‌توانیم در یافتن و تفاهم موفق باشیم و چقدر می‌توانیم در ساختن دنیای بهتر و عادل‌تر و زیباتر همین نقاط مشترک را مبدأ حرکت قرار بدهیم.

این‌که تا چه حد تحت تأثیر ریتسوس و یا هر شاعر دیگری هستیم، این‌ها یک مسایل اعتباری و یک‌سری مسایل موقتی است. حتماً می‌توانم سؤال شما را وارونه بکنم و بگویم آن‌ها چقدر تحت تأثیر من هستند؟ چقدر ریتسوس تحت تأثیر من بود و شعر گفته است. مسأله این است که آدم چقدر بتواند در ذات خودش دیگری را پیدا کند. در ذات شاعرانه، شاعر دیگری پیدا کند. کلاً معتقدم که کار هر شاعر منحصر به فرد است و کار هیچ شاعری شبیه کار شاعر دیگری نیست. همان‌طور که

و این در شعر امروز ما مشهود است، ریتسوس خلاقانه و مداوم کار می‌کرد. هر روز وقتی سرزده به خانه‌اش می‌رفتم می‌گفت بنشین تا شعر را تمام کنم. ریتسوس شعر را می‌ساخت، شعر باید برای بهتر کردن زندگی ظالمانه‌ی ما - اگر نه تغییر آن - کمک کند. همین باعث می‌شود که من رجعت کنم به قله‌های شعر کلاسیک تا بتوانم شعر نو خود را بسازم.

● شما به ساختن شعر معتقدید یا به الهام؟
- زمانی به الهام اعتقاد داشتم ولی حالا هم به ساختن معتقدم هم به الهام. این دو متفاوت نیست. این کاری است که هر شاعر اصلی می‌کند و باید بکند. به نظر من نه الهام شاعرانه، نه ساختن با قصد و آگاهی هیچ‌کدام مغایرت با اصالت یک شاعر و شعر ندارد. شعر وقتی در خمیره‌ی آدم باشد، وقتی آن را کشف کند و پرورش دهد، کار شعر خود به خود انجام می‌گیرد. یعنی کار شعر در چنبره‌ی اقتدار خود انسان شاعر قرار می‌گیرد و می‌تواند در هر لحظه‌ای که می‌خواهد الهام شاعرانه را به سوی خود فرا بخواند. همان‌طور که ریتسوس می‌کرد. فردوسی می‌کرد. چه‌طور فردوسی ۳۵ سال با آگاهی تمام نشست و شعر گفت؟ شاید به نظر شما فردوسی نظم می‌سرود. نه، فردوسی شعر می‌سرود. یکی از دعوایی که اغلب شده این است که شعر گذشته‌ی ما نظم است و شعر نیست و این اشتباه محض است. اتفاقاً شعر گذشته‌ی ما نوع متعالی شعر است، شعر نفسانی نیست.

● بحث قریب به اتفاق شاعران و منتقدان

هیچ انسانی شیبه انسان دیگری نیست.
● آقای فریاد بعد از تقویم تبعید، چه اثر دیگری از ریتسوس ترجمه کرده‌اید؟ یا در دست انتشار دارید؟

- آثار زیادی از ریتسوس ترجمه کردم. این کارها با راهنمایی و مشورت و همکاری خود او انجام گرفت. یعنی هر اشکال شعری، کلمه‌ای اساطیری، سرزمینی که مختص هر کشوری هست برای من حل شده است. بیش از ۶۰ اثر ریتسوس را که در پی همکاری تقریباً روزانه‌مان انجام گرفته، آماده کردم. و کار آماده‌ی دیگر اروتیکا است که عاشقانه‌های ریتسوس است، در چهار بخش: سه بخش آن در یونان چاپ شده بود و بخش چهارم به اسم نیم‌دایره. من از روی دست‌نوشته‌های ریتسوس برای اولین بار آن را در دنیا ترجمه کردم. - هنوز بخش نیم‌دایره به طور کامل در یونان هم چاپ نشده - و همین‌جا اضافه کنم نزدیک به ۴۰ کتاب ریتسوس و بسیاری آثار پراکنده‌اش در یونان هنوز رنگ انتشار را به خود ندیده‌اند. بعد از اروتیکا که زیر نظر ریتسوس ترجمه کردم، زمان سنگی را در ۵۰۰ صفحه ترجمه کردم همراه با مقدمه‌ی ریتسوس و مصاحبه‌ام با او، که تقریباً ۸ مجموعه کتاب شعر ریتسوس است، که در زمان تبعید شاعر سروده شده است.

غیر از این آخرین اشعار ریتسوس را هم ترجمه کردم. جلد اول رمان ۹ جلدی‌اش را هم ترجمه کردم و هم بخشی از نامه‌هایش را. کتاب‌های زیادی هست که به دلیل دور بودن از وطن و هم به دلیل این‌که برای ناشران ناشناخته هستم، موفق به انتشار آن‌ها در ایران نشدم.

● دور بودن از وطن و خاستگاه زبان فارسی چه تأثیری در شعر و شاعر دارد. آیا این نوعی انقطاع به وجود نمی‌آورد؟

- طبعاً باید این انقطاع را به وجود بیاورد، واقعاً برای من وطن همان زبان است. من فکر می‌کنم یونان را در طی هزاره‌ها زبان بود که نجات داد. یعنی اگر زبان یونانی با آن استواری‌اش نبود یونان از بین می‌رفت. ایران را هم زبانش بود که حفظ کرد. آن‌طوری که فردوسی به درستی آن را فهمید و کاخ بلند سخن فارسی را بنیان گذاشت. برای من هم به طور ناخودآگاه و آگاهانه وطن، زبان فارسی است و عمیقاً به زبان فارسی عشق می‌ورزم. منتها، این دوری، بله، انقطاعی به وجود می‌آورد ولی در عین حال یک سرسختی و مقاومتی هم در انسان شاعر که من باشم به وجود آورده است.

از نظر نوشتن و خواندن سعی کردم این ارتباط دایمی باشد و من خانه‌ی روح خودم را که زبان فارسی است هم‌چنان پاکیزه، با تریبات سنتی و نوایش حفظ می‌کنم. من در آن‌جا هویتم را که ایرانی ست

قوی‌تر و دقیق‌تر کشف کردم و تثبیت کردم. من مقاومت کردم که هیچ‌وقت پناهنده نشوم و مصایب و عواقب مشکلات پناهنده نشدن را تحمل و به جان خریدم و سختی‌هایش را کشیدم و توانستم ارتباط خودم را با میهن خود که ما در خود می‌دانم حفظ کنم.

● تا آن‌جا که می‌دانیم ریتسوس مستعد و معتقد به مارکسیسم بوده، این اعتقاد، چه تأثیری بر شما داشت؟

- ریتسوس در مصاحبه‌ای که در تقویم تبعید چاپ شده می‌گوید: ایدئولوژی‌ها یک جنبه‌ی خاص از وجود انسان است ولی شعر وسیع‌تر از این حرف‌هاست. ریتسوس یک شاعر جهان‌شمول و جهانی است. آن‌طور که شاعران کهن ما بودند. شاعر اصیل خودش را مجبور و ملزم به یک ایدئولوژی نمی‌داند. یعنی به ذات شعر خیانت نمی‌کند. آیا حافظ تعلق به یک ایدئولوژی خاصی داشت؟

● اکثر شاعرانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند در همان زبان دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ مانده‌اند فکر می‌کنید علت چیست؟

- من فکر می‌کنم وضع‌شان بدتر از وضع شعر داخل کشور باشد. این‌که شما بخواهید آن شاعران را جدا بدانید از شاعران داخل کشور و بگویید که حالا در داخل آثار عظیم‌تری خلق شده و در خارج نشده، به نظرم این‌طور نیست. درد همان درد گسستگی از اصالت و پیشینه‌ی شاعرانه و تعهدهای شاعرانه است، شعر فارسی گردونه و درشکه‌ی خودش را راه انداخته و حرکت می‌کند. منتها قانع‌کننده و کافی نیست. ● با ادبیات بعد از انقلاب تا چه اندازه در ارتباط هستید؟

- چیزی که بخواهم اسم ببرم - و سعی می‌کنم از کسی اسم ببرم - چیز قابل و برجسته‌ای نظرم را جلب نکرده است. ولی حس می‌کنم جریان ادبی داخل کشور تا آن‌جایی که خواننده‌ام و دیده‌ام چه در داستان و چه در شعر بالنده بوده، حرکت کرده و متوقف نشده. مشکل این‌جاست که این جست‌وجوها به خود نرسیده و خودش را نیافته است و این مشکل اساسی است.

در کشورهای دیگر همه به یک زندگی ساکن و به یک نوع بسندگی رسیده‌اند که شاید حاصل از دموکراسی غربی و آزادی‌های فردی و اقیانوس به یک نوع زندگی بی‌آرمان باشد، و تغییرات این چند سال اخیر دنیا هم روی این فرهنگ بی‌تأثیر نبوده و تبلیغات به اصطلاح اسارت‌آور نظم نوین جهانی هم بی‌تأثیر نبوده که می‌خواهد تحمیل‌گر باشد. در کشور ما یک ملت هست که می‌بینیم به خاطر رنج‌هایی که در طول هزاره‌ها برده، یک لحظه آرام ننشسته است. و در همه‌ی جوانب خواسته کاشف‌قله‌هایی باشد. به نظر من این ملت دارای امکانات بی‌نظیری است و آینده‌ی ملت ما خیلی درخشان است. ●

انتشارات نارنج منتشر کرده است:



تصاویر وارونه‌ی سکوت

اثر ماندگار
یانیس ریتسوس

بزرگ‌ترین شاعر جهان
و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل
منتشر شد.

قیمت: ۴۰۰۰ ریال



علاقه‌مندان و ادب‌دوستان
گرامی می‌توانند با واریز وجه
یادشده به حساب جاری
۱۳۴۳ بانک رفاه کارگران -
شعبه انقلاب - کد ۱۱۲ به نام
انتشارات نارنج و ارسال کپی
فیش، کتاب را مستقیماً از
ناشر دریافت نمایند.

مرکز پخش:

۸۸۵۶۹۶۳ - ۶۴۲۳۷۹۶

آخرین پیام صادق چوبک: فقط داستان است که می ماند



در گردش یک شب پُر از درد شده نو می کند او هزار آندوه نهفت (نیما)

۱ کشف درون انسان های چندبُعدی و جزئی تگری به اشیاء و بدیده های موجود در هستی، همواره و هنوز برای ما مطرح است. برخی از آثار ادبی به دلیل انتقال عمیق ترین پیام های اجتماعی، به فکرها و اعتقاداتی می ماند که در گذر زمان به ظاهر شکل عوض می کند، اما تا پایان هستی و هست وجود دارد. آن ها تنیده اند در تفکر و اوهام گونه گونه انسان های جست و جوگری که تا پایان هستی و هست، همواره برای دستیابی به ریشه ها آزمون و خطا می کنند. ریشه ها چیزی نیستند جز بر ملا کردن سرنوشت های به ظاهر محتوم و بیان احساس های هم دلانه با وجودهای گمشده، گسسته و سرانجام وجودهایی که با شکست های مکرر یا میرنده اند یا متبلور شونده. البته که هر یک خود جهانی اند بدیع و خطیر در پهنای هستی ادبیات. شکست و شکستگی از مغزولیات عمده ی تفکر بشری اند، که در ابعاد متنوع، هم ردیف پیروزی قرار می گیرد. مگر نه این که فرموده اند، شکست مایه یا پایه ی پیروزی است؟

شکست های نهفته در آثار صادق چوبک، از آن دسته آندوه هایی ست که مجال برای خواننده فراهم می آورد تا در هنگام خواندن به پیروزی هم بیندیشد. به یاد یاوریم غم نان «یحیی» را وقتی که در «خیمه شب بازی» نام روزنامه ی دیلی نیوز را فراموش کرد و بعد لحظه ای که توانست پریموش را جای دیلی نیوز بگذارد. یا احمد آقا را در «سنگ صبور» که نماد پیروزی جهل بر خرافات است.

زمانی که شور در تو شکست، در بازنگری منطقی به آن شور شکست خورده، در درون خود، مدتی با شخصیت و جنم تازه ای روبه رویی که ابتدا نه مفهوم شکست را بر پیشانی دارد، و نه مفهوم پیروزی را. شاید چیزی یاسی شود و هم انگیز. معلق بین هست و نیست. بی چهره ای که عشقی تازه در دلش جوانه زده است. بعد لمس کننده ی گوهری ناب و نایاب و سر آخر، آینه ای که غریبه ها راهی به درک آن ندارند.

شکست اگر به مرگ نینجامد، اگر دروغی و مصنوع نباشد، راهنمای صاحب شکست است تا شخصیت واقعی اش جلوه ی ملموس تری بیابد. صاحب شکست خوب می داند که انسان ها بر اساس یک حقیقت نیست که با یکدیگر مرتبط اند. چه اگر شیر از این می بود، هستی ما حقیر، مبتدل، محدود و تک بُعدی می شد. جهان امروز می پذیرد؛ همان قدر که زیبایی حقیقت است، زشتی هم حقیقت است و صادق چوبک استاد نمایاندن واقعیت های موجود در عصر خود بود. استاد حقیقت نمایی و واقع گرایی مردمانی که در اقتصادی فلج می غلتیدند به منجلابی عنین.

۲ جامعه ی ادبی ایران از مرگ صادق چوبک متأسف است. او نویسنده ای کم گو و گزیده بود. ذوق تحلیل داشت و با سبکی ساده و روان می نوشت. جهان را عقلی می دید و مشاهداتش را در قالب رئالیسم و نیمه ناتورالیسم ادبی، خوب عرضه می کرد. در طول بیست و اند سال (۱۳۲۲-۱۳۲۵) بدیسگالی های زمانه را که از زرفای وجودش می دید به آفرینش هنری مبدل کرد. با نثری ساخته و پرداخته تر از حنا هدایت (منهای بوف کور)، بازتابی شد از رنج ها و آرزوهای به ظاهر خاکستر شده، که زیر پوست شب آرام آرام می خلید تا روزی سر بر کشد. که کشید. چوبک به گواهی مضمون داستان هایش نویسنده ای معترض بود، که

حرف هایش را زد. بعد هم بارش را بست و رفت، اما دورادور با تگاهی کم سو رخدادهای ادبی کشورش را می گرفت. به رغم نوشته هایش که گاه بی پرده بود، همواره در برده و انزوایی منزله زندگی کرد. اگر تندروی هایی به ارزش های موجه مردمی روانی داشت چه با امیدوار می شد به نسل حقیقت جوی پس از انقلاب که جهان را از ورای یلک های هوشیار خود مبتدل و تک بُعدی نمی بینند.

در خیال روزهای روشنم کز دست رفتندم / امن به روی

آفتابم / می برم در ساحت دریا نظاره / (نیما)

۳ در این جا نکته ای دارم که شاید از خبر مرگ صادق چوبک مهم تر باشد... به آتش افکندن خاطرات روزانه... مجموعه ای که گویا در شش دفتر فطور تنظیم شده بود و... این که صادق چوبک چه گونه خاطراتش را نابود کرده، آن قدر مهم نیست که چرایی اش. واقعاً چرا نویسنده ای پس از سی سال بین بیم و امید، سرانجام خاطراتش را می سپارد دست همسرش تا به آتش بکشد؟

در این خبر، ابتدا شکست خود چوبک محسوس است، بعد پیروزی اش، و بعد آن درس مهم که هدایت و چوبک بارها در عمل نشان داده بودند. البته که در پس پشت سوزاندن خاطرات، رهایی از دلخوشکنک های گذشته نیز هست. اما شاید همی ماجرا این نباشد. در صورت صحت خبر، تصمیم بسیار دشواری بوده که صادق چوبک به عنوان تشریح کننده ی وضع فردی و اجتماعی خود توانسته به اجرایش درآورد. به گمانم او در ادامه ی نگاه و اندیشه ی سایه افکننده بر آثارش، به نقطه ای رسیده که زیباترین لحظه ی آن هستی تجربه تگر را بر باید و از آن خود کند. او با توانایی درخور تحسینی، بخش اعظم ایده های ادبی اش را روی صفت ها، مشخصه ها، هوس ها، تهورها، عادت های افراد و اجتماع بشری نوشت. سه نسل از علاقه مندانش ناگزیر به خواندن آثارش بوده اند. او حالا پس از دو دهه که اجازه ی انتشار نیافته و همواره در اذهان جدی تگر به ادبیات، منتشر بوده است، خوب می داند که نه حضور مستمر نویسنده در پشت آثارش برای ماندگاری اثر مؤثر است، و نه مظلوم نمایی و نه پشتیبانی دستگاه های عریض و طویل داخلی و خارجی. این که صادق چوبک سال ها با دغدغه ی سوزاندن خاطراتش می زیسته و واقعیتهای است انکارناپذیر. او به قطع و یقین یا می دیده که بخشی از خاطراتش، درباره ی نویسندگان و سیاستمداران، در سال های پس از انقلاب از زبان و قلم خاطره نویسان حرفه ای، باگرد آورندگان این گونه نوشته ها بیان شده، و دیگر جدایت لازم را ندارد. یا این که در یک بازنگری جدی، خاطراتش را لایق آن ندیده که در کنار داستان هایش قرار بگیرد. ده، بیست، سی سال مدت کمی نیست برای انتشار خاطراتی که قطعاً هیچ مانعی برای جایش در خارج از کشور نبوده است. او آن ها را جسدی می دیده که می بایست در کنار خودش دفن می شد. سرکشی عشقی که به تبلور بیشتر داستان هایش انجامید، جدال زیبایی بوده بین خاطراتی که سطر سطرش با دقت نوشته شده و داستان هایی که کلمه به کلمه با خون دل به رشته ی تحریر درآمده است. پرهیز از زواید، حذف تکرار و مکررات و پرگویی، نتیجه ی جبری و زیبایی بود از شجاعت و واقع بینی آن صاحب شکست که گوهری ناب در مشت داشت.

صادق چوبک به رغم ضعف بینایی سالیان، دچار اختلال حواسی نبود و در عین شادمانی، تصمیم به سوزاندن جسد خود و حذف خاطراتش گرفت. پرهیز از مخدوش کردن چهره ی خود و دیگران دلیل موجهی است برای عدم انتشار خاطرات. بیدبریم که از صادق چوبک فقط داستان های صادق چوبک است که می ماند. ●

من مرده نیم / پراکنده شوید ای دوستان من / که باگردونه
سیه پوش گل نشان / برای بردن من به گورستان / اگر دهم آمده اید.. /

(از مجموعه ی خیمه شب بازی)

بررسی انتقادی شعر امروز ایران



چندی است که به دلیل تحولات مثبت فرهنگی - نشأت پذیرفته از خیزش تاریخی مردم در دوم خرداد - چاپ مجموعه شعرهای شاعران معاصر ایران، به ویژه مجموعه شعرهای شاعران جوان، با ضرب آهنگی خوش، شنایی درخور توجه یافته است.

این شتاب، که امیدهای تازه‌ای را در دل مشتاقان شعر فارسی مشتعل ساخته، خوشبختانه شامل طبع و نشر کتاب‌های نقد شعر و نقد آثار شاعران معاصر هم شده و شمار قابل درنگی از آن را به خود اختصاص داده است.

انتشار چنین مجموعه‌ها و کتاب‌هایی، با در نظر گرفتن کیفیت در مجموع (مطلوب) آن‌ها، از وجود زمینه‌های مناسب و امکانات مساعدی که در راه اعتلای شعر معاصر و پیشبرد هرچه بیشتر آن فراهم آمده، خبر می‌دهد.

یکی از این دست مجموعه‌ها و کتاب‌ها «گزاره‌های منفرد» است که «علی باباجاهی» در نقد از شعر معاصر نوشته و به تازه‌گی منتشر شده است. «باباجاهی» شاعری ست صاحب اندیشه و نظر، با پیشینه‌ای بیش از سی سال حضور زنده و فعال در عرصه‌ی شعر - و نیز نقد و بررسی آثار شاعران معاصر - که نقطه نظرهای وی را از جمله نقطه نظرهای سودمند و رهگشا، در زمینه‌ی شعر معاصر می‌توان به حساب آورد.

کارنامه یا حاصل کار این شاعر و منتقد شعر، از دهه‌ی چهل تا کنون عبارت است از: هفت مجموعه شعر، دو بررسی و تحقیق (شروه‌سرایی در جنوب ایران، و گزینیه‌ی اشعار منوچهر شبانی) و دو کتاب شعر کودک، و نیز بسیاری نوشته‌های پراکنده در نقد شعر و بررسی آثار شاعران معاصر ایران، از نیما به بعد، چاپ شده در مجله‌ها و ماهنامه‌های اغلب ادبی کشور و تعدادی هم در نشریه‌های فرهنگی خارج از کشور.

«گزاره‌های منفرد» اما جدیدترین کتاب «باباجاهی» است در بررسی انتقادی شعر امروز ایران، و مشتمل بر سه بخش:

بخش یک به «نیما» و چند و چون شعرهایش اختصاص یافته است. بخش دوم مباحثی است «پیرامون شعر امروز ایران» بخش سه نقد و بررسی چند شعر است از چند شاعر، و در انتهای همین بخش «اشاره» ای به یک مجموعه شعر - از «منصور اوجی» - شده است و «اشاره» ای هم به

«موج سوم شعر در ایران». در بخش یک که متشکل است از چند فصل تحت عناوین: «شعر نیما به سوی لحنی گفتاری» و «وجه نمایشی افسانه و مرغ آمین نیما» و «راز ماندگاری یک شعر» و «نوعی رقص در قلمرو زبان» باباجاهی کل اشعار «نیما» را به چند گروه - که هر گروه در یک حلقه‌ی ارتباطی قرار دارد - تقسیم می‌کند. نخست - در گروه الف - از «افسانه» می‌گوید و این که «افسانه» نشان داد «شعر فارسی در وجوهی مختلف پذیرای دگرگونی است» سپس آن «وجوه مختلف» را به شرح زیر برمی‌شمرد: «می‌خواهد چیزهای تازه‌ای را در لفظ و معنا کشف کند»، «واژگان و عناصری را احضار می‌کند که پیش از این اجازدهی ورود به شعر را نیافته‌اند»، «به الگوهای پیشین بی‌اعتناست و به صنعتگری در کلام پشت می‌کند» و...

«باباجاهی» به دنبال «افسانه» به دیگر اشعار نیما در همان تقسیم‌بندی گروهی می‌پردازد و هر یک از شعرها را جداگانه بررسی می‌کند و نظر می‌دهد.

پاره‌ای از نظرهای «باباجاهی» درباره‌ی شعرهای «نیما» چندان تازه نمی‌نماید چرا که این نظرها بارها از سوی شاعران و منتقدان دیگر، قبلاً به صورت مختلف گفته و نوشته و ارائه شده است. البته ایرادی به این تکرار نیست از آن رو که در بررسی آثار هر شاعری ویژه‌گی‌ها و وجوه مختلف آثار آن شاعر، نموده و بازگو می‌شود. به طبع در چنین مواردی از تکرار شماری از ویژگی‌ها و وجوهی که دیگران هم قبلاً به مناسبت‌هایی در زمینه‌ی آثار همان شاعر گفته و نوشته‌اند، گریزی نیست. به خصوص آن‌که بررسی آثار شاعری چون «نیما» در میان باشد که سخن گفتن از ویژگی‌ها و وجوه گوناگون و متنوع شعرهای اوج خیز و اندیشه‌های بلند وی مسلماً با برداشت‌ها و دیدگاه‌های مشترکی از سوی شاعران و منتقدان آگاه ما، مواجه می‌شود.

با این همه «باباجاهی» ویژگی‌ها و وجوه ناگفته و نانوشته‌ی نه‌چندان اندکی را هم در شعرها و اندیشه‌های شاعرانه‌ی «نیما» جست‌وجو می‌کند و مطرح می‌سازد که تکراری نیست، و به عبارتی بایی تازه را در درک درست توانایی‌ها و اثرگذاری‌های پرشمار شعرهای «نیما» می‌گشاید و مدخل‌های جدیدی را جهت ورود به جهان اندیشه‌های شاعرانه و بلندپروازانه‌ی او، برای خوانندگان و خوانندگان آثارش، باز می‌کند.

بخش دوم همان‌طور که گفتیم در برگیرنده‌ی مباحثی است با عنوان کلی‌ی: «پیرامون شعر امروز ایران»، در این بخش آرایه‌ی کلام «باباجاهی»، «وزن یا موسیقی» در شعر امروز ایران است. به همین خاطر وی نخست گرچه نظریات «ارسطو»

و «خواجه نصیر طوسی» و «ابوعلی سینا» و... سرانجام «شمس قیس رازی» را - در مورد وزن شعر - در میان می‌نهد اما در نهایت به آن تکیه نمی‌کند و یا به عبارت روشن‌تر بر «عامل وزن و ملازمه‌ی آن با شعر امروز» چندان تعصب نمی‌ورزد و پای نمی‌فشارد.

«باباجاهی» در مقوله‌ی «وزن» نظرش را چنین با صراحت بیان می‌دارد: «شاعر مدرن می‌خواهد تألیفی تازه از وزن به دست دهد و می‌خواهد وزن شعرش مبتنی بر قوه‌ی خیال و رؤیا باشد. می‌خواهد عبارات موسیقایی را جانشین الف‌اعیل عروضی کند، به بیت محدود نباشد، وزن مسیر احساس او را تعیین نکند، وزن، وزن صرف نباشد، بلکه موسیقی کلمه موجود معناها و انگیزه‌ها و تصویب‌های ناگهانی گردد...» و در این نظر، باباجاهی به شعرهایی از فروغ، نیما، رحمانی، شاملو، سپهری، آزاد، حفرقی، دریایی، آتشی، مختاری، مجابی، سپانلو، اوجی، تمیمی، سادات اشکوری، عمران صلاحی، و ضیاء مرحد، اشاره‌هایی می‌کند و عامل «وزن» و «موسیقی کلمه» در شعرهای آنان را می‌نمایاند و شگردهای خاص این شاعران را در مواجهه با عاملی پیش گفته، به درستی نشان می‌دهد.

«باباجاهی» در سرفصل دوم همین بخش - با نام: «غریبه‌گردانی در شعر فروغ فرخزاد» - با وضوحی بیشتر از وزن شعر فروغ می‌گوید: فروغ «نه مثل شاملو یکسره وزن را به کنار می‌نهد، نه مثل رویایی کلاً رو به موسیقی دارد. فروغ بر آن است که وزن باید از نو ساخته شود و اغلب با موسیقی ملایمی در شعر او روبه‌رو می‌شویم. فروغ از فرهنگ شعر نیمایی بسیار می‌آموزد، اما به شیوه‌ی خود عمل می‌کند. او بر آن است که وزن باید از نو ساخته شود. از این رو گاه طنین چند وزن را که با هم هم‌سویی حسی دارند در شعر او می‌شنویم.»

«باباجاهی» گذشته از وزن و موسیقی شعر فروغ، «غریبه‌گردانی» - یا «آشنایی زدایی» - های دیگر فروغ را در ساز و کارهای دیگر شعر «مثل فضا، حس، عاطفه، اندیشه، بیان، تصویر، و...» که در شعرهای وی جلوه‌ای جادویی دارد برمی‌شمرد و با ذکر نمونه‌هایی تصاویری روشن از این «غریبه‌گردانی» - یا «آشنایی زدایی» - های او را پیش دیدگان خوانندگان و دوستداران آثار این شاعر می‌نشانند.

در سرفصل سوم بخش مزبور - بخش دو - که «مقدمه‌ای بر شعر مدرن ایران» نام گرفته، «باباجاهی» شعر مدرن ایران را با تقسیم‌بندی‌های زیر مشخص می‌کند: ۱- شاخه‌های شعری: الف، شاخه‌ی نوآفرین‌ها - ب، شاخه‌ی مدرن غیرالفاظی - ج، شاخه‌ی الفاظی - د، شاخه‌ی الفاظی -

انحرافی. ۲- موج نو و... در دو نوع: ۱. نوع پیچیده - ۲. نوع ساده. و شعر حجم. «باباجاهی» گرچه در این بحث به چهار شاخه‌ی شعری مزبور (شاخه‌های: الف، ب، ج، د) تکیه‌ی بیشتری دارد و شاعران معاصر را با ذکر نام‌هایشان در کل در یکی از این چهار شاخه‌ها قرار می‌دهد اما در عین حال شعر امروز را به این چهار شاخه‌ی شعری و شاعران نام‌برده‌ی در این چهار شاخه‌ها، محدود نمی‌سازد و به دلیل وجود «برخی دیگر از چهره‌های شعر امروز که از کوشندگان عرصه‌ی شعر در سال‌های اخیرند» شاخه‌های شعری دیگری را هم قابل تصور می‌داند.

از سرفصل‌های دیگر بخش دو «تفرد رابطه در شعر امروز» است و «جنبه‌های نو و معاصر شعر مهدی اخوان ثالث» که اولی نظری است روشن‌بینانه به «شعر شهودی» و دومی نگاهی ست کساوشگرانه - و از زوایای مختلف - به جنبه‌های نو و معاصر شعر «اخوان ثالث» مثالی: «پیوند بافت زبان شعر سنتی با شعر نسیمایی»، «احیاء ظرفیت‌های کلمات آرکائیک»، «استفاده از امکانات ویژه‌ی زبان خراسان»، «تنوع در موسیقی و اوزان شعر»، و...

بخش سه‌ی «گزاره‌های منفرد» اما «رو در روایی «باباجاهی» ست با ۶ شعر زیر و نقد و بررسی آن‌ها: «شمسیر معشوقه قلم» نصرت رحمانی - «خروس هزار بال» محمد حقوقی - «اسماعیل» رضا براهنی - «استحاله‌ی هوا» محمدعلی سپانلو - «فراقی» منوچهر آتشی - «خاطرات من» احمدرضا احمدی - و در پی‌ی

نقد و بررسی‌ی این شعرها «مکت و مرور»هایی ست دربارهی شعرهای: «طاهره صفارزاده»، «یدالله رویایی» و «رضا براهنی».

همین جا گفته‌باشم که تکرار نام پاره‌ای از شاعران معاصر و بررسی آثار این شاعران در مرتبه‌های متعدد و به اشکال گوناگون، مسلماً از این روست که مطالب بخش‌های سه‌گانه‌ی «گزاره‌های منفرد» به تمامی در یک تاریخ نوشته نشده و «باباجاهی» تعدادی از آن‌ها را طی‌ی سالیان گذشته و در تاریخ‌های متفاوت به رشته‌ی تحریر درآورده و حتا به چاپشان نیز (در مجلات و ماهنامه‌های مختلف ادبی‌ی روز) رسانده است.

البته گردآوری نوشته‌ها و مطالب پراکنده زیر سقف یک کتاب و انتشار آن، نه تنها اشکالی ندارد بلکه از جهت‌های بسیار، مفید هم هست. اما در مواردی ذکر تاریخ نگارش این نوشته‌ها و مطالب - به‌خصوص اگر نوشته‌ها و مطالب نشانه‌هایی تاریخی را نیز در خود داشته باشد - خواننده را در برداشت درست‌تر، یاری می‌دهد. مثلاً در صفحه‌ی ۱۳۴ «گزاره‌های منفرد» آمده است که مقوله‌ی آشنایی‌زدایی «گرچه این اواخر کم و بیش به طور جدی در شعر ایران مطرح شده».

«این اواخر» به طبع برمی‌گردد به تاریخ نگارش مطلب نه تاریخ حال حاضر - سال ۷۷ - که تاریخ چاپ کتاب است. اما خواننده به دلیل عدم ذکر تاریخ، در برداشت درست و مورد نظر «باباجاهی» دچار اشکال می‌شود، به‌ویژه آن‌که در دو صفحه‌ی قبل این مطلب - یعنی صفحه‌ی

۱۳۲ - هم در زمینه‌ی همین مقوله‌ی آشنایی‌زدایی خواننده باشد: «حالا دیگر مدتی ست که اصطلاح آشنایی‌زدایی در شعر امروز ایران بر سر زبان‌ها افتاده است.»

ناگفته پیداست که «مدتی ست» با «این اواخر» تفاوت کلی دارد و این تناقض دوگفتار نیز مزید بر علت می‌شود و خواننده را در دریافت تاریخ اتفاق «اصطلاح آشنایی‌زدایی» سر درگم می‌کند.

از این حاشیه که بگذریم می‌رسیم به قسمت پایانی‌ی بخش سه‌ی «گزاره‌های منفرد»:

در این قسمت آن‌چنان‌که در آغاز این نوشته نیز گذشت - «اشاره»های کوتاهی شده است به چند شعر از: مهدی اخوان ثالث، محمد حقوقی، منصور اوجی، و «اشاره»ای هم به «موج سوم در شعر امروز» که این «اشاره»ی دوم در واقع پاسخی ست به دو مقاله‌ی «فرامرز سلیمانی» مستدرج در «دنیای سخن» شماره‌های ۱۶-۱۵ (دی و بهمن ۶۶) و ردّ نظریاتی که در دو مقاله‌ی مذکور در مورد «موج سوم در شعر امروز» عنوان شده است.

«گزاره‌های منفرد» در مجموع با مباحث متعددی که فهرست شد - و از آن‌ها در این جا نه به صورت کامل که به تلخیص سخن به میان آمد - از جمله کتاب‌های ارزشمندی ست که در زمینه‌ی نقد شعر شاعران معاصر (و «بررسی انتقادی شعر امروز ایران») تألیف و عرضه شده و به‌ویژه برای نوآمدگان و نوخاستگان جوان عرصه‌ی شعر، مجموعه‌ای ست مفید، رهگشا، و مؤثر. ❁

مؤسسه‌ی فرهنگی - انتشاراتی فرهنگ کاوش منتشر کرد:



سنگ / قیصر
جست‌وجوبی نفذ مبارزه
در آثار کیمیایی



عین القضات
مسعود کیمیایی



مرسدس
مسعود کیمیایی / اصغر عبدالهی



سلطان
مسعود کیمیایی

علاقه‌مندان می‌توانند کتاب‌های فوق را از کتاب‌فروشی‌های معتبر تهیه نمایند.

اندر حدیث کهنه و دل آزار کتاب‌سازی در ایران



صنعت نشر کشور ما در مقابل خیل کتاب‌سازان خلع سلاح شده است و به همین دلیل نیز هیچ‌کس در قبال کتاب‌سازان نای

اعتراض ندارد و این قوم هم‌چنان به ساخت و ساز کتاب ادامه می‌دهند و به نوا می‌رسند و لابد از جامعه‌ی فرهنگی طلب‌کارانه، توقع تقدیر و مدال هم دارند... کتاب‌سازان بر دو دسته‌اند.

الف: ناشر کتاب‌ساز

ناشران کتاب‌ساز جماعتی هستند که هیچ عشقی به کتاب و صنعت نشر و فرهنگ ندارند. آن‌ها به این می‌اندیشند که از کجا بوی کتاب و پول می‌آید تا بدان سوی بورس بزنند. آن‌ها نصیب بازار کتاب را هم به دست دارند. امکان دارد که با پرداخت مبلغی ناچیز به یک مترجم ناشی و تازه‌کار، او را وادارند که فلان کتاب را که مثلاً در فرنگستان اسمی در کرده یک شبه ترجمه کند تا حضرت ایشان موفق به این خدمت فرهنگی! شده و آن را در عرض یک هفته به این آشفته بازار کتاب بفرستد و فریاد بشتابید بشتابید گوش هفت فلک را کر کند...

ناشر کتاب‌ساز دیگر از این هم زرننگ‌تر است او حتا نمی‌خواهد وجهی ناقابل را به مترجمان یک شبه بپردازد. پس چه بهتر که به دنبال کتاب و دیوان بی‌صاحب و بلاوارث بگردد. و چه کسی از حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی و نظامی دم دست‌تر...

البسته اگر چایی هم از دیوان رودکی و با هانت اصفهانی و یا پروین اعتصامی هم ترتیب دهد بد نیست. بالاخره عده‌ای پیدا می‌شوند که بدون توجه در نام مصحح و یا ناشر، قریب زرق و برق کاغذ متن و یا صحافی و جلد‌گالیگور کتاب را بخورند و آن را بخرند.

در چاپ این قبیل دوواپس بی‌صاحب که با حذف نام مصحح اولیه صورت می‌گیرد، جناب کتاب‌ساز برای رد گم کردن مجبور است که اقدام به

حروف چینی مجدد اثر کند و در این قبیل موارد حتا یک‌بار نیز پس از حروف چینی متن خوانده نمی‌شود و به همین دلیل شمردنی کار یک‌خسته نظامی معلوم و یا کلیات شمس آشفته و یا یک مثنوی فلاسی خواهد شد. و در این میان تنها خواننده‌ی غیرحرفه‌ای است که ضرر می‌کند چرا که قادر به تشخیص چاپ منفع از غیر آن نیست و تنها قریب ظاهراً غلط‌انداز کتاب را می‌خورد و طبق معمول این دنیای خاکس، اگر این چاه آبی برای خوردن ندارد برای چاه کن که نان دارد...

بدین‌گونه بازار کتاب ایران پر است از دیوان‌ها، کلیات و خسته‌ها و مثنوی‌های معلوم و بی‌اعتبار و هیچ مرجعی هم در قبال این سوءاستفاده‌ها احساس مسئولیت نمی‌کند...

ب: و اما حدیث مؤلف کتاب‌ساز!

حضرت ایشان نیز کسی باشد که خود می‌داند چه می‌کند اما به مصداق کلام «برئوت برشت» در زندگی گالیله که می‌فرماید: «آن‌کس که حقیقت را نمی‌داند احمق است، اما آن‌که حقیقت را می‌داند و انکار می‌کند تبهکار است». هم‌چنان به تبهکاری ادامه می‌دهد این‌جانب هم مثل ناشر کتاب‌ساز حاضرخوره است، می‌نشیند و یک‌شبه بدون اذن و اجازه صاحبان آثار و با وارثان آن‌ها به زعم خود جُنگی از شعر شاعران معاصر فراهم می‌کند. لازمی چنین کاری زحمت! انتخاب چندین شعر است اما شما نگران نباشید. حضرت مؤلف این رنج را بر خود هموار می‌کند و بدون روشی حتا یک شعر با قبحی کردن اشعاری از کتاب‌ها و مجلات، اثر آماده است. گاه برای متفاوت جلوه دادن این کار سترگ بد نیست که یک مقدمه هر چند بی‌سر و ته هم به این تحقیق افزود تا بی‌مایگان مدعی نشوند که جناب کتاب‌ساز هیچ رنجی به جان نخریده است.

پس از شعر نوبت داستان کوتاه است، می‌توان کبیه‌ای فراهم آورد و از هر نویسنده‌ی مرده و زنده این

مملکت داستانی را از محله‌ای یا کتابی قبحی کرد و یک کتاب ۳ جلدی فراهم آورد. اگر جلد آن هم گالیگور باشد و یک روکش کاغذی هم داشته باشد که نان نوبی روغن است و بی‌خیال مقدمه و اغلام چایی...

این قبیل حضرات همه فن حریف نیز هستند و به جز کار شعر و داستان و گهگاهی اگر فراغت حاصل کنند به تألیف کتاب‌های آسبزی - خیاطی و راهنمای امور جنسی و شوهرداری نیز هست می‌گمارند تا مبادا جامعه از نخواندن این آثار بی‌بدیل دچار غبن شود. این قبیل محققان و کتاب‌سازان شمس تیزی هم دارند و به فوریت درمی‌یابند که مثلاً دیوان فلان شاعر مثلاً «عمادالدین نسیمی» کیب است. چاپ منفع آن‌هم که در خارج چاپ شده و مصحح اصلی هم که معلوم نیست مرده است یا زنده. پس جناب کتاب‌ساز آستین همت بالا زده و چون سواد عربی و ترکی ندارد بهترین کار این است که این بخش‌ها را حذف کند و به جای آن در یک مقدمه آسمان و ریسمان را سه هم بیافد و با یک زندگی‌نامه لاینجسک سر و ته قضیه را هم آورده و این خدمت فرهنگی را به انجام رساند.

بد نیست که این قبیل کتاب‌سازان وقتی که از کار دیوان‌سازی و فراهم آوردن گزیده‌های اشعار چندجلدی فارغ شدند هوس رمان‌نویسی هم به سرشان بزنند. حاصل کار تولید چند رمان حجیم کبی شده از کار دیگران

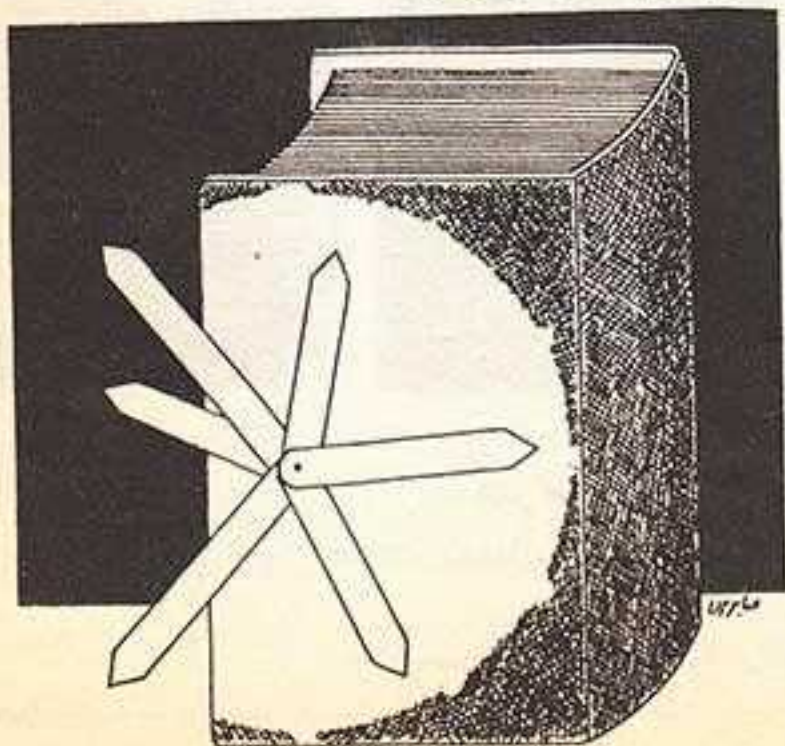
خواهد بود. شاید ذری به نخته خورد و نامشان به عنوان رمان‌نویس بزرگ در لیست قرار گرفت...

مرحومان صادق هدایت و فروغ فرخ‌زاد هم که نه خود وجود دارند و نه خانواده‌ی ایشان حرمت اظهار وجود می‌کنند، پس چه بهتر که در این معرکه اقدام به تهیه‌ی مجموعه‌ای از داستان‌ها و نوشته‌های هدایت کرد و دیوانی هم از اشعار فروغ ترتیب داد چه بانک که در این دیوان! شعرهای فراوان و ابیات و مصاریعی هم سافط شده باشد...

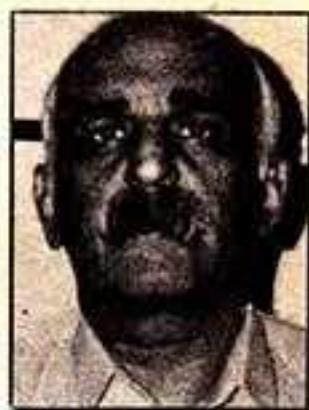
این قبیل خدمات فرهنگی غالباً با کتاب‌ساز کماکان استمرار دارد و صد البته آن‌چه که به جایی نمی‌رسد فریاد حق خواهی کسانی است که از این قبیل سوءاستفاده‌ها به سوه آمده‌اند.

خواننده‌ی نوپا و غیراهل فن که از عمق توطئه بی‌خبر است و این قبیل کتاب‌های جعلی و فاسد اعتبار را می‌خورد و نان را به آن چاه خشک که ذکرش رفت می‌اندازد. بازار و صنعت نشر ایران و کتاب‌خوانان نیز که از این ترغدها آگاهند در رنجند و در این معرکه‌ی هولناک است که ارزش کار ناشران با فرهنگ و دلسوز و محققان و پدید آورندگان آثار منفع و باارزش نمود پیدا می‌کند.

این گوشه‌ای از حدیث دل آزار کتاب‌سازی است. شاید در وقت و فرصتی دیگر با دقیق‌تر به این معضل بپردازیم. ❁



بگو مگوی نافر جام



گلشیری در این کتاب، در پی مستندات تاریخی رمان سووشون است و شور و قیام سال‌های ۲۲ و ۲۳ و ۴۸ او را به جایی می‌کشد که برای ارائه‌ی دلایل تاریخی وقایع، به خطابه‌ی سیدضیاءالدین طباطبایی روی می‌آورد که صداسته به لحاظ «اطلاع‌رسانی» کار پسندیده‌ای است، اما این حرکت گره‌ی درونی رمان را باز نمی‌کند و روابط چه در بُعد سطحی و چه در بُعد نمادین خود، اغلب پیچیده‌اند. چرا که جدی‌ترین پدیده در کار خانم دانشور، نقش و حضور دنبای زنانه است که این‌جا و آن‌جا خواننده با آن درگیر است. زنان در مقاطع گوناگون دارای نقش دومند. و این مردان هستند که کاراندیش زنان به حساب می‌آیند. گلشیری در پی چنین گشوده‌هایی است و در مجموعه داستان‌های «آتش خاموش» و «شهری چون بهشت» با گریزی به خلاصه‌ای از داستان‌ها، سوقیت کلی فضاها و ساختارها را این‌گونه دسته‌بندی می‌کند:

الف) حضور من نویسنده یا یک ناقل غیراصولی در داستان

ب) تقابل مفاهیم کلی: تداخل یا ادغام دو مفهوم

پ) یادداشت‌برداری از وقایع

ت) دوبارگی ساخت داستان

ث) آدم‌های کلی

ج) آدم‌های نامتعارف

چ) نثر کلی باف

ح) تصویر کلی زن عام و کلی

خ) داستان کودکان

د) تبعیت توالی داستان از زمان واقعی

ذ) نقل همه‌ی زندگی یک آدم

را) اولویت توالی حوادث واقعی بر ضرورت توالی به دلیل ساخت اثر (ص ۸۷)

البته همه‌ی این «مخمسه»ها در سووشون دیده نمی‌شود. چرا که دو اثر فوق، در واقع «سیاه‌مشق»هایی بیش نبوده‌اند و حرکت اساسی

نویسنده در عرصه‌ی رمان، همانا سووشون است که مهر بخشی از تاریخ معاصر را بر پیشانی دارد. گلشیری حرکت نقش‌گذار را در ساختاری بومی و تاریخی جست‌وجو می‌کند و این‌جا و آن‌جا حضور و تأثیر «آل احمد» را به رخ می‌کشد، در حالی که «آل احمد» خود مقوله‌ای دیگر بود و اثر چندانی در کار خانم دانشور نداشته است. خانم دانشور در پی نشان دادن اسارت «زنانه»ای بود که همواره در طول زمان تکیه گاهی برای مرد خود بوده است. در پی مستندات تاریخی، از پرداختن به چنین «مخمسه‌ای» غافل می‌ماند و با بسیار کم‌رنگ به آن می‌پردازد.

سوقیت «جدال» را در پرداخت‌های جامعه‌شناختی می‌بیند و عالم «قصه» را در ارجاعات بیرونی می‌شناسد. نقل قول از نیما و آل احمد و شریعتی هیچ‌گونه گره‌ای را باز نمی‌کند، چرا که سووشون خود ساختاری مستقل دارد و به‌عنوان رمانی ماندگار، بخشی از تاریخ و ستم زمانه را با خود دارد. در فصل اول ضمن اشاره به سابقه‌ی کار خانم دانشور به «عیال» و «معیل» بودن نویسنده گریز می‌زند و در این میان آل احمد را [به اصطلاح می‌خواهد] دراز کند و با درازنشی‌های بی‌پرده به خدمت او برسد که ربط چندانی به نقد کار خانم دانشور ندارد. گلشیری در پی معماری سووشون است. و سعی دارد روابط درونی رمان را با واقعیت‌های بیرونی



(سال‌های ۲۲ و ۴۰ و ۴۸) پیوند بزنند. با ارائه‌ی نمونه‌هایی از متن رمان به تشریح ارتباط و تطبیق آن با وضعیت تاریخی می‌پردازد و به تخیل نویسنده و واقعیت داستانی بهای کمتری می‌دهد. در بخش گفت‌وگو، نویسنده با طرح کلیاتی بریده بریده و با مثنی تعارف به زندگی تمام حرف می‌زند و در این بده بستان به تعریف و تأثیر آل احمد می‌پردازد. (بر خلاف فصل اول)

گلشیری با میان کشیدن بحث شهادت (پسوف) و اسارت (زری) گره‌ی کار را از نقش‌گذار می‌برد. پاسخ خانم دانشور کلی است و بگو مگوی گلشیری با وی بر سر شیوه‌های نگارش و تأثیرپذیری‌اش از این و آن، راهی جلو مخاطبین قرار نمی‌دهد.

گسیختگی بحث و نگاه دور شدن از اصل موضوع، خواننده‌ی مشتاق را از همراهی بازمی‌دارد، اما با این همه، گلشیری در بازنگری سووشون، به مدد خانم دانشور موضوع شهادت و اسطوره را تا حد زیادی نشان می‌دهد. با طرح برش‌هایی از سووشون، خواننده را با موضوع‌هایی هم‌چون، جنگ، مرگ، اسارت زن، شهادت و پایداری و... آشنا می‌کند.

خانم دانشور در پاسخ به سؤالی از گلشیری رمان سووشون و مقصد خود را این‌گونه بیان می‌کند:

«می‌خواستم یک رمان فلسفی بنویسم و خواستم بگویم که زندگی تکرار می‌شود و تاریخ تکرار می‌شود. خواستم منعکس بکنم که یحییای تعمیددهنده و امام حسین (ع) سرنوشت مشابه دارند و سیاوش و یوسف هم همین‌طور. هرچند یوسف هنوز یک انسان اسطوره‌ای نیست خواستم بگویم سهراب فردوسی و ملک سهراب هم یکی هستند، اولی را پدر کشت و دومی را جامعه‌ی پدرسالار» (ص ۱۷۳)

گلشیری در گردشی که به درون سووشون آغاز کرده، در پی گشوده‌ای تاریخی است و روابط را در بستری از علت و معلول جست‌وجو می‌کند و نقش و نقاش را در ساختن ادبی - اجتماعی پی می‌گیرد. وی در مقدمه‌ی کتاب دایره‌ی این سفر را در یافتن به تأثیر نقش‌گذار می‌بیند و می‌خواهد حضور و جای پای آل احمد را در سووشون به گونه‌ای نمادین نشان دهد. هرچند خانم دانشور را آدم مستقلی می‌بیند. ●

سوهان روح

گفت‌وگو با وودی آلن

در فیلم جدید وودی آلن «هاری بی‌قرار» که در اواخر مه ۱۹۹۸ در اروپا روی اکران رفته است، نویسنده‌ای که دچار جنون جنسی است، اعصاب همه را خراب می‌کند. با این هدف که آیا منظور فیلمنامه، زیستنامه‌ی خود نویسنده است یا نه، لورنس شروتر گفت‌وگویی را با وودی آلن پی گرفته است.



● در این فیلم شما، زن‌هایی را می‌بینم و صدایشان را می‌شنوم که مدام نندلند می‌کنند. به ظاهر به زن‌هایی که شکوه می‌کنند، علاقه‌مندید؟
- در فیلم تازه‌ام «هاری بی‌قرار» زن‌ها برای گلابه به حد کافی دلیل دارند. هاری آن‌ها را فریب می‌دهد و دروغ تحویلشان می‌دهد، از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند و نمی‌تواند رفتار مناسبی پیش بگیرد. هاری اصلاً با انسان‌ها نمی‌تواند کنار بیاید، با زندگی واقعی هم همین‌طور. اصلاً او کارآیی ندارد. او فقط در دنیای مصنوعی کتاب‌هایی که خود می‌نویسد، زنده است. خارج از آن محدوده، ساقط است. او پسرش را می‌ریاید و به زن تن‌فروشی پول می‌دهد تا او را به سوی مدرسه‌ی سابقش همراهی کند. این‌جا هیچ‌کس حاضر نیست با او همراهی کند.

- من در مانهاتان زندگی می‌کنم. آن‌جا خیابان‌ها پر از تاکسی‌های زرد است. ما اهالی مانهاتان اغلب با تاکسی جابه‌جا می‌شویم و تاکسی سر راهمان سبز می‌شود. این هم بخشی از شیوه‌ی زندگی ما است.

● دور و بر هاری پر از زن است. حتا در داخل جهنم - تصور معطوبی است.

- در جهنم کنار هیروئیموس پوش هم زنان حضور دارند. ولی من جهنم را جایی بسیار ناخوشایند ترسیم کرده‌ام.

● هاری از همه چیز می‌گذرد، به خاطر امیال جنسی دوستی‌ها را زیر پا می‌گذارد. امیال جنسی تا این حد حائز اهمیت است؟

- صد البته، زندگی با آن گره خورده و همه چیز به خاطر این امیال است. انسان هرچه بیشتر ترقی کند، هرچه قدرت

بیشتری داشته باشد به همان نسبت این امیال فزونی می‌یابد. این مهم‌ترین بخش زندگی انسان است که به خاطر آن تن به هر خطری می‌دهد.

● ولی انسان می‌تواند علایق دیگری مثل ورزش داشته باشد.

- اگر قرار باشد بین بیس‌بال و دختری زیبا یکی را انتخاب کنیم، قطعاً هرکسی دومی را ترجیح می‌دهد.

● نظر شما در مورد بیس‌بال درست است، ولی در همان هم موفق شدن خیلی مهم است.

- همان هم باعث می‌شود انسان با زنان بیشتری آشنا شود. این تنها هدف پول، قدرت و

- بله، طراحان لباس همیشه می‌خواهند لباس‌هایم را عوض کنند. از آن‌ها می‌پرسم، برای چه باید شلواری که الان به تن دارم با یکی دیگر عوض کنم که آن هم شبیه همین است؟ این شلواری که الان پوشیده‌ام در فیلم «هاری بی‌قرار» هم پوشیده بودم و کفش‌هایم همان کفش‌های هاری هستند. ولی طراحان لباس همیشه می‌خواهند لباس‌هایم را جایگزین کنند.

● در فیلم‌های هیچ کارگردان دیگری این همه تاکسی زرد به چشم نمی‌خورد. سندیکای تاکسی‌رانی نیویورک شما را موظف به این کار کرده است؟

او درست و حسابی سوهان روح است و احساسی برای انسان‌ها ندارد و فقط می‌تواند بنویسد.

● شما چه شباهت‌هایی با هاری دارید؟

- حرف‌هایی که هاری درباره‌ی خدا، فراسو و زن‌ها می‌گوید به هر صورت نظر من هم هست.

● شما هم خارج از محدوده‌ی کارتان موجود غیر قابل تحملی هستید؟

- شاید، بله، برای همین هم بیش از حد کار می‌کنم.

● شما در فیلم‌هایتان اغلب همان شلوار و همان لباس‌های زیر را به تن می‌کنید. مثل این که طراح لباس به این چیزها چندان بها نمی‌دهد.

موفقیت است، و با آن‌ها بیشتر می‌تواند اختلاط کند.

● برای همین هم زیاده از حد کار می‌کنید! - اگر فیلم نسازم اصلاً نمی‌دانم چه باید بکنم. آن وقت است که مزاحم اعصاب دیگران می‌شوم. ● در هاری می‌قرار داستان مختصر بازیگری مطرح می‌شود که یک باره مات جلوه می‌کند. آیا بازیگر شما رابین ویلیامز دلخور نبود که فقط مات نشان داده می‌شد؟

- اصلاً، رابین ویلیامز موجود فوق‌العاده‌ای است، و ایسن نقشی را دوست داشت. حتا بچه‌هایش هم باید عینک می‌زدند تا بتوانند پدرشان را درست ببینند.

● به دمی مور چقدر پرداخت کردید که استثنائاً با لباس در فیلم شما ایفای نقش کند؟ - همه‌ی بازیگرها حقوق یکسان دریافت می‌کنند، هفته‌ای سه هزار دلار. فرقی هم نمی‌کند با لباس بازی کنند یا بدون لباس، ولی این طور هم نیست که به خاطر من از برخی فیلم‌ها چشم‌پوشی کنند. من به هنرپیشه‌ها زنگ می‌زنم و می‌پرسم وقت دارند یا نه. ولی اگر پیشنهادی دریافت کرده باشند که برای ایفای نقش بیست میلیون دلار دریافت کنند، مسلماً آن را ترجیح می‌دهند و در فیلم من شرکت نمی‌کنند.

● تأمین مالی یک فیلم برای شما دشوار است؟

- نه چندان، نه. وقتی فکری دارم پولش را به نحوی تهیه می‌کنم. فیلم‌های من چندان پرهزینه نیستند. و فیلمنامه‌ی حاضر و آماده هم لازم ندارم، تهیه‌کنندگان فیلم‌هایم می‌دانند که پولم را مجدداً درمی‌آورم.

● شما اغلب در اروپا به سر می‌برید. احتمال این هست که فیلمی هم در اروپا بسازید؟

- اگر داستان درستی به فکرم برسد سریع دست به کار می‌شوم، آن هم با کمال میل. زمینه‌های فیلم‌برداری و صحنه‌ها در پاریس و ونیز نظیر ندارند. حتا بازار فیلم اروپا برای من نقش حیاتی دارد. فیلم‌هایم به نتایج اکران ایتالیا، فرانسه و آلمان نیاز مندند.

● راستی از مصاحبه کردن لذت می‌برید؟ چون این هم چیزی شبیه روان‌درمانی است.

- نه، ابدأ این طور نیست. این دو مطلب کاملاً متفاوت است. مصاحبه ضرورت داد و ستد کاری است و حدود سی سال است که تن به مصاحبه می‌دهم. در روان‌درمانی شخص حتا مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. درمان‌گر آن‌جا می‌نشیند و سکوت می‌کند و بیمار مدام حرف می‌زند و گناه حتا مجبور است سؤال‌هایی برای خود مطرح کند.

● هاری تقریباً با هیچ مردی دوست نیست، شما چه طور؟

- من دوستان زیادی دارم. دست کم بیست نفر.

● در جمع آن‌ها مردها هم هستند؟ - مردها؟ خوب، بله، دو نفر، شاید هم فقط یک نفر. ● برگرفته از: تایتل‌ماکزین - آلمان

آمیستاد و کاندان

به نظر می‌رسد که استون اسپیلبرگ با فیلم «آمیستاد AMISTAD» و سارترین اسکورسیزی با کاندان «Kundun» در سینمای آمریکا جهش فوق‌العاده و زیبایی انجام داده‌اند. «کاندان» آخرین اثر سینماگر ایتالیایی‌الاصل آمریکا با استفاده از بیوگرافی چهاردهمین رهبر مذهبی فعلی تبت که با دولت خود در دارالسلام هند، در تبعید به سر می‌برد ساخته شده است و درباره‌ی مردم کشوری است که حدود ۴۰ سال تحت سلطه‌ی فرهنگی، سیاسی دولت جمهوری خلق چین هستند و از خودمختاری و استقلال کشور خود محروم شده‌اند.

فیلمنامه مدت‌های طولانی از جانب سناریست آن ملیسا مایتسون و شوهرش هاریسون فورد، و شخص دالایی لاما مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفت و اصلاحات و اضافات توسط دالایی لاما (او) به داستان فیلم اضافه شد. در این فیلم برخی از افراد فامیل او نیز شرکت دارند. «آمیستاد AMISTAD» علیه اسارت و بردگی و ضدتجاوزستی است که یادآور دوره‌ی خاصی از تاریخ یعنی شورش سال ۱۸۴۸ گروهی از بردگان Sierra - Leone (سیرالئون) در عرشه‌ی کشتی «AMISTAD» است. پروسه‌ای که در آمریکا دنبال شد (کشتی توسط گارد ساحلی واشنگتن توقیف شد) و در خانه منجر به پیروزی بردگان محاکمه‌شده در برابر دادگاه عالی ایالات متحده‌ی آمریکا و آزادی آنان و برگشت به آفریقای مرکزی شد.

دلایل اسکورسیزی ۵۶ ساله و اسپیلبرگ ۵۰ ساله، دو سینماگر معروف آمریکایی برای تولید این چنین آثار سینمایی با محتوایی انسانی می‌توانند متعدد باشد: تمایل به اجرای کاری استثنایی و متفاوت با آثار دیگر، (هر چند اسپیلبرگ قبلاً با فیلم «فهرست شیندلر» این کار را انجام داده است)، استفاده از قدرت کامل حرفه‌ای و محبوبیت جهانی در راه دستیابی به صلح، احقاق حق، آسان‌دوستی و ضدبردگی، امید به مخالفت و ضدیت با توحش فرهنگی حتا در سینما و نادیده پنداشتن و به رسمیت شناختن نسل جدید با تولید فیلم‌هایی با نیت دموکراتیک و انسانی.

فیلم‌های «کاندان» و «آبستان» به یقین بسیار خوب ساخته شده است (اسپیلبرگ و اسکورسیزی خیلی کم‌کاری را بد انجام می‌دهند)، با صحنه‌آرایی و لباس‌هایی بسیار زیبا، بازیگرانی با بازی‌های روان و هدایت‌شده؛ اما کمبود هیجان و ابتکار برای به حرکت آوردن بی‌تفاوتی‌ها و ملالت و یک‌نواختی فیلم به

چشم می‌خورد.

«آبستان» که دو ساعت و نیم به طول می‌انجامد، دارای اشتباهات تاریخی ناچیز مانند (عدم صحنه‌ی حضور بردگان در محاکمه‌ی خود) و اشکالات نمایشی قابل اهمیت است. علائق ملی و انسانی در نطق‌های پرسروصدا در دادگاه محو می‌شوند؛ تهدید قریب‌الوقوع جنگ داخلی آمریکا و توحش تاریخی در رابطه با بردگی، با روشی بسیار ابتدایی نقل می‌شود. و در خانه بردگان، سیاهانی قدبلند، قسوی هیکل، زیبا با پوستی براق و لباس‌هایی خوش‌دوخت و زیبا هستند که به نظر می‌رسد از سالن مد خارج شده‌اند.

ESPRESSO مارس ۱۹۹۸

فیلم آمریکایی در چین

طی سه سال اخیر چین با وارد کردن سالانه حدود ۱۰ فیلم از آمریکا پذیرای سینمای آمریکا شده است که در جمع تازه‌ترین آن‌ها، فیلم‌های «Space Jam» (تراکم فضایی)، «The Lost World» (دنیای گم‌شده)، «Speed» و «Forest Gamp» (سرعت)، به چشم می‌خورد. اما اینک روابط تجاری سینمایی ۲ کشور به علت اعلام بایکوت پکن از ۳ کمپانی بزرگ سونی - دپسی و ایم. جی. ام به علت تولید فیلم‌های طرفدار جنبی‌های تبت: مانند فیلم «Kundun» به کارگردانی اسکورسیزی، «هفت سال در تبت» از ANNAud و «Red Corner» از AVNET در معرض خطر قرار گرفته است، زیرا کمپانی‌های نامبرده از تبت طرفداری کرده‌اند.

فرانکو در سینما

بدعت و نوآوری در دوازدهمین فیلم پدری آلمودوار (Pedro Almodovar) به نام «Carne Tremula». سینماگر اسپانیایی با فیلم‌هایی اغراق‌آمیز و پایانی تلخ، برای اولین بار از منبع سیاسی عینی استفاده می‌کند. فیلم با فرمان فرانکو دیکتاتور اسپانیایی در سال ۱۹۷۰ و اعلام وضعیت اضطراری در کل کشور، تعلیق هرگونه حق یا آزادی، شروع می‌شود و با تأیید بر این نکته که پس از ربع قرن «اسپانیا هراسی ندارد» به پایان می‌رسد. آلمودوار برای اولین بار از مناظر، چشم‌اندازها و محیط‌های اجتماعی به شکلی واقع‌گرایانه در فیلم خود استفاده می‌کند.

فیلم بر اساس کتاب «Carne Viva» اثر Ruth Rendal - روت رندال است. این فیلم شهادتی بر مهارت آلمودوار - و روزنه‌ای تازه به سوی جهان کنونی و وداع با توهنات نمادین از نمایش مراسم سوگواری و گورستان‌ها است. سبک آلمودوار در این فیلم حتا در استفاده از سینما اسکوپ و هنرپیشگان، روایت روان و فراوان از ابتکارات: گروتسک، کمدی و غیره از ذوق هنری بالایی برخوردار است.

ترجمه‌ی پروین کوشری

سیب، یک سفارش اجتماعی سیاسی

● نگاهی به فیلم «سیب» ساخته‌ی سمیرا مخملباف



۱
اگر که کار را با فیلم‌نامه‌ی «سیب» آغاز می‌کنیم بدین معناست که با حذف اعتبار مؤلف فیلم (چه مخملباف پدر به عنوان نویسنده‌ی فیلم‌نامه و چه مخملباف دختر به عنوان کارگردان سینمایی اثر) خوانش خود را از متن آغاز کرده، و البته این خوانش، خواه ناخواه، چشم‌اندازهایی به فرامتن مؤلف نیز خواهد گشود. اما اگر «سیب» را با سیب آغاز می‌کنیم به خاطر آن است که سیب آشناترین تمهید به کار رفته در فیلم است: تأکید و تمرکز بر بار معنایی یک عنصر طبیعی و از پیش آماده، «سیب» در سطح نوشتاری فیلم (فیلم‌نامه) نیز مبتنی بر همین تمهید مکرر شکل می‌گیرد.

در «سیب»، سیب دقیق با مفاهیم از پیش تعریف شده‌ی عشق، وسوسه‌ی آزادی، محبت، صمیمیت و... نمود می‌یابد، اما هیچ کارکرد فراتر از برنمی‌تابد. گذشته از این، سیب خود بدل به دستاویزی می‌شود تا «ناتوانی» در متن را توجیه کند. اما این سیب نیست که در متن واقع می‌شود، این متن است که اقتدار مؤلفانه‌ی خود را از نشانه‌ی تحمیل شده وام می‌گیرد. به عبارت دیگر، سیب در این متن نوشته نمی‌شود، زیرا اساس نوشتنی حادث نمی‌شود؛ و بدین ترتیب، به‌عنوان یک عنصر از پیش آماده و از پیش موجود، این سیب است که اطلاعاتی متن و توهم ایجاد یک مرکز معنایی را دامن می‌زند.

۲
متن «سیب» آشکارا نشان از ساده‌انگاری در تألیف دارد. متنی است که نشان می‌دهد قواعد بازی را نمی‌شناسد و هم‌چنین منطق بر هم زدن این قواعد، یعنی منطق بی‌منطقی را. بدین جهت، تناقضی اساسی و توجیه‌ناپذیر در متن عارض شده است: از یک سو تمایل به بازی با قواعد یک متن استادی، از سوی دیگر تلاشی در جهت حرکت به سوی متنی منطقی‌گریز. اگرچه نفس این تمایل و تلاش نه تنها عامل مخربی نبوده، بلکه می‌تواند موجب آفرینش متنی خلافتانه شود، اما «سیب» به ما می‌گوید که این متن نه از برهم کنش دو سبک، بلکه از سهل‌انگاری در آمیزش تکوینی آن دو صورت پذیرفته است. افزون بر این ناهم‌خوانی توجیه‌ناپذیر، «سیب» در نتیجه‌ی این اغتشاش، حتا از بهره‌گیری درخور از امکانات و کیفیات هر یک از آن دو رویه نیز باز می‌ماند؛ یعنی نه سراجت، سختی و سادگی

یک متن مستدگونه را به چنگ می‌آورد، و نه به مرزهای الیگداری عمقی و شهودی در فراسوی محدوده‌های منطقی‌والهی می‌رسد.

۳
«سیب» متنی است که از هر زاویه به آن نگاه کنیم، به هر صورت، سعی در اثبات تمهد اجتماعی و سیاسی دارد، اما چنان‌که باید از یک «ضرورت» اجتماعی یا سیاسی نشأت گرفته، بلکه ریشه در یک «سفارش» اجتماعی و یا سیاسی مؤلفانه دارد. به همین خاطر است که هم‌عی تمهیدات و کیفیات آن به جای این‌که بازتابنده و برپاکننده‌ی شهرت اجتماعی - سیاسی از مجرای یک متن هنری باشد، بدل به واگسویه‌هایی الهی و بی‌تأثیر می‌شود: سرلوث متن، از پیش در مطبوعات و اخبار رقم خورده است.

۴
سفارش اجتماعی و سیاسی هر متن هرچه باشد، از آن‌جاست که آزادی متن را پیشاپیش محدود می‌سازد، مولودش کودکی عقب‌مانده، ناتوان از خلاقیت، و ناکام در بازی‌های زبانی خواهد بود.

این‌جاست که متن، عملاً و معصراً، خود را در محدوده‌های معین شده محبوس می‌کند و اقتدار مؤلف را به شکل آزاردهنده‌ای به نمایش می‌گذارد؛ متنی که تنها توان بر تابدن آوای انحصاری مؤلف خویش را دارد. اما اگر فرض تکوینی متن، آفرینش از رهگذر آزادی باشد، چه گونه می‌توان آزادی‌های بیاری را که در متن «سیب» سرکوب شده است نادیده گرفت (به عقیده‌ی من جذاب‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین این موارد را به‌عنوان مثال می‌توانستیم در همین رابطه‌ی پدر پیر با مادر ناینا جست‌وجو کنیم که منجر به زایش دو کودک همزاد شده است). در ادامه‌ی این روند، تناقض متن شدیدتر می‌شود. متنی که فرار بوده آزادی (آزادی دو دختر و در نهایت آزادی اجتماعی و آزادی روابط انسانی) را تبلیغ کند با سرکوب و نادیده گرفتن هم‌عی آزادی‌های نامطلوب و امکانات غیرمحوری در متن (آزادی مادر، آزادی پدر، و حتا آزادی دخترها که از طریق تحمیل اقتدار مؤلفانه‌ی آزادی به آن‌ها سرکوب شده است) انکار و اضمحلال خویش را در بطن خود می‌پروراند.

۵
از سطح متن نوشتاری به متن دیداری که می‌رسیم، کمتر حرفی برای گفتن می‌ماند. نسخه‌ی تصویری «سیب» انکار کمترین تلاشی در جهت بازآفرینی یا خلق چشم‌اندازهای تازه ندارد، و در برگردان متن نوشتاری به تصویری نیز روالی تابنده را در پیش می‌گیرد. «سیب» نه تنها کوششی به

سوی فراروی از متن التدارگری اولیه نشان نمی‌دهد، بلکه با حفظ همان رویه‌های اصلی حتا در مصورسازی شایسته‌ی آن‌ها نیز توفیقی فراچنگ نمی‌آورد؛ مگر آن‌که در قلاب گرفتن چند تصویر شبه شاعرانه، و وفاداری به الگوهای شناخته شده در تعدادگرایی را بسته بدانیم.

بارزترین نمود این روند، باز همان سیب است. همان سیبی که هرطور و هرجا شده باید خود را به رخ بکشد تا در عین ناهنجاری و ناباورپذیری - چه در منطق استادی و چه در ادراک فراوالهی - تحمیل‌کننده‌ی بی‌الر و بی‌خطر مفاهیمی از پیش ساخته باشد. بدین ترتیب، سیب در «سیب» نه ژرف‌ساختنی روایی و تصویری پیدا می‌کند، و نه این‌که به عنوان نام اثر معنای استعاری خلافتانه‌ای را ممکن می‌سازد (آشناترین استفاده از این تمهید را «کیمیایی» به‌طور مؤثر مکرر کرده است: گوزن‌ها، سرب، دندان‌مار).

۶
«سیب» اما به عنوان یک فیلم ایرانی بر دو موضوع اساسی صحنه می‌گذارد: یکی این‌که «سیب» نماینده‌ی شکست و انحطاط سینمای هنرستیز و مردم‌گریز ایرانی است؛ و دیگر این‌که حد اعلای بحران در جامعه‌ی فرهنگی ما را نشان می‌دهد.

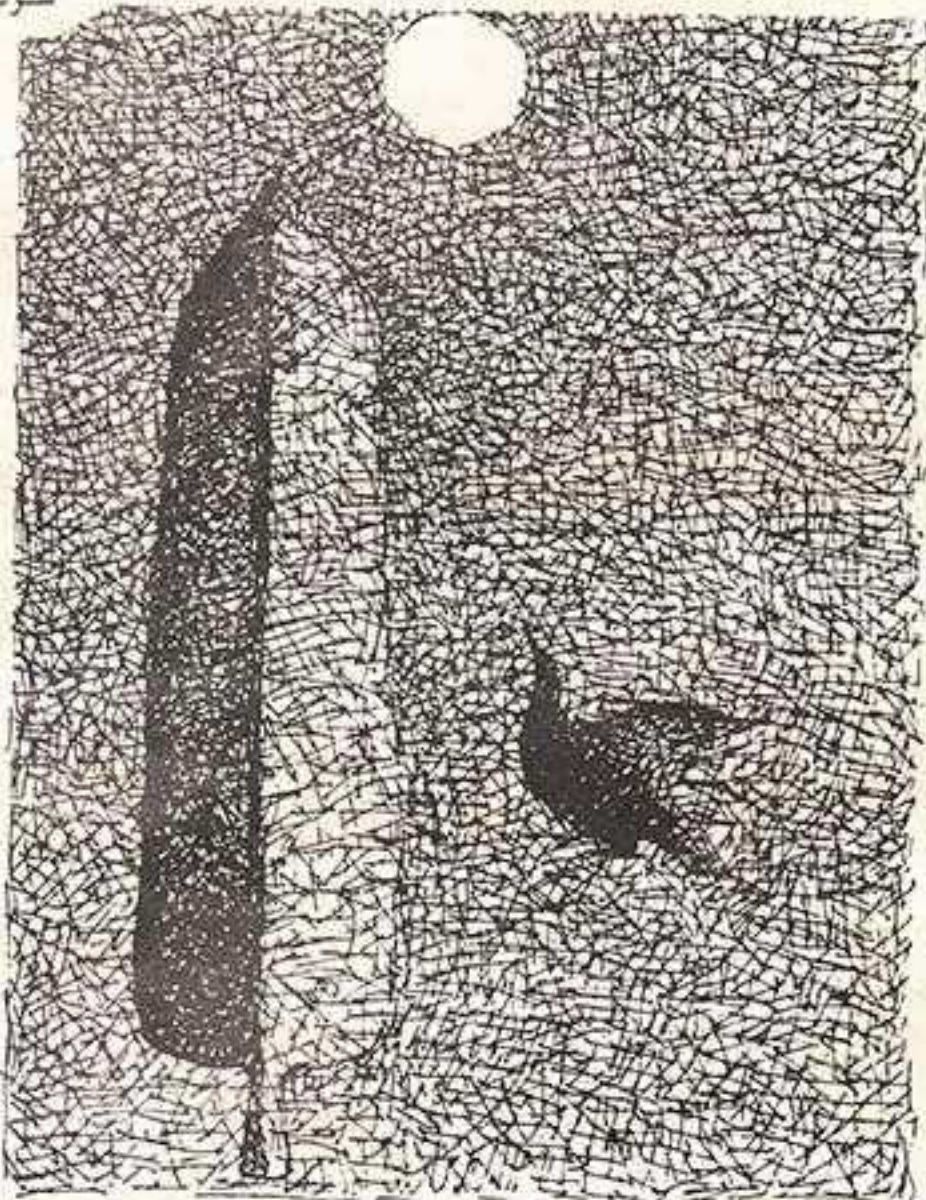
«سیب» دو اعتراف تکان‌دهنده در بردارد: نخست این‌که با کار در سطحی چنین ساده‌انگارانه، پیشاپیش هرگونه مؤلیت در قبال نقادی هنری را از خود سلب می‌کند و هم‌چون تمام آثار هم‌نوع خود تاب آن را ندارد که از موضعی هنری به نقد کشیده شود. حتا اگر این نقادی صرفاً شکل گرایانه نبوده، شالوده‌شکنانه، فمینیستی و... باشد - و دوم آن‌که عملاً توفیقی در جلب توجه و تأمل مخاطبان سینما نمی‌یابد؛ اگرچه بر این باور باشد که در اساس و تمام برای همین مردم و برای آزادی و آبادی آنان ساخته می‌شود. و این خود نشان‌دهنده‌ی یک بدفهمی و شناخت نادرست از رسانه‌ی سینماست. چرا که اگر «سیب» به جای یک فیلم سینمایی با این همه تصنع و تفاخر، در شکل یک گزارش تلویزیونی مستند تهیه و عرضه می‌شد، به یقین مخاطبان و مساحبان بیچاره‌ی افزون‌تری می‌یافت.

اما بحران دوم، که به زعم من دامنه و ابعاد آن بسیار گسترده‌تر است، بحران در خلق و تفکیک موضعی در حیطه‌ی فرهنگی است. هنوز که هنوز کارورزان و کارپردازان فرهنگی ما در نیالته‌اند که به عنوان یک هنرمند، دید اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و... داشتن، با جامعه‌شناس بودن، سیاست‌مدار بودن، و معلم اخلاق بودن متفاوت است؛ و اگر این دو منته به شوند نعره‌اش همین بحرانی خواهد شد که امروزه بر تمامی عرصه‌های فرهنگی و فرا فرهنگی ما حکم فرمات. ●

پرسه در شهر

از این پس آدینه، صفحه یا صفحه‌هایی را به پرسه در شهر، اختصاص می‌دهد و نوشتن آن را به عهده‌ی شهروندان به‌ویژه خوانندگان آدینه می‌گذارد. بنابراین از همه‌ی شما می‌خواهیم که آن چه را می‌بیند، می‌شنوید، درمی‌یابید یا حدس می‌زنید، بنویسید و برای ما بفرستید تا با نام خود شما و یا با امضای محفوظ شما آن را در همین صفحه به رؤیت دیگر هم‌وطنان برسانیم. یقین داشته باشید نگاه دقیق شما و انتقاد صحیح شما، راه را بر همه‌ی ایرانیان هموارتر می‌کند و مسؤولان مملکت بهتر می‌توانند تصمیم بگیرند و برنامه‌های آتی را پیش ببرند.

سردبیر



«دوشنبه، ۷۷/۵/۵، ساعت ۸/۵، خیابان شهید قره‌نی، خیابان شهید کلانتری، بانک صنعت و معدن.»

از خیابان که می‌گذردم، جلو بانک صنعت و معدن، ده‌ها مرد خسته، در پیاده‌رو خیابان تجمع کرده و هرکدام به آینده‌ی نامعلوم خویش چشم دوخته‌اند. بعضی از آن‌ها لباس‌های کار سرمه‌ای رنگ با آرم صنایع چرم و پوست خراسان بر تن دارند. از میان معبری می‌گذردم که آن‌ها برای گذرندگان باز کرده‌اند. با خودم می‌گویم که این‌ها برای چه کار آمده‌اند؟ پسرمردی با یکی از آن‌ها صحبت می‌کند و می‌گذرد. سپس با پسرمردی دیگر به ترکی چیزهایی می‌گوید.

می‌پرسم: اعتصاب کرده‌اند؟

پسرمردی می‌گوید: اعتصاب کدومه آقا؟ گششونه.

سر جایم می‌مانم. به اطراف نگاه می‌کنم ولی از خیرنگاران خبری نیست. تصمیم می‌گیرم از قصبه سر در بیاورم.

به سوی جمعیت برمی‌گردم و از اولین مردی که به دیوار تکیه داده است، می‌پرسم:

چرا این‌جا جمع شدید؟

پسرمردی با لهجه‌ی خراسانی شروع به درد دل می‌کند. گویی همه‌ی جمله‌ها را در پوست و خون خود حس کرده و هم‌چون سخن‌رانی خطاب‌اش را روزها و ماه‌ها در ذهن خود حلاجی کرده و منتظر تلنگری است تا آن را بیرون بریزد.

بیست ساله که در این کارخانه کار می‌کنم. اما یک‌باره برمی‌گردد و می‌گویند دیگه به شما احتیاج نداریم. وقتی دلبش را می‌پرسیم اول می‌گویند که پول ایاب و ذهابتان را نداریم. می‌گوییم، خب خود ما پول ایاب و ذهاب را می‌دهیم. می‌گویند، نه اصلاً بودجه نداریم. قبل از

بود. بعدها به بانک صنعت و معدن واگذار شد. آقا ما به اکثر کشورهای خارجی محصولاتمان را صادر می‌کنیم. نمی‌دانم با این همه سرمایه چه طور بودجه ندارند.

صدایی شبیه گلوله می‌آید. همه هراسان به اطراف می‌نگرند. مثل این‌که صدا از آگروز ماشین خرابی است که از خیابان می‌گذرد.

یکی از مردها به شوخی می‌گوید: برای ترساندن ما تیراندازی می‌کنند.

دیگری می‌گوید: مگه ما چه کردیم؟ ما به کسی کار نداریم. ما نه به سیاست کار داریم و نه چیز دیگر. فقط حقمان را می‌خواهیم.

درحالی‌که در خود احساس شرمندگی می‌کنم که نمی‌توانم کاری برایشان انجام بدهم، خداحافظی می‌کنم. در راه با خودم می‌گویم که چقدر

زیاست. عده‌ای به عنوان اعتراض نشسته‌اند و تا حشاشان را نگیرند، بلند نمی‌شوند. بدون استفاده از سنگ و چوب و چماق. بدون آتش زدن مکانی که از تلاش و زحمت خود آنان برپا شده و بدون خشونت. زیرا که خشونت بلای خانمانسوز دموکراسی است. زیرا که خشونت زمینه را برای سرنیزه و صدها نامرادی دیگر فراهم آورده و بهانه را به دست چکمه و چکمه‌داران خواهد داد.

از طرفی می‌اندیشم که این نمایندگان مجلس چه گونه می‌توانند به‌راحتی وزیر کشور یک دولت را از اریکه‌ی قدرت به زیر آورده، اما در رساندن داد کسانی که با رأی آن‌ها به این مقام رسیده‌اند، کوتاهی کرده و کار را به جایی رسانده که ده‌ها انسان رنج‌کشیده، کیلومترها راه را طی کرده و خود تصمیم به گرفتن حق خویش داشته باشند. ●

رضا میانکلی

صد نکته غیر حُسن

به بهانه‌ی اجرای کنسرت شجریان

سال ۵۵). گفتنی است که بعضی از این دستگاه‌ها و یا گوشه‌ها را گاه بعضی از به اصطلاح موسیقی دانان و نوازندگان، نام آن‌ها را نیز نشنیده بوده‌اند. در این مورد، استاد در بیست و اندی سال پیش، خاطره‌ای نقل می‌کردند که شنیدنی است و با اجازه‌ی ایشان در این جا می‌آورم. ایشان می‌گفتند:

«راه به راه از جلسه‌ی تعلیم در محضر استاد نور علی‌خان برومند برای ضبط برنامه به رادیو آمده بودم و طبق روال آن روزها قرار بود با دو تن از نوازندگان (ویلن و تار) آواز بخوانم. آن دو از من پرسیدند چه می‌خوانی و من هم راکت ماهور را که تازه فرا گرفته بودم پیشنهاد کردم. هردو نگاهی حاکی از تعجب و بی‌خبری به هم انداختند، اما برای این‌که خود را از تک و تا نیندازند به نواختن پرداختند. شمره‌ی این همکاری را خوانندگان اهل و علاقه‌مند می‌توانند با رجوع به نواری که با غزل و سحر دولت‌بیدار به بالین آمده در ماهور (اگر گل‌ها بوده شماره‌ی آن را اکنون به یاد ندارم) ضبط شده و در آن آثار سردرگسی نوازندگان در همراهی آواز در گوشه‌ی راکت کاملاً آشکار است، ملاحظه و درباره‌ی آن قضاوت کنند.

۴- مرکب خوانی. کسانی که با موسیقی ایرانی آشنایی دارند می‌دانند هنگامی که گویش خواننده و یا نوازنده از نغمه‌های پس‌زمینه‌ای دستگاه پایه پر باشد، ورود به دستگاهی دیگر تا چه اندازه دشوار است. استاد شجریان با قدرت و تسلطی خارق‌العاده معبرها و گلوگاه‌های مناسب برای عبور از مقامی به مقام دیگر را می‌شناسند و بی‌آن‌که شنونده احساس گسستگی کند، به نرمی و راحتی هم‌چون «قوی سبک‌بال» صدا را از دستگاهی به دستگاه دیگر می‌لغزانند. مرکب خوانی در دستگاه‌های نامتجانس، مثلاً از نوا به سه‌گاه، ابوعطا، بیات ترک و بازگشت به دستگاه آغازین به مراتب دشوارتر است. اما، به جز مرکب خوانی نوا با مشکاتیان، که پختن تجارتنی داشته، ضبط‌های خصوصی زیادی در

چهارچوب از پیش اندیشیده را کنار بگذارم و اجرا به کلی چیز دیگری از آب درآید (به نقل از گفت‌وگوی خصوصی).

۳- از ویژگی‌های دیگر او پرداختن به مقام‌ها و گوشه‌های کمتر شناخته شده و گاه مهجور است. شماری از این دستگاه‌ها و گوشه‌ها، هم‌چون راست پنجگاه، نوا، کرد بیات و راکت عبدالله (راکت ماهور) را، یا برای نخستین بار اجرا کرده، و یا احیاء و بازسازی کرده، رواج داده و به دوست‌داران موسیقی ایرانی شناسانده است. محمدرضا لطفی، نوازنده‌ی چیره‌دست تار و پژوهش‌گر موسیقی در پاسخ مصاحبه‌گر تلویزیون که از او درباره‌ی اجرای دستگاه راست پنجگاه در حافظیه می‌پرسد، می‌گوید:

«... راست پنجگاه سالیان درازی است که به‌طور کلی اجرا نمی‌شود به وسیله‌ی خوانندگان و نوازندگان. دلایل خیلی زیادی دارد که یکی از دلایل هایش این است که این دستگاه فراموشی‌اش خیلی مشکل است. برای این‌که تمام دستگاه‌ها و مایه‌های ایرانی دیگر را در خودش دارد و خیلی گوش باید حساس باشد که تشخیص بدهد که یک موقع در دستگاه دیگری وارد نشود... در نتیجه خیلی کار مشکلی است... ولی به هر حال یک سری باید این کار را شروع می‌کردند و این قرعه به نام ما افتاد... این برنامه را از نظر خوانندگی آقای شجریان خیلی دقیق فراموشند...»

و خورد استاد شجریان در همان برنامه می‌گوید:

«... یک مقدار هم مشکلی‌اش [اجرای راست پنجگاه] از نظر این است که فرض کنیم اگر ما ابوعطا را یا سه‌گاه را چندین جور خوانده‌ایم تا حالا، برای این است که خیلی بیشتر از آن شنیده‌ایم اما راست پنجگاه را من از یک نفر شنیده‌ام آن هم از آقای عبدالله خان دوامی است که استاد بنده بودند و از ایشان من فراموشتم از کسی دیگر راست پنجگاه شنیده‌ام که بتوانم از او هم یک چیزی کسب کرده باشم. (به نقل از مصاحبه با تلویزیون، ضبط شده بر روی کاست،

بشار دیگر روان تشنه‌گان موسیقی اصیل ایرانی از زلال صدای یگانه مرد آواز ایران سیراب شد. اقبال کم‌نظیر مشتاقان، آن همه «نقش عجب» و شگردهای شیرین و شگرفی که استاد



شجریان در اجرای گوشه‌های مهجور و مشهور مقام‌های ایرانی در این تازه‌ترین کنسرت خود به کار زد، بار دیگر نگارنده را بر این باور، که از همان لحظه‌ی پخش اولین نوار استاد از رادیو در اواخر دهه‌ی چهل ریشه گرفته بود، راسخ‌تر گردانید که شجریان در موسیقی آوازی معاصر ایران پدیده‌ای کم‌نظیر، استثنایی و یگانه است:

۱- از نظر جنس صدا، یا آن‌چه می‌شود آن را بافت (texture) نامید، شجریان صاحب یکی از گیراترین، روشن‌ترین و زیباترین صداهای تاریخ ضبط شده‌ی آواز ایرانی است، صدایی که هم در اوج و هم در حسیض دلنشین و مؤثر است. از این زاویه صدای او با صدای استادانی هم‌چون سید حسین طاهرزاده، رضاقلی میرزا ظلی و سیدجلال تاج اصفهانی قابل قیاس است.

۲- قدرت بداهه‌پردازی، بدیع خوانی و عدم تکرار و یک‌نواختی اجراء، با وجود محدود بودن ردیف‌های آوازی، در او کم‌نظیر است، به نحوی که کمتر اجراهایی از او از یک دستگاه یا گوشه‌ی خاص را می‌توان پیدا کرد که کاملاً به هم شبیه باشند. در کنسرت‌های چندشبه، حتا، اجراهایی او از یک مقام، از یک شب یا شب‌های دیگر دارای تفاوت‌های چشم‌گیر است. برای مثال، از دهه‌ها «سه‌گاه»ی که خوانده است، به ندرت می‌توان دو درآمد شبیه به هم در میان آن‌ها یافت. خود استاد نقل می‌کند که حتا و حال خاص اجرا را از رویارو شدن با مخاطب می‌گیرم و گاه شده است که جزو و فضای مجلس باعث شده که طرح و

دست است که در آن‌ها استاد گاه در چهار پنج دستگاه و مایه‌ی ناتجانس و دور از هم، با تسلطی حیرت‌انگیز گشت زده‌اند. این ویژگی، تا آن‌جا که اطلاعات نگارنده اجازه می‌دهد، در میان استادان سلف بی‌سابقه بوده است.

۵- استاد در گسترش گوشه‌های آوازی و رنگ‌آمیزی نومیایه‌ی آن‌ها مهارتی منحصر به فرد دارد. استادان پیشین معمولاً در هر گوشه بیش از یک بیت شعر و از هر دستگاه بیش از دو سه گوشه نمی‌خواندند، در حالی که استاد شجریان با استفاده از چند بیت شعر در یک گوشه روایت‌های گوناگونی از آن به دست می‌دهد. برای مثال، در نوار مرکب خوانی نوا، در حدود ده دوازده بیت سعدی را در گوشه‌ی نهفت خوانده است

بدون آن‌که شنونده دچار کوچک‌ترین ملالی تکرار شود.

۶- هنر آوازی استاد شجریان برآیند تمامی جنبه‌های نیک و مثبت استادان سلف است. ویژگی‌هایی که نامداران گذشته هر یک به خاطر یکی از آن‌ها شهره بوده‌اند: لطافت مخملین صدای بنان، اوج و وسعت صدای طاهرزاده و تاج، تحریرهای دلنشین قمر، گیرایی و نمکی صدای رضاقلی میرزاقلی و شیرینی تصنیف خوانی عارف همه یک‌جا در هنر او گرد آمده‌اند. هم‌چون حافظ که مضامینی از شاعران گذشته و یا هم‌عصر خود می‌گرفته و مهر شخصیت شعری خاص خود را بر آن‌ها می‌زده و آن‌ها را به اصطلاح «حافظانه» می‌کرده است، استاد شجریان نیز از شکردهای آوازی بزرگان این هنر سود جست، آن‌ها را درونی کرده، از صافی شخصیت و منش هنری و جمال شناختی خود عبور داده و مهر خود را بر آن‌ها نهاده است.

۷- استاد شجریان با فرهنگ و هنر ایرانی و به‌ویژه با شعر، اعم از کلاسیک یا نو، که با موسیقی ایرانی پیوندی اندام‌وار و دیرین دارد، آشنایی کامل دارد و می‌توان گفت صاحب‌جان و



گفته‌ی خود قصد دارد آن‌ها را تنظیم کرده و انتشار دهد. بر همه‌ی این‌ها باید آگاهی و اعتقاد به کارکرد اجتماعی و هدف‌مند بودن هنر را افزود که در انتخاب اشعار و تصنیف‌ها لحاظ می‌دارد. خودش می‌گوید:

«موسیقی باید با شرایط زمان ما هماهنگ باشد. آوازی که خوانده می‌شود باید بیان حالات شنونده و خود من (خواننده) باشد. محیط زندگی ما در آن متجلی باشد... طبیعی است من که تحت تأثیر محیط اجتماعی و مردم هستم و باید از مردم، سروش و پیامی را دریافت کنم، این پیام را - که همان رنگ فضای اجتماعی است - در قالب شعر و انتخاب شعر بیان می‌کنم... اثر هنری یک هنرمند باید نشانه و مهر زمانه را داشته باشد و نیازهای

جامعه در آن منعکس باشد»

(از مصاحبه با راه نو، شماره‌ی شش، خرداد ۱۳۷۷، ص. ۱۸). و بدین سان است که گاه صلاهی «ایران ای سرای امید» می‌زند، زمانی از زبان حافظ از «بیداد» شکوه می‌کند، گاه از زبان اخوان «قاصدک» امید دروغین را از گرد در و بام می‌راند، و گاهی با گلوی گر گرفته‌ی «مرغ سحر» ناله سر می‌کند.

روحي فرهیخته است. اشراف او را بر دقایق و زیر و بم‌های شعر کلاسیک فارسی می‌توان از انتخاب‌هایی که از دواوین شعرا می‌کند و از سلیقه‌ی شعری او دریافت. درباره‌ی مناسب‌خوانی او در زیر سخن خواهم گفت. در مورد ارتباط میان فرهیختگی و هنر، خود استاد تعبیری بدین مضمون دارد که هنر از ژرفنای دل و جان برمی‌خیزد و به نسیمی می‌ماند که از هر چه بگذرد رایحه‌ی آن را می‌پراکند، پس بستگی بدین دارد که این نسیم از روی گل و ریحان بگذرد یا آخال و این سخن به این معنی است که، چنان‌که در ابتدای مقال نیز اشاره شد، صرف داشتن صدای خوش، بسی مایه‌ی فرهنگ فطری است.

۸- استاد علاوه بر این‌که خواننده و ردیف‌دانی بزرگ است، یک پژوهش‌گر موسیقی است که در نگاه‌داری و پاس‌داشت میراث موسیقی ملی ایران زمین، چه به صورت اجرایی ردیف‌های آوازی و بازسازی تصانیف و چه تدوین مکتوب آن‌ها، تلاشی بی‌گیر داشته است و در نبود مرکزی که این کار را عهده‌دار شود با دلسوزی به جمع‌آوری و ضبط مایه‌های بومی و تصنیف‌های اصیل قدیمی همت گماشته و به



نشر قطره در نظر دارد کتابی در مورد آزادی و حد و مرزهای آن به نام **فقط قرمز** منتشر کند.

صاحب‌نظران و اندیشمندان می‌توانند نظرات خود را بصورت مقاله، برای درج در کتاب فوق تا تاریخ ۷۷/۶/۲۵

به نشانی تهران، صندوق پستی ۳۸۳ - ۱۳۱۴۵ ارسال کنند.

نمایشگاه نقاشی؛ در جست و جوی یک معنا

گذری بر نمایشگاه تابستانی گالری گلستان

نمایش بیش از دوپست و بیست اثر در فضای کوچک موجب شده بود تا کارها بسیار نزدیک به یکدیگر باشند و ارتباط مستقل با هر تابلو به سختی برای بازدیدکننده میسر شود. هدیه سروری نقاشی که از مشهد در این نمایشگاه شرکت کرده بود می‌گوید: نحوه‌ی چیدن تابلوها کنار هم تأثیر بسیار منفی بر

در کنار تابلوهایی از نقاشان امروز به نمایش درآمدند. مگر این‌که قبول کنیم آن‌چه در چنین شکل و هبیتی برپا شده است بیشتر به یک حراجی می‌ماند برای فروش چند و چندین تابلو و نه ارائه‌ی فضایی یک‌دست یا دست‌کم واقع‌نما از چند و چون فعالیت‌های یک یا چند جریان نقاشی یا تعدادی نقاش.

گویی رایج شده است که نمایشگاه‌ها بدون هیچ هدف خاصی برپا شوند و بازدیدکننده را هم در این آشفته بازاری که به وجود آمده سهمین کنند.



لیلی گلستان مدیر این نگارخانه در

تصویر این‌که اغلب کارهای هنری متعادل شده است به کالاهایی هنری با تبلیغات وسیعی که نامزونی را در خود جمع می‌کند بیشتر و بیشتر به حس در هم ریختگی، عدم تمایز و تشخیص و نابسامانی فضای کلی نقاشی امروز ایران دامن می‌زند.

برپایی نمایشگاه‌هایی با آثاری چندگونه گرچه خود می‌تواند نمایانگر همین نابسامانی و عدم تفکیک و تمایز نقاشان و گروه‌هایی با نگره‌ها و دیدگاه‌های خاص در وجوه مختلف‌اش باشد اما خود در گسترش چنین موقعیتی نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد. درست است باید مشکل را بیرون از چهاردیواری چند نگارخانه جست‌وجو کرد تا دریافت چرا امروز کمتر می‌توان با گروه‌ها و جریان‌ها در نقاشی روبه‌رو شد و درمقابل بیشتر به فرد - نقاش که خود متأثر از جو، آویزه‌ای شده است از انگاره‌ها، نگره‌ها، تلقی‌ها، نگاه‌ها و شیوه‌های اجرایی گوناگون و حتاگاه متعارض. و این شاید ویژگی دوره‌ی ما نیز باشد و تنها به هنر نقاشی محدود نشود.

گالری گلستان چهارمین نمایشگاه تابستانی خود را از نخستین روزهای مردادماه برپا کرده است این نگارخانه با تابلوهایی مختلف و سبک‌ها، مضامین و شیوه‌های اجرایی متفاوت بیش از یکصد و سی نقاش، مجسمه‌ساز، سفالگر هرچند نمایشگاهی یک‌دست را پیش روی بازدیدکننده نمی‌گستراند اما به نوعی می‌تواند چشم‌انداز کلی و البته مبهم از فضای موجود نقاشی این دوره را دست‌کم به‌خاطر تعداد شرکت‌کنندگان ترسیم کند. به‌ویژه این‌که در این نمایشگاه هر اثر پس از فروخته شدن بلافاصله تحویل داده شده و تابلویی دیگر از همان نقاش بر جای آن می‌نشیند. با این‌همه مشخص نیست تابلوهایی مثلاً از سهراب سپهری با چه منظوری



بازدیدکنندگان داشت. رعایت اصولی در این میان بسیار مهم است. نمی‌توان به عنوان مثال کارهای رئال را در کنار کارهای کاملاً آبستره گذاشت. به نظر می‌رسد نمایشگاه با عجله‌ی بسیار شکل و سامان یافته بود و کارها هیچ تناسبی با هم نداشتند. در این نمایشگاه از قوی‌ترین کارهای مدرن گرفته تا پیش پا افتاده‌ترین و سطحی‌ترین کارها با هم عرضه شده‌اند. ولی خوب با همه‌ی این‌ها من چون احترام خاصی برای شخص خانم

نیوده: قصد ما سروری بر یک سال نقاشی امروز بوده و بس. تنها معیار ما برای پذیرفتن آثار، کار خوب است. گلستان توضیح نمی‌دهد که کار خوب چه گونه کاری است و چه شاخص‌هایی دارد ولی ادامه می‌دهد علت اصلی برگزاری این نمایشگاه در کنار هم قرار دادن آثار استادان و جوان‌ترهاست و نیز ارائه‌ی کارهایی از نقاشان شهرستانی که در طی سال امکان کمتری برای ارائه‌ی آثار خود در اختیار دارند.

دست آمریکا در آستین پاکستان



فاجعه‌ای که اکنون در افغانستان روی می‌دهد، چنان هراس‌انگیز و چندش‌آور است که هیچ انسان شریفی، هیچ فردی که بویی از انسانیت برده باشد، از هر قوم، هر

نژاد، هر مذهب و هر کشوری، نمی‌تواند در برابر آن بی‌تفاوت بماند و از تنفر و انزجار بر خود نلرزد!! کاری که ددمنشانی به نام طلبه‌ها یا طالبان در این کشور مصیبت‌زده‌ی همسایه و هم‌کیش و هم‌نژاد و هم‌زبان ما انجام می‌دهند انسان را به یاد جنایاتی می‌اندازد که آلمان‌های نازی در لهستان و کشورهای تحت اشغالشان و ارتش آمریکا در ویتنام انجام می‌دادند. بلکه بی‌زشت‌تر و پلیدتر از آن‌ها؛ چون آن‌ها مانند ایتلا و چنگیز به نام زور و قدرت شیطانی خودشان این جنایات را انجام می‌دادند. ولی این‌ها به نام اسلام مرتکب این ددمنشی‌ها، قتل‌عام‌ها و نابودی تمام مظاهر تمدن می‌شوند!!

من مات و متحیرم که چرا آن‌هایی که برای کشتارهایی در کوزوو و رواندا دل می‌سوزانند، که به راستی دل سوختن هم دارد، برای این فاجعه‌ی بی‌نظیر و این جنایات کم‌سابقه چیزی نمی‌گویند و سکوت اختیار کرده‌اند!! ملتی متتمدن، با دست کم تمدن‌گرا، نخست قربانی توسعه‌طلبی زمامداران کرم‌لبین می‌شود که در برابر آن مردانه قیام می‌کند و توسعه‌طلبان اشغالگر را به زانو درمی‌آورد و وادار به فرار می‌کند. اما هنوز از دست خرس رها نشده گرفتار گروگ درنده، بلکه از ده‌های هفت‌سر استعمار آمریکا می‌شود که بلایی بس مهیب‌تر و فاجعه‌ای بس نابودکننده‌تر برایش فراهم آورده است!! و عجیب‌تر این‌که هیچ‌کس هم به فکر جلوگیری از این فاجعه‌ی هراس‌انگیز نیست!!

این روزها مرسوم است که دولت پاکستان یا محافل نظامی آن را مسؤول پیدایش، گسترش و پیشرفت‌های نظامی طالبان می‌شناسند. در

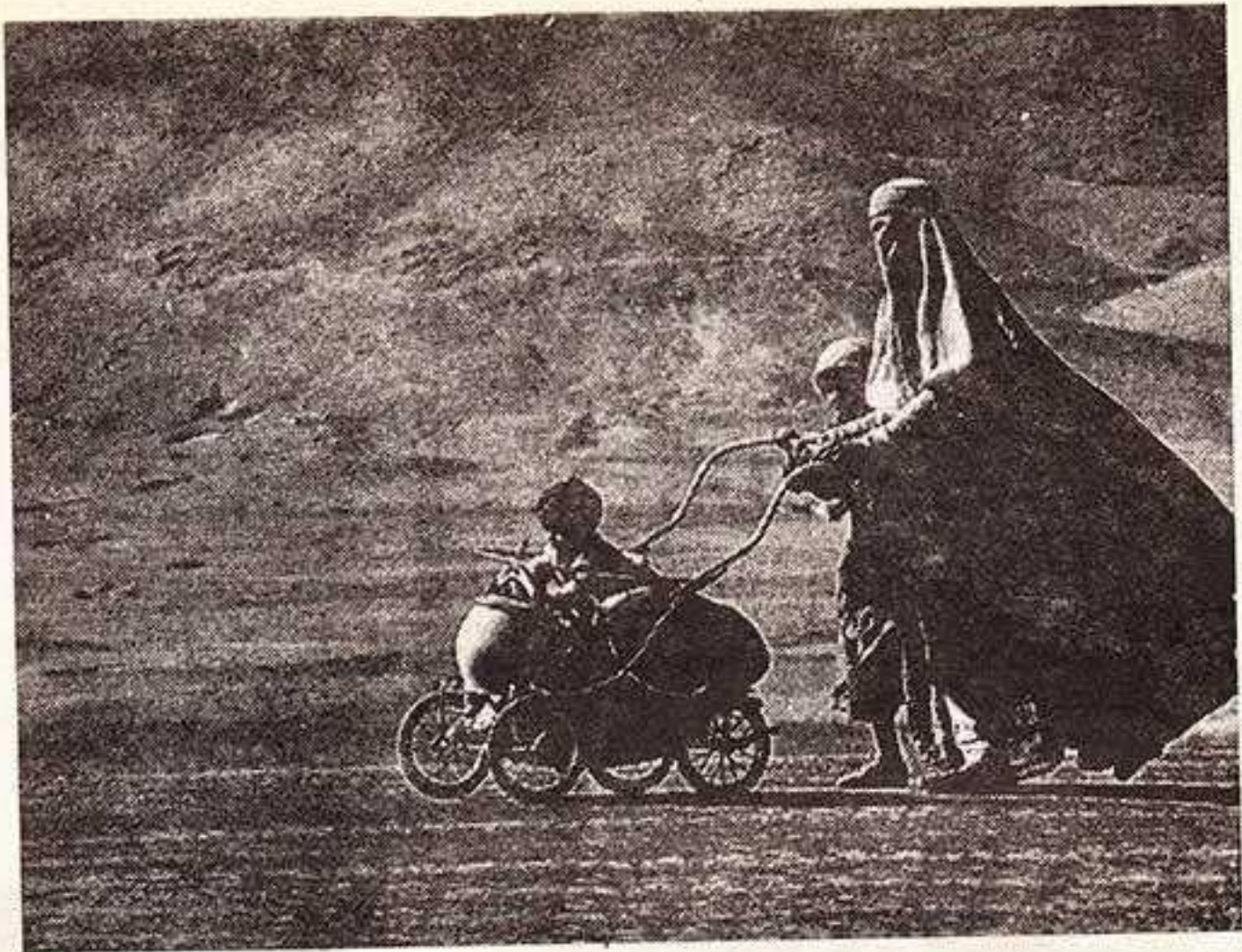
خود تاگردن زیر بار قرض است از کجا آورده است که به آن‌ها بدهد!! می‌گویند طالبان این پول‌ها را از طریق فروش مواد مخدر به دست می‌آورند! این هم دروغی بیش نیست. این‌که تجارت مواد مخدر در اراضی اشغالی طالبان می‌شود درست است، اما قسمت اعظم پول آن به جیب قاچاق‌چیان، دلالان معاملات، بازرگانان بزرگ توزیع این مواد در پاکستان و کشورهای مصرف‌کننده‌ی این مواد و دولت آمریکا می‌رود که واردکننده‌ی اصلی این مواد است. طالبان نه چنان سازمان دولتی منظمی هنوز دارند که بتوانند مالیات منظمی از این تجارت عظیم بگیرند و نه مرزهای بسیار بسته و محافظت‌شده‌ای که قادر باشند گمرک خوبی از آن دریافت کنند.



حالی که آن‌ها به حقیقت یکی از عوامل مجری توطئه‌ای هستند که استعمارگران آمریکایی نقشه‌ی آن را کشیده‌اند و یکی از طرح‌های مهم استراتژیک، بلکه مهم‌ترین طرح آن‌ها در این منطقه است. دولت پاکستان آن قدر مشکلات داشته است و دارد که اگر زمامداران آن اندکی عقل داشتند و به منافع واقعی ملت خود می‌اندیشیدند هرگز آلت این توطئه نمی‌شدند. این درست است که هستی اصلی طالبان در پاکستان و از پشتون‌های افغان ساکن این کشور و پشتون‌های پاکستانی تشکیل شد. این هم درست است که افسران پاکستانی آن‌ها را آموزش نظامی دادند و فنون جنگی آموختند و در جنگ‌ها ستاد فرماندهی آن‌ها را بر عهده داشته‌اند و دارند. این

یکی هم درست است که ارتش پاکستان نخستین ابزارهای جنگی، به‌ویژه تانک، توپ و موشک کافی در اختیار طالبان گذاشتند. اما اکنون چهار سال است که طالبان دارند علیه ملت افغانستان می‌جنگند و در این جنگ‌ها میلیاردها دلار خرج کرده‌اند، چه برای خرید آخرین و مدرن‌ترین نوع موشک‌ها، هواپیماهای جنگی و هلی‌کوپترها و انواع ابزارهای جنگی جدید و از آن مهم‌تر برای فریفتن و خریدن بعضی از کماندان‌های خان جبهه متحد، به‌ویژه پشتون‌های آن‌ها، این میلیاردها

دلار را پاکستان که



نادرست، سست، تسلیم طلبانه، و به زبان امنیت و منافع ملی ما بوده است. در حالی که دخالت امریکا و دولت‌های دست‌نشاندهی او مانند پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی در این تجاوز آشکار به حقوق ملت دوست و برادر ما افغانستان از روز روشن هم آشکارتر بوده، وزارت خارجه‌ی ما در خواب خرگوشی فرو رفته و مرتباً طوطی‌وار ندای صلح از طریق مذاکره را تکرار می‌کرده است.

هنگامی که طالبان هرات را گرفتند و مرزهای شرقی ما را در معرض خطر قرار دادند، باز وزارت خارجه از خواب بیدار نشد، گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است.

زمانی که طالبان با پشتیبانی پاکستان و امریکا بیلبون‌ها زن و کودک هزاره را محاصره کرده و به مرگ از گرسنگی و سرما محکوم کردند، وزارت خارجه‌ی ما به جای شکستن این محاصره و کمک‌رسانی و نجات آن‌ها از مرگ، از نخست‌وزیر پاکستان در تهران تجلیل کرد و به افتخار او جشن و سرور برپا داشت. سرانجام وقتی که طالبان آماده می‌شدند که آخرین ضربه را بر شمال افغانستان وارد آورند و مزار شریف را تصرف کنند، وزارت خارجه بی‌خبری و بی‌اطلاعی خود را به سرحد کمال نشان داد و از آزمایش‌های اتمی پاکستان در محاوره مرزهای ایران پشتیبانی کرد! واقعاً که دست سیاست‌گذاران وزارت خارجه درد نکند!

آیا هنگام آن نرسیده است که به خود آییم و قدری واقع‌بینانه‌تر از منافع خود دفاع کنیم.

مبارزه با استکبار امریکا تنها با فریاد کردن دهرگ بر امریکا، و عبور سربازان از روی پرچم امریکا انجام نمی‌شود. باید چشمان را باز کنیم و از نقشه‌های استعماری امریکا در کنار مرزهایمان جلوگیری کنیم. ❁

سکوت مطلق دستگاه‌های تبلیغاتی امریکا درباره‌ی جنایات ضد بشری طالبان است. این دستگاه‌ها که فریاد و فغانشان دایم برای دستگیری و زندانی کردن عمر و زید در چین و برمه و لیکاراگوا و گوشه‌های دیگر دنیا بلند است و روزی نیست که یکی از کشورهای نا وابسته به امریکا را متهم به تروریسم، نقض حقوق بشر، ساختن بسب اتمی، و تکثیر سلاح‌های شیمیایی و به‌ویژه با مال کردن آزادی و دموکراسی و حقوق زنان و جوانان نکنند، معلوم نیست چرا این همه نقض حقوق بشر از طرف طالبان، مانند زندانی کردن زنان در خانه‌ها، بستن مدارس دخترانه، شلاق زدن مردان و جوانان به علت این که ریششان از یک مشت کوتاه‌تر بوده است، شکستن و سوزاندن تمام تلویزیون‌ها و ویدیوها و نوارهای صوتی و تصویری، بستن دانشگاه‌ها، تخریب سوزدها و سوزاندن صدها هزار کتاب با ارزش، بستن و ویران کردن سینما؛ و هزاران جنایت ضد بشری مسلم دیگر، چرا درباره‌ی این‌ها چیزی نمی‌گویند؟! چرا امریکا برای جلوگیری از این فجایع قتلنامه به شورای امنیت نمی‌پرد؟! چرا در برابر این همه نقض حقوق بشر لال شده‌اند؟! دلیل آن واضح است: به قول بوین، وزیر خارجه‌ی سابق انگلیس: «نفت، نفت، نفت»

سیاست جمهوری اسلامی

اکنون تگاهی هم به سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی در مورد افغانستان و به‌ویژه مسأله‌ی طالبان بيشکنیم. بدون ملاحظه و مجامله باید بگوییم سیاست ما بیش از پیدایش طالبان روی هم رفته عافانه بوده، اما پس از پیدایش آن‌ها و به‌ویژه بعد از پیشرفت‌های آن‌ها از بنیاد

شکی نیست که بعضی از کماندان‌های محلی طالبان باج سبیل حسایی از قاچاق چیان می‌گیرند، اما این به جیب خود آن‌ها می‌رود، نه به حساب مالیه‌ی دولت طالبان.

پس این سیلباردها دلار مخارج جنگی و سازمانی دولت پوشالی طالبان را کی می‌دهد؟ شایع است که عربستان سعودی کمک‌های هنگفتی به طالبان کرده است. احتمال زیاد دارد که در آغاز تأسیس طالبان و سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۵، آن‌ها کمک‌های شایسته‌ای از عربستان دریافت کرده باشند. ولی با وضع کنونی بازار نفت و بحران مالی و خیمه‌ی که گریبان این دولت را گرفته است، امکان کمک چشمگیری از جانب آن‌ها به طالبان وجود ندارد.

مسلم است که این مخارج هنگفت طالبان را شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا و هم‌پیمانان آن‌ها تأمین می‌کنند که کیسه‌ی گشادی برای درآمدهای نجومی از محل بهره‌برداری از منابع نفت و گاز ترکمنستان و خود افغانستان و احتمالاً قزاقستان دوخته‌اند. اخیراً یک کنسرسیوم نیرومند و عمدتاً امریکا، قراردادی با ترکمنستان برای انتقال نفت و گاز این کشور توسط لوله‌هایی از راه افغانستان بست که آن هنگام هنوز راه مطمئنی به نظر نمی‌رسید. ولی اکنون پس از سقوط مزار شریف که شمال عرب و غرب افغانستان در دست طالبان افتاده است امکان آغاز این لوله‌کشی وجود دارد. ناگفته نگذاریم که این عمل بیش از همه به ضرر ایران است که از انتقال نفت و گاز ترکمنستان و قزاقستان از طریق ایران محروم می‌شود.

افزون بر این، منافع عظیم اقتصادی امریکا که نشان می‌دهد توطئه‌گر اصلی در ایجاد و نفوذ طالبان استعمارگران امریکایی بوده‌اند. دلیل دیگر

چین بیدار می شود

به بهانه‌ی سفر بیل کلینتون به چین کمونیست

چندی پیش بیل کلینتون برای سفری نه‌روزه عازم چین کمونیست شد، تا شاید با یافتن راه‌حل‌های سیاسی / اقتصادی جدید بتواند بر روند اصلاحات باب میل غرب در این کشور تأثیر بگذارد. ولی ناظران و خبرنگاران سیاسی در کشورهای غربی ما حاصل این سفر را ناموفق ارزیابی کردند و کلینتون که بیشتر با چهره‌ی یک هنرپیشه‌ی سینما در چین وارد میدان شده بود نتوانست نقش خود را ماهرانه ایفا کند و با کوله‌بازی غنی به امریکا برگردد. آن‌چه در زیر می‌خوانید چکیده‌ای از تحلیل‌های مطبوعات گوناگون آلمان و شبکه‌ی اینترنت است که در ارتباط مستقیم با نشست‌ها و رویدادهای این سفر رییس‌جمهور ایالات متحده امریکا جمع‌بندی شده است.

پایکوبی شباهت داشت تا ملاقات با یک شخصیت برجسته‌ی امریکایی. وقتی کلینتون در حال دست دادن با حاضرین طی طریق می‌کرد گفت:

«به شکرانه‌ی ذهن‌گرایی شما چین همواره جوان خواهد ماند.»

و خوب می‌دانیم که او همیشه مثنی از این جملات در ذهن خود انباشته و گاه به‌جا و نابه‌جا از آن‌ها بهره می‌جوید.

گزارشگر امریکایی حاضر در محل چنین گزارش می‌داد:

«وقتی مردم با کلینتون روبه‌رو شدند از منانت و جوانی او تحت تأثیر قرار گرفتند و سیاستمداران چینی در کنار بیل، پیر و رنگ‌پریده به نظر می‌رسیدند.»

حال آن‌که وضع به گونه‌ای دیگر بود. دانشجویان هنوز هم او را رونوشت‌تقلبی جان اف. کندی رییس‌جمهور اسبق امریکا می‌پندارند، و برداشت و اظهار نظر گزارشگر امریکایی دور از ذهن و تنها به درد محدودی نوارکاست خود او می‌خورد. کلینتون خیلی علاقه‌مند بود ستاره‌های سینما بدرخشند و مردم او را در آغوش بگیرند و با روی دست بلند کنند، ولی این آرزویش برآورده نشد. و در جمع نخبگان دانشجو بدبینی نسبت به امریکایی کردن کشورشان جای ویژه‌ای داشت. و شرایط در پکن به شکلی نبود که رییس‌جمهور امریکا بتواند روی بالکن برود و مانند کندی که در برلین می‌گفت:

«من یک برلینی هستم.»

او هم فریاد برآورد:

«من یک چینی هستم!»

و مردم ۱/۵ میلیاردی چین را مجذوب خود کند.

در روستای زیبا در نزدیکی شهر امپراطور نشین سابق، کلینتون شاهد مشکلات

و سپس با صبر و حوصله به پرسش حاضران پاسخ داد. از ارسال اسلحه به تاپوان و اتحاد امیتی با ژاپن دفاع کرد. و از افکار آزادی‌خواهانه‌ی امریکا به مثابه‌ی مجوز ورود به عصر اطلاعات نام برد و یک‌باره یاد بنیامین فرانکلین افتاد و جمله‌ای از او نقل کرد:

«منتقدین ما دوستان ما هستند، چون اشتباه‌هایمان را گوشزد می‌کنند.»

ساریو سیاسی نه‌روزه‌ی کلینتون بازنویسی شد. قرار بود رییس‌جمهور امریکا در بدو ورود به دانشگاه پکن برود و از کشتار سال ۱۹۸۹ در میدان تیان انمن انتقاد کند. ولی به جای این کار، موارد مد نظر خود را را رییس‌جمهور چین جیانگ زمین در میان گذاشت. بعد انتقاد مورد نظر کلینتون به همین مختصر خلاصه شد. رییس‌جمهور امریکا در مواجهه با دانشجویان متوجه شد که آن‌ها به شیوه‌ی انتقادی او علاقه‌ی چندانی نشان نمی‌دهند، بلکه خواستار شنیدن چشم‌اندازهای مثبت در روابط دو کشور از زبان او هستند. پس پاسخ داد:

«اکنون زمان آن فرا رسیده است تا دیوپاترین ملت روی زمین برای ساختن دنیای جدید دست به کار شود. با قرن پیش رو می‌تواند چین جدیدی از خواب بیدار شود.»

لحظه‌ای بعد کلینتون در داخل سالن با دیدگاه‌های جدی دانشجویان فلسفه مواجه شد و چون در این عرصه توان پاسخگویی نداشت سعی کرد صحنه‌ی نمایشی خود را تغییر دهد و از گفت‌وگوهای ریشه‌ای و جدی فاصله گرفت و راهی فضای سبز محوطه‌ی بیرون شد و در آنجا خود را با فضایی بیشتر شبه جشنواره مشغول کرد. هزاران نفر در محل گرد آمده و سرگرم جشن و سرور بودند. رییس‌جمهور امریکا اکیداً تأکید کرده بود تا تمام مقررات امیتی نادیده گرفته شود. محل حضور او بیشتر به مجلس

بیل کلینتون که در دانشگاه پکن به زبان حال دانشجویی سخن می‌گفت اظهار داشت:

«چه خوب می‌شود اگر اندیشه‌ی جوانان چینی بتواند آزاد رشد کند...»



دختر دانشجویی با موهای فر فری و پولیور قرمز از جای برخاست و در پاسخ گفت: «تصور نمی‌کنم آزادی‌های فردی و جمعی با هم در تضاد باشند. آزادی واقعی یعنی انسان‌ها بتوانند درباره‌ی کار و مسیر زندگی خود شخصاً تصمیم بگیرند. و ما امروزه در چین چنین می‌کنیم، و رشد شتابنده‌ی کشورمان گویای این است که تصمیم به پیشرفت انتخاب خود مردم است.»

سر و صدای دانشجویان دیگر دامنه‌ی بحث را گسترده‌تر کرد و به خودی خود احتیاط آغاز جمله محو شد. بیل کلینتون هم نظاره‌گر جمع مبهن‌دوستان و آزادی‌خواهان آگاهی بود که وجه مشخصه‌ی دانشگاه پکن است. بیشتر فعالیت‌های سیاسی و روشنفکری چین از این جانشأت گرفته و افکار آزادی‌خواهانه به شیوه‌ی غربی هرگز نتوانسته است راهگشای این جماعت باشد. حتا در زمان جنبش‌های دانشجویی سال ۱۹۸۹ آزادی‌خواهی و سوسیالیسم نوع چینی مد نظر اصلاح‌طلبان بود و همان‌ها بودند که نقش گسترده‌ای در جهت نبل به خواست‌های آزادی‌خواهانه ایفا کردند. کلینتون در تمجید از دانشجویان افزود:

«سؤال‌های انتقادی شما پراهمیت‌تر از سخنان من است.»

即使在不同前线 革命都可以成功!



شود. هر دو رئیس جمهور با امیدهایی بازی می‌کنند که نباید بعدها ویرانش کرد. کلیتون خیال‌یافته مطلبی را طرح می‌کند که امکان تحقق آن غیر ممکن به نظر می‌رسد:

«دالایی لاما انسان صادقی است و اگر با رئیس جمهور زمین به گشت و گو بنشیند، مستقلاً رفتار یک دیگر را خواهند پسندید.»

و چنین رویدادی از نظر رهبر حزب کمونیست چین محال است. ناگفته نماند که جیانگ زمین از بیان دیدگاه‌های کلیتون اصلاً آزرده نشد. بلکه در این فکر بود که چرا این امریکایی‌های بیش از حد متعصب حاضر در محل به حرف‌های دالایی لامای خرافه‌گرا چنین بها می‌دهند.

مشاوران کلیتون بخش سخترانی او را از شبکه‌ی تلویزیون سراسری چین، این پربیننده‌ترین فرستنده‌ی جهان - را خیلی شتابزده پیروزی تلقی کردند، ولی تأثیر گفته‌های کلیتون بر روی بینندگان چینی نامشخص است.

نهایت خوشحالی آن‌ها می‌توانست این باشد که پولیور فرمز دختر دانشجوی چینی که در دانشگاه پکن صحبت می‌کرد، تولید کارخانه‌ی لوازم ورزشی «نایک» بود و نشان آن را بر سینه داشت.

دیدار کلیتون نشان داد که جو ضد امریکایی در چین وجود خارجی ندارد. ●

«اقتصاد جهانی شما را مجبور می‌کند با مرئوبیت و خلاقیت کلی جهان هم‌سو بشوید.» و در جمع حاضران کسی علاقه‌ای به این گفته‌ها بروز نداد. جوان ۲۷ ساله‌ی برق‌کار، لی بو گروکسین گفت:

«شخصاً علاقه‌ی چندانی به دموکراسی امریکایی ندارم، چون طولی نمی‌کشد که از کار بی‌کار می‌شوم.»

لی بو احساس می‌کرد جهانی که کلیتون با خود به چین آورده است آینده‌اش را زیر سؤال می‌برد. کارگر دیگری با بدگمانی اشاره کرد:

«امریکایی‌ها خوب می‌دانند برای چه رابطه‌ی دوستانه با چین را دامن می‌زنند، این صاحبان صنایع امریکایی هستند که در درجه‌ی اول سود حاصل از کار ما نصیبشان خواهد شد.»

نبرد تبلیغاتی برای آزادی‌های سیاسی رئیس جمهور امریکا در چین به کسانی محدود می‌شود که می‌خواهند فاصله‌ی اقتصادی / سیاسی بین چین و امریکا را کاهش بدهند. بر روی اشخاصی چون شن زونگشی نویسنده‌ی صاحب نام چینی، لیسوزین سراق کلیتون و خانواده‌اش بیشتر چشمک می‌زنند. شن می‌گوید:

«مسلم است که همه کوکاکولا می‌نوشیم ولی نوشته‌ی اصلی ما جای است. خیلی خوب است اگر نظریه‌ی امریکایی اعتماد به خود، جوانان چینی را هم شامل بشود. فقط از این طریق است که می‌تواند فرهنگ جدید چینی شکوفا شود.» جیانگ زمین هم با نظاهر به بردباری و خویش‌داری، فرصتی فراهم ساخت تا کنفرانس مطبوعات رئیس جمهور امریکا درباره‌ی مسایل حقوق بشر از تلویزیون سراسری چین بخش

روزمره‌ی مردم بود. در برابر خانه‌ای گاه‌گلی که در درون آن سه شاخه گل سرخ به گل نشسته بود پای صحبت روستاییان نشست. اهالی از فقر عمومی حرف می‌زدند. در این میان نوجوان سیزده ساله کارآموز چاپخانه، جیانگ‌لی بو با تی‌شرت سیکی موز به رئیس جمهور امریکا نزدیک شد و دموکراسی را برایش معنی کرد:

«در کشورهای آزاد مردم رئیس جمهور خود را انتخاب می‌کنند، ما هم چنین می‌کنیم.»

و کلیتون اگرچه حرف نازهای برای گفتن نداشت در این زمینه هم صحبت کرد. و از این که در بیشتر روستاهای چین شهرداران را مردم انتخاب می‌کنند ابراز خشنودی کرد. جیانگ‌لی بو چندان به صحبت‌های کلیتون دقت نمی‌کرد، بلکه در حیرت بود که این مرد امریکایی چرا چنین غول‌پیکر است و چرا دخترش به ناخن‌های پایش لاک سیاه مالیده است.

کارگران علاقه‌ای به یک پارچگی جهانی ندارند

گفت و گو با کارگران کارخانه‌ی غول‌آسای فولادسازی در حومه‌ی پکن هم چندان امیدوارکننده نبود. رئیس جمهور امریکا حقایق دشوار سرمایه‌داری را پیش روی آن‌ها گذاشت: «حالا شما باید دو بازار کار با هم به رقابت بپردازید.»

و شاه‌جمله‌ی خود را طی سخنانی خطاب به کارگران چینی بیان کرد:

منبع: سود دویچه تسایونک / فرانکفورت آلمان
تسایونک / فرانکفورت روندشو اپرلینتراسایگه / بروفل -
(تریش) مجله‌ی هلشی فوکوس / شبکه‌ی اینترنت

تمرین مدارا
(بیست مقاله در بازخوانی فرهنگ و...)
محمد مختاری
نشر وستار
چاپ اول، ۱۳۷۷
ص ۳۸۳

تمرین مدارا مجموعه‌ی مقاله‌هایی است فرهنگی، اجتماعی، ادبی که دیدگاه و اندیشه‌ی محمد مختاری را پیرامون مسایل روز بیان می‌کند، در این کتاب می‌خوانیم:

- ۱- بازخوانی فرهنگ ۲- شبان - رمکی و حاکمیت علی ۳- فرهنگ بی‌چرا ۴- از پوشیده‌گویی تا روشن‌گویی ۵- فرهنگ حذف و سیاست سانور ۶- دفع و نفی روشنفکران ۷- هنر و ادبیات و معضل هویت ملی ۸- فرهنگ: تفاهم و تفاوت ۹- ضمیمه‌ی یک: گزیده‌ای از ضرب‌المثل‌ها ۱۰- ضمیمه‌ی دو: شش گفتار درباره‌ی فرهنگ ۱۱- زبان به‌کام سیاست ۱۲- حافظه‌ی تاریخی مظلوم ۱۳- بی‌ارتباطی در عصر ارتباطات ۱۴- سوهیت اضطراب ۱۵- فعالیت و تفکر کانونی ۱۶- مدارا یا تمکین و همکاری یونسکو ۱۹- کریسمس مبارک آهای هاول ۱۰- چپ و راست و سرنوشت ملی
- در پایان کتاب نیز فهرست منابع برای آشنایی بیشتر خواننده، جای گرفته است.

آیین و اسطوره در تئاتر
ترجمه و تألیف: جلال ستاری
انتشارات توس
چاپ اول، ۱۳۷۶
۳۳۰۰ نسخه
ص ۲۶۲، ۷۸۰۰ ریال

مترجم در آغاز کتاب یادآور شده است که این کتاب، جلد دوم کتاب نماد و نمایش است که پیش از این در مجله‌ی نمایش به چاپ رسیده است. آیین و اسطوره در تئاتر، مجموعه مقاله‌هایی است از: آنتون آر تو، میرچا الیاده، ژان ژاکو، فرتیوف شوئون، جلال ستاری، ژان فانت، کلود - لوی استروس، لویی ماسینیون، ونسان مونتی، آندره ویلیه، رزلین بافت و گئی پالماد. کتاب در سه بخش (تئاتر در شرق، پیکودرام، آیین و اسطوره) تنظیم شده است.

سایه‌ها و شکفتن
صفورا تیری
انتشارات توس
چاپ اول، ۱۳۷۶
۲۲۰۰ نسخه
ص ۱۷۹، ۵۰۰۰ ریال

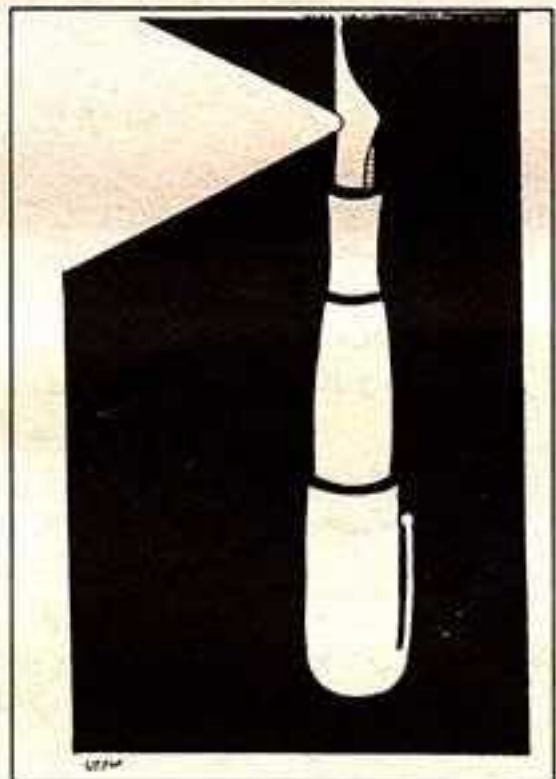
مجموعه شعر سایه‌ها و شکفتن، ۶۴ شعر بلند (آوازا و راه، آوازی برای او، نمایش، این‌گونه بود که، همیشگی، جویبار، روزی در پاییز، سر خارزار سف، آوا، گذار و...) را در بر می‌گیرد.

درآمدی بر هگل
(نگاهی به زندگی، آثار و فلسفه‌ی هگل)

همراه با چکیده‌ای از آثارش
ژاک دونت
ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده
انتشارات فکر روز
چاپ اول، ۱۳۷۷
ص ۱۷۲، ۵۸۰۰ ریال

در معرفی‌ای که در پشت جلد کتاب صورت گرفته، چنین آمده است:

«ژاک دونت، اندیشه‌گر و فلسفه‌شناس معاصر فرانسوی که با این کتاب به خوانندگان فارسی زبان معرفی می‌شود، استاد فلسفه در دانشگاه پوانیه، بنیان‌گذار «مرکز تحقیقات و اسناد درباره‌ی هگل و مارکس» و رئیس «انجمن فلسفه فرانسه» است. ژاک دونت که دکترای ادبیات دارد، از معروف‌ترین و فرزانه‌ترین هگل‌شناسان معاصر به شمار می‌رود و تاکنون بیش از هشت کتاب درباره‌ی زندگی و فلسفه‌ی هگل منتشر کرده است...»



عشق
(عنصری ضروری در شفای امروز دنیا)
ماریان ویلیامسون
ترجمه و تألیف: مینو احمد سرتیب
مرکز نشر سمر
چاپ دوم، بهار ۱۳۷۷
ص ۷۹، ۴۰۰۰ ریال

این کتاب، پیش از این، با نام «بازگشت به عشق» چاپ شده است.

کتاب شامل مباحثی در زمینه‌ی عشق، ترس، کمال، نفس، ایمان، روابط، کار و حرفه، پول و سوداگری، جسم و بیماری، مرگ و بهشت است. مترجم کتاب مناسب با عنوان هر فصل، آثاری از شاعران و عارفان ایران انتخاب کرده و در آغاز مطلب آورده است.

مفهوم دیگر الفبا
منصور کوشان
کتاب ایران
چاپ اول، بهار ۱۳۷۷
ص ۹۲، ۴۰۰۰ ریال

از منصور کوشان پس از مجموعه شعرهای «سال‌های شبم و ابریشم» و «قدیسان آتش و خواب‌های زمان» که سال‌ها پیش منتشر شده بود، سرانجام دو مجموعه‌ی شعر «نابهنگامی» و «مفهوم دیگر الفبا» با عنوان «مفهوم دیگر الفبا» از محافل سانور بیرون آمد. شعر «امکان» از مجموعه‌ی «نابهنگامی» چنین است:

هنوز هم می‌توانم دوست داشته باشم / ای آن که حتا برندگان / آسمان از چشم‌بند بگیرند / هنوز هم می‌توانی دوستم داشته باشی / بی آن که حتا چشم‌بند / آسمان از برندگان بگیرند /

از منصور کوشان چند سال است که چند کتاب از جمله رمان «راز بهار خواب»، مجموعه‌ی نمایشنامه‌های «بازای‌های پنهان»، «گرداب عاشقان»، «ماجرای شگفت‌انگیز و باورنکردنی اولیس»، «قربانیان خواب پنهان» در اداره‌ی بررسی کتاب منتظر مجوز چاپ و انتشار است.

زن
(یک ارزش)
ماریان ویلیامسون
ترجمه‌ی مینو احمد سرتیب
مرکز نشر سمر
چاپ اول، بهار ۱۳۷۷
ص ۱۴۱، ۶۰۰۰ ریال

این کتاب ترجمه‌ی «ارزش یک زن» اثر خانم «ماریان ویلیامسون» است. نویسنده‌ی کتاب از نویسندگان فعال در زمینه‌ی دفاع از حقوق زنان است که چند تا از کتاب‌هایش شهرت جهانی یافته و عنوان «کتاب پرفروش درجه‌ی اول» را از آن خود کرده است. از دیگر آثار مشهور این نویسنده می‌توان به «بازگشت به عشق» اشاره کرد که توسط همین مترجم با نام «عشق عنصری ضروری در شفای دنیای امروز» چاپ شده است.

گلچینی از دیوان عبید زاکانی قزوینی
به کوشش دکتر قاسم انصاری
انتشارات طه
چاپ اول، ۱۳۷۷
۵۰۰۰ نسخه
ص ۱۴۱، ۵۰۰۰ ریال

کتاب پس از مقدمه‌ی مفصل دکتر قاسم انصاری، گلچین قصاید و غزلیات، لطایف، رساله‌ی دلگشا، رساله‌ی حد بند و رساله‌ی تعریفات عبید زاکانی قزوینی را شامل می‌شود. در پایان کتاب نیز فهرست عبیدشناسی آمده است.

۱۰۱ اثر ممتاز

از بزرگان موسیقی جهان

مارتین بوک اسپن

ترجمه‌ی علی اصغر بهرام‌بیگی

انتشارات آگاه

چاپ اول، بهار ۱۳۷۷

۶۷۹ ص. ۲۰۰۰۰ ریال

کتاب «۱۰۱ اثر ممتاز»، گلچینی از آثار آهنگ‌سازان بزرگ است. در این کتاب، درباره‌ی سی و شش آهنگ‌ساز بزرگ سخن به میان آمده است. پس از معرفی هر آهنگ‌ساز، یک یا چند اثر برجسته‌ی این آهنگ‌سازان معرفی شده است. در این کتاب آهنگ‌سازی چون (پوهان سباستیان باخ، بلاپارتوک، لودویگ وان بتهوون، فردریک شوپن، فرانتز لیست، سرگئی رخمانینف، فرانتز شوپرت، روبرت شومان، دیسمتری شوستاکوویچ، ریچارد اشتراوس، پترابلیچ چایکوفسکی، آنتونیو ویوالدی و...) معرفی شده‌اند.

در پایان کتاب نیز، واژه‌نامه و فهرست رهبران ارکستر، تکنوازان و ارکسترهایی که در این کتاب از آن‌ها سخن به میان آمده، جای گرفته است.

پیوند

ن. کریمی

انتشارات آثار

چاپ اول، بهار ۱۳۷۷

۲۰۱ ص. ۸۰۰۰ ریال

متن مجموعه‌ی تلویزیونی پیوند، از کتاب (خوش زیستن در زندگی زن‌شویی) نوشته‌ی آندره موروا، با ترجمه‌ی زنده‌یاد مرحوم حبیبعلی هروی به صورت اقتباس آزاد توسط ن. کریمی به رشته‌ی تحریر درآمده است.

فرهنگ پارسی و ریشه‌یابی واژگان

مصطفی پاشنگ

انتشارات محور

چاپ اول، ۱۳۷۷

۶۳۹ ص. ۲۵۰۰۰ ریال

نام دیگر کتاب «فرهنگ پاشنگ» است. کتاب به بررسی ریشه‌یابی واژگان پارسی می‌پردازد. مؤلف پیش‌گفتار مفصل آغاز کتاب را درباره‌ی این بررسی (فرهنگ) آورده است که پس از شنیدن یک واژه، چه سؤالاتی در ذهن می‌آید (از کجا آغاز شده و چه کسانی واژگان آن زبان را در پی هم بانگ زده‌اند، برای هم‌دیگر نام گذاشته‌اند.)

مؤلف در ریشه‌یابی کلمه‌ی ایران / iran نوشته است: در اوستا «irina / ایرین» = سرزمین آبرینه‌ها، نامی است که تیره‌های آریایی - نیاکان ایرانیان - پس از کوچ به سرزمین کنونی به خود دادند که در پهلوی ایران و در فارسی ایران گفته و نوشته می‌شود.

سایه لای پوست

رؤیا تفتی

ناشر خیام

چاپ اول، ۱۳۷۶

۵۵ ص. ۱۵۰۰ ریال

مجموعه شعر «سایه لای پوست» اولین مجموعه‌ی رؤیا تفتی است که شعرهای او را از سال ۷۶-۷۳ در بر می‌گیرد.

کتاب سال شیدا

مجموعه مقالات موسیقی

گردآورنده: محمدرضا لطفی

کتاب خورشید

چاپ اول، مهر ۱۳۷۶

۲۷۸ ص. ۱۰۵۰۰ ریال

کتاب سال شیدا، مجموعه مقاله‌های موسیقی است که محمدرضا لطفی - موسیقیدان و آهنگ‌ساز - گردآوری کرده است. اولین جلد کتاب سال شیدا در سال ۱۳۷۱ نخست در آمریکا و سپس در ایران منتشر شده است. این کتاب در ادامه‌ی جلد اول منتشر شده است.

راز جوانی و عمر طولانی

ترجمه‌ی سهیلا محمود کلاپه (فنائیان)

انتشارات فیروزه

چاپ اول، ۱۳۷۷

۱۷۰ ص. ۶۵۰۰ ریال

راز جوانی و عمر طولانی از مجموعه‌ی طب پیشگیری است که به آخرین دستاوردهای علمی درباره‌ی راز جوانی می‌پردازد.

فراماسونری

و جمعیت‌های سری در ایران

ابراهیم صادقی‌نیا

انتشارات هیرمند

چاپ اول، ۱۳۷۷

۱۲۶ ص. ۴۰۰۰ ریال

کتاب نگاهی به خیانت‌های فراماسون‌ها در تاریخ ایران دارد. مؤلف در پیش‌گفتار کتاب، به

مقایسه‌ی جمعیت‌های سری و فراماسون‌ها می‌پردازد و شناخت قابل توجهی از آن‌ها ارائه می‌دهد.

سنگینی هزاران نسل

سعید تغابنی

انتشارات گیلان

چاپ اول، ۱۳۷۶

۸۰ ص. ۲۵۰۰ ریال

کتاب سنگینی هزاران نسل، نه داستان «خوابیده‌ای که مرده بود، نفرین شده، خاک‌ها و جنازه‌ها، سنگینی هزاران نسل، میل دارید چه کاره شوید، به دنبال نان، اسد کارگر کارخانه، سواری ۵۵، اکباتان ۶۵ و سربازی تمام شد» را شامل می‌شود.

داستان‌های این مجموعه، حاصل کار سعید تغابنی تا سال ۷۲ است.

داستان‌ها (جلوه‌های عشق)

باری اسپیل چاک - جک کنفیلد - مارک

هانسن

ترجمه‌ی مینو احمد سرتیپ

مرکز نشر سمر

چاپ اول، بهار ۱۳۷۷

۱۰۸ ص. ۴۰۰۰ ریال

مترجم در مقدمه‌ی کتاب می‌نویسد: «این کتاب، حاوی داستان‌ها و نقل و قول‌هایی است که توسط نویسندگان این کتاب جمع‌آوری شده است. داستان‌های این کتاب اندیشه‌ی شما را برمی‌انگیزد و شما را در دوران‌های مختلف زندگی، مبارزه، ناامیدی، شکست، پریشانی، درد و از دست دادن‌ها حمایت نموده و تسلی می‌بخشد. با خواندن این کتاب کوچک، شما درخواهید یافت، چگونه الهام‌بخشی این داستان‌ها عمیقاً بر زندگی شما اثر می‌گذارد.»

دختران پرتقال چین

سایر محمدی

نشر آرست

چاپ اول، ۱۳۷۷

۱۵۹ ص. ۶۵۰۰ ریال

پس از مجموعه شعر «ترانه‌های تمشک و باران»، دختران پرتقال چین، دومین مجموعه شعر سایر محمدی، شاعر پرکار و پرتوان است. سایر محمدی، از کتاب اولش تا دختران پرتقال چین راه درازی را در کشف فضاهای بکر و زیبایی تازه و گویا پیموده است. شعر «شکوفه» را از این مجموعه با هم می‌خوانیم:

سنجافک / رویایش را می‌سازد / با طافت زلال
شکوفه‌ی هلو / نسیم / قرار از علف هرز و گلبرگ / موج /
گرفته است / سنجافک / انکران / چشم می‌ریزد / در سایه و پر /
شادی / می‌شکند بر تک سهره‌ای / نخس / او اندوه / بر /
شکوفه‌ی هلو / خاموش تاب می‌خورد / بی تاب /



- دلیران جانباز
 دکتر ذبیح الله صفا
 (نگهبانان ایران - نهضت‌های ملی ایران - قهرمانان استقلال ایران)
 ۱۹۵۰ تومان
- تاریخ زبان فارسی (جلد ۳)
 دکتر پروین ناتل فاندلی
 ۵۵۰۰ تومان
- تاریخ جهان (جلد ۲)
 گروه نویسندگان / ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه
 (تحول اندیشه، تمدن و فرهنگ جهان)
 ۵۳۰۰ تومان
- فرهنگ اشارات (جلد ۲)
 دکتر سیروس شمیسا
 (اساطیر، سنن، آداب، اعتقادات، علوم...)
 ۵۰۰۰ تومان
- نظری به موسیقی
 روح الله فالقی
 ۱۸۰۰ تومان
- موسیقی فیلم
 تورج زاهدی
 ۱۶۰۰ تومان
- حکمت معنوی موسیقی
 تورج زاهدی
 ۱۵۵۰ تومان
- سفر جادویی با کارلوس کاستاندا
 رونیان کاستاندا / ترجمه‌ی مهناز رفیق‌نیا
 ۹۰۰ تومان
- ژان کریستف (جلد ۲)
 رومن رولان / ترجمه‌ی م. ا. به‌آزین
 ۵۳۰۰ تومان
- آرزوهای بزرگ
 چارلز دیکنز / ترجمه‌ی ابراهیم بونسی
 ۲۴۰۰ تومان
- سفر روس
 جلال آل احمد
 ۱۲۰۰ تومان
- سوء تفاهم
 آلبر کامو / جلال آل احمد
 ۴۵۰ تومان
- جذابیت فراق
 تورج زاهدی
 (زندگی روشنفکران در غالب داستان)
 ۱۲۰۰ تومان

معجزه‌های کوچک
 اتفاق‌های شگفت‌انگیز زندگی روزمره
 یینا هالبرستام / جودیت لونتال
 مریم بیات
 انتشارات فکر روز
 چاپ اول، ۱۳۷۷
 ۳۳۰۰ نسخه
 ۲۱۵ ص. ۷۵۰۰ ریال

کتاب درباره‌ی اتفاق‌های روزمره‌ی زندگی به همراه تفسیر آن‌ها است. تفسیر یکی از داستان‌های کتاب چنین است: چیزی را که امید به آن می‌بندیم، در رؤیا مجسمش می‌کنیم، آرزویش را داریم، پس آن می‌گردد، چه بسا چندان دور از ما نباشد. یافتن آن شاید تنها نیازمند انداختن نگاهی به پشت سرمان باشد، نگاهی به محیط دور و برمان، آگاهی بیشتر از کسی که کنار دستمان ایستاده است.

تاریخ الموت
 سیدعلی شهروزی
 انتشارات طه
 چاپ اول، ۱۳۷۶
 ۳۰۰۰ نسخه
 ۸۸ ص. ۲۵۰۰ ریال

نویسنده‌ی کتاب با نگاهی دوباره به تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ الموت را بازنویسی کرده است. جدا از متن تاریخ الموت، پانویس‌های کتاب درخور توجه است که به خواننده اطلاعات قابل توجهی می‌دهد. کتاب با عکس‌هایی از جعفر نصیری شهرکی از الموت به پایان می‌رسد.

بیش مینوی
 جیمز ردفیلد
 حسن فتحی
 انتشارات فکر روز
 چاپ اول، ۱۳۷۷
 ۳۳۰۰ نسخه
 ۲۳۴ ص. ۸۰۰۰ ریال

کتاب «بیش مینوی» بازگوکننده‌ی پست صحنه‌ی دو داستان نمایشی است که از همین مؤلف در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶، به ترتیب به نام‌های پیشگویی مینوی و بصیرت دهم به چاپ رسیده است. بیش مینوی ۱۲ بخش (شهودهای آغازین، تجربه‌ی تطابق رخدادها، فهمیدن این‌که در کجا هستیم، ورود به جهان واکنشی، چیره شدن بر نزاع قدرت، تجربه کردن امور عرفانی، کشف

این‌که ما کیستیم، تکامل آگاهانه، زیستن در اخلاق بین فردی جدید، حرکت به سوی فرهنگ معنوی، نظر از جهان آخرت و در نظر آوردن سرنوشت بشر) را در برمی‌گیرد.

شکست روایت
 علیرضا حسینی
 انتشارات تهران صدا
 چاپ اول، بهار ۱۳۷۷
 ۲۰۰۰ نسخه
 ۶۱ ص. ۲۰۰۰ ریال

علیرضا حسینی اولین مجموعه شعرش را با نام «شکست روایت» در قطع پالتویی به بازار کتاب عرضه کرده است.

به نام سحر و آزادی
 هوشنگ جهانشاهی
 انتشارات پیراسته
 چاپ اول، زمستان ۱۳۷۶

مجموعه‌ی شعر «به نام سحر و آزادی» اولین مجموعه شعر شاعر است. شعرهای این مجموعه اغلب در سال ۱۳۵۵ سروده شده است.

مرغ شباهنگ
 یادنامه‌ی استاد آواز ایران
 محمود محمودی خوانساری
 نویسنده: حمید تجریشی
 انتشارات فکر روز
 چاپ اول، ۱۳۷۷
 ۲۲۰۰ نسخه
 ۲۸۶ ص. ۱۱۰۰۰ ریال

مرغ شباهنگ، زندگی‌نامه‌ی استاد آواز ایرا، محمود محمودی خوانساری است که حمید تجریشی آنرا در ۵ بخش (راه دور و دراز، پرمخاطره‌ای که محمودی خوانساری طی کرد محمودی خوانساری آن‌گونه که از تأمل در آثارش شناخته می‌شود، محمودی خوانساری در نظر دوستان و دوست‌دارانش، سبک‌شناسی آواز محمودی خوانساری و محمودی خوانساری و شأن و منزلت آواز ایرانی) به نگارش درآورده است.

در بخش اول کتاب می‌خوانیم:

محمود محمودی خوانساری به تاریخ ۱۳۱۳/۴/۲۳ (هش) در محله‌ی «ری‌سان» یا «رئسان» از شهرزبیا و سبز و خرم خوانسار دیده به جهان گشود. مادرش خانم فاطمه‌ی محمودی (دختر آیت‌الله فاضل خوانساری) و پدرش مرحوم آقا سید جمال‌الدین محمودی از روحانیون بنام و علمای بسیار مورد احترام در شهر خوانسار بود...

نوادر المشاغل

گیلبرت کیت چسترتن:
 هرمز ریاحی، ثریا قزل‌ایاغ، حمدرضا پورجعفری، نسرین طباطبایی، فرشته مولوی، فریبرز مجیدی.
 ویراستار: هرمز ریاحی
 انتشارات فکر روز
 چاپ اول، ۱۳۷۷
 ۲۲۰۰ نسخه
 ۱۸۲ ص. ۶۲۰۰ ریال

گیلبرت کیت چسترتن که بورخس او را استاد بزرگ خود و داستان‌نویسی جهان می‌خواند، در ۲۹ مه ۱۸۷۴ در لندن زاده شد و در ۱۴ ژوئن ۱۹۳۶ در بیکن فیلد مُرد (پشت جلد کتاب). شش داستان کوتاه (ماجراهای مخوف سرگرد سراون، افول دردناک شهرتی عظیم، دلیل بهت آور جانشین اسقف، معامله‌ی عجیب دلال معاملات ملکی، رفتار چشمگیر استاد چاد و خلوت‌گزینی شگفت بانوی پیر) مجموعه داستان نوادرالمشاغل را تشکیل می‌دهند.

مشارکت سیاسی زن
 دیدگاهی اسلامی
 دکتر هبه رئوف
 ترجمه‌ی محسن آرمین
 نشر قطره
 چاپ اول، ۱۳۷۷
 ۲۶۸ ص. ۹۵۰۰ ریال

کتاب، مجموعه مقاله‌هایی از خانم هبه رئوف در زمینه‌ی حضور زنان در صحنه‌های مختلف اجتماعی سیاسی است. (چارچوب معرفتی، نقش و فعالیت سیاسی زن در جامعه‌ی اسلامی و نقش و فعالیت سیاسی زن در عرصه‌ی خانواده) عنوان سه فصل این کتاب است.

در غیر این صورت
 فلسفه و جامعه‌شناسی زندگی
 مجید محمدی
 نشر قطره
 چاپ اول، ۱۳۷۷
 ۲۰۰۰ نسخه
 ۱۳۲ ص. ۴۵۰۰ ریال

در غیر این صورت، مجموعه مقاله‌هایی از مجید محمدی در زمینه‌ی فلسفه و جامعه‌شناسی زندگی که نویسنده به بحث درباره‌ی آن پرداخته است. نظریه‌ی لحظه‌باوری، عشق، تجربه، زندگی یا مرگ، زندگی زندگی است، آشیانه‌ی ست‌بنیاد، فرار از واقعیت، خشونت، جامعه‌ی سالم، جامعه‌ی ناسالم و... تعدادی از عنوان‌های کتاب است.

اصفهان - نادری:

مجله‌ی آدینه در طی شماره‌های اخیر خود دچار یک تحول شده است. آدینه در شماره‌ها و دوره‌های گذشته‌ی خود طیف وسیع‌تری را در بر می‌گرفت اما منصور کوشان باعث شده که آدینه طیف کمتری را در برگیرد. همان‌طور که تکاپو طیف کمتری را در بر می‌گرفت و خواننده‌ی کمتری داشت، نگذارید به این شکل ادامه پیدا کند که به‌زودی آدینه هم از بین خواهد رفت. پس از افرادی استفاده کنید که جوان‌تر هستند و حرفی برای گفتن دارند. مثلاً آقای چهل‌تن دیگر پیر شده و حرفی ندارد که بگوید.

محمود معتقدی، شاعر، منتقد:

با سلام و خسته نباشید، ساختار این شماره (۱۲۹) بهتر از شمایل قبلی «آدینه» است. شکی نیست که آفرینش‌گر در هر حوزه‌ای که اهلیت دارد و می‌تواند سهم‌اش را ادا کند. «آدینه» هم می‌تواند از ادبیات به چیزهای دیگر برسد. چرا که خلاقیت‌های ادبی به عنوان واقعیتی زیبا و انکارنشدنی می‌تواند فضای موجود را در «ژانر»های گوناگون به نمایش بگذارد، ضمن این‌که مباحث اجتماعی و سیاسی هم در کنار مایل فرهنگی درخور توجه‌اند. به نظر می‌رسد، سهم شعر و داستان و نقد و مباحث تئوریک ادبی در آینه باید شفاف و روشن باشد. با این‌همه کوشش شما قابل تقدیس است.

لاهیجان - شجاع‌الدین طایفه:

با سلام و بی‌هیچ‌گونه تعارف و مقدمه حضور مجدد شما را به عنوان سردبیر در آدینه به فال نیک می‌گیرم و با تکیه بر «آبیم» دوم از شیوه‌ی جدیدی که اعلام نمودید مطلبی را در ۸ صفحه پیرامون قسمت اول مقاله‌ی آقای دکتر رضا براهنی که به بهانه‌ی درگذشت چوبک در آدینه‌ی ۱۲۸ آمده بود تقدیم می‌دارم.

امیدوارم به احترام آزادی و رعایت بی‌طرفی و روشن شدن افکار و فرصت دادن به تلاقی اندیشه‌ها به چالش بپردازد.

با تشکر برایتان آرزوی توفیق دارم. جناب شجاع‌الدین طایفه، یادداشت بسیار پراحساس شما را خواندم. بیش از آن‌که پاسخ مقاله‌ی آقای دکتر رضا براهنی باشد، دفاع از احساسات شما، به‌ویژه در سال‌های دهه‌ی چهل و دفاع به حق از جلال آل احمد است. انتظار می‌رفت پاسخ مقاله، مقاله باشد. یکی از وظیفه‌های منتقد مکاشفه‌ی شخصیت نویسنده از طریق آثار اوست. مقصد نویسنده نیز همین بوده است.

بوشهر - احمد آرام:

با عرض ادب و سلام. با امید پیروزی و بهروزی برای شما و

دست‌اندرکاران مجله‌ی آدینه که این بار در شکل و شمایل جدید، جذابیت مطالب و شکل ظاهری آن‌چه در انتخاب تصاویر و طرح‌های گرافیکی، توانسته ارتباط تنگاتنگی با مشتاقان ادبیات معاصر برقرار نماید.

انتشارات نگاه:

سردبیر محترم آدینه، با سلام، در شماره‌ی ۱۲۸ مجله‌ی آدینه، شراگیم پوشیچ مطالبی خلاف واقع بیان کردند، که یادآوری نکاتی چند را لازم شمردیم. مؤسسه‌ی انتشارات نگاه مجموعه‌ی کامل اشعار نیما پوشیچ پدر شعر نو فارسی را با تدوین سیروس طاهباز به طرز آراسته منتشر کرد و حق‌التالیف آن را نیز مطابق قرارداد منعقد بین طاهباز و نگاه از یک طرف و طاهباز و شراگیم از طرف دیگر (طاهباز نماینده‌ی قانونی شراگیم در امضاء قرارداد بود) به طور کامل پرداخت که شرح آن چنین است: در چاپ اول و دوم مجموعه‌ی اشعار... حق‌التالیف مطابق قرارداد تماماً به طاهباز پرداخت شد. حق‌التالیف چاپ سوم آن نیز مطابق قرارداد به مبلغ دوازده میلیون و سیصد هزار ریال به شراگیم پوشیچ پرداخت گردید. بخشی از حق‌التالیف چاپ چهارم مجموعه نیز باز طبق قرارداد به طاهباز پرداخت شد. چاپ دیگر مجموعه را نیز شراگیم با حذف رباعیات و شعرهای طبری و با دست‌کاری‌هایی در آن به ناشر دیگری سپرد. اما حق‌التالیف چاپ اول ناه‌های نیما پوشیچ نیز تماماً (در همان سال چاپ) به شراگیم پرداخت شد. به هر حال تمامی مدارک، اسناد، چک‌های پرداختی و قراردادهای فی‌مابین در دفتر انتشارات نگاه برای رؤیت کارشناسی بی‌طرفانه موجود است.

با تقدیم احترام

اعتماد - دکتر:

در آدینه‌ی شماره‌ی ۱۲۹ با مقالاتی مواجه هستیم که در لفافه نوشته شده‌اند و در لاک ادبیات قدیم فرو رفته‌اند. ازجمله‌ی این مقالات، مقاله‌ی آقای علیرضا جباری و هم‌چنین مقاله‌ی منصور کوشان است. با جوی که هست به نظر من بهتر است واضح‌تر سخن بگویید و حرفتان را بی‌پرده بزنید و اگر می‌ترسید اصلاً بهتر است مقاله ننویسید.

داریوش اسدی کیارس:

در این تاریکی غریب، صفحه‌ی شعر آینه‌ی ستاره بود. به راحتی امانت خدا ستاره‌ها را از ما گرفتید. حالا شب شده است. هیچ‌کس را نمی‌توان شناخت. اما باز هم می‌شود نشست زیر همین درخت کنار وسط حیات و برای تنهایی خداگریه کرد که ما از کوچ‌های اندوه آمده بودیم و پنجره می‌خواستیم به ما میدان تره‌بار نشان دادید.

از انجمن ادبی گناگریو

یک خواننده:

این سری جدید آدینه خیلی بهتر از سری قدیم آدینه است. حتا شماره‌ی ۱۲۹ آدینه از شماره‌ی ۱۲۸ آدینه خیلی بهتر است. مقاله‌ی آقایان آتش‌برگ، ناجی و کلانتری ازجمله مقاله‌ها و مطالب خوب این شماره‌ی آدینه بودند.

این مقاله‌ها با دیدی بهتر و جدید می‌توانند جایگزین مناسبی برای مقاله‌های آقای بهنود که چندی پیش در آدینه چاپ می‌شدند، باشند.

ما هم چنان چشم به راه ویژه‌نامه‌های آدینه هستیم. این ویژه‌نامه‌ها بهتر است علاوه بر پرداختن به شعر و داستان به نقد شعر، نقد داستان و فلسفه‌ی سیاسی نیز بپردازد. ازجمله مطالب خوب دیگر این شماره می‌توان از شرح حال مونه نام برد که عنصر فقرزدایی و فقرگرایی در آن به وضوح مشهود است و چه‌بسا این بهترین شیوه برای به تصویر کشیدن زندگی هنرمندان است.

به نظر من به طور کل براهنی و باباچاهی و بهنود به اندازه‌ی کافی در آدینه و مجله‌های گوناگون دیگر مطرح شده‌اند، پس نوبت جوان‌ها است و چه خوب است که آدینه محملی برای جوان‌گرایی شود. کوشان ابتکار خوبی برای پیشبرد این هدف به کار خواهد برد. پس سعی کنیم که به جوان‌ها بیشتر بها بدهیم و آن‌ها را در این حیطه بیشتر در نظر بگیریم.

علی صبوری:

با سلام و درود، آدینه را که از متن و زندگی فاصله گرفته بود با نگاه، تازه و روشن کردید. امیدوارم در جهت هدف‌مند کردن آن سربلند باشید.

هنر و ادبیات و شعر آدینه اگر عنصر زندگی را جانمایه‌ی اصلی قرار دهد، مسلماً هم‌سنگ حیات اجتماعی رشد و بالنده می‌شود. ورنه معنی و عینیت‌زدایی چشم‌انداز روشنی را برای آدینه پیش‌بینی نخواهد کرد. به امید بالندگی و سرفرازی یاران و دست‌اندرکاران آدینه. رفقای گیلانی تحریریه گیله‌وا، هنر و پژوهش ازجمله جکناجی پوراحمد، رحیم چراغی، هوشنگ عباسی سلام دارند.

این

فط قرمز

کجاست؟

توفیق مشیرپناهی، سندج:

با سلام و عرض تبریک و موفقیت در مسؤولیت و کار طاقت فرسایی که قبول کرده‌اید. کفای بود آدینه‌ی ۱۲۸ را از همان دکه‌ی مطبوعاتی و جلدش نگاه کنی تا کنجکاو شوی و سؤال کنی چه خبر شده‌ا؟ راستش آدینه در این سان‌های آخر دچار نوعی رخوت شده بود. یک تجدیدنظر کلی و خانه‌تکانی اساسی را می‌طلبید و این مهم را شما به خوبی می‌توانید انجام دهید. چون توانایی این هدایت کردن را پیش‌تر در مطبوعات دیده‌ایم گردون، تکابو، بوطنقای نوه‌ها نشان از آگاهی و احاطه به کار بود، خواندنی، پر مطلب و لذت بخش. شاید از ادبیات امروز، ادبیات حال حاضر، ادبیات خواندنی و جدی مدتی ست بی‌خبر مانده‌ایم. از چاپ کردن آثار، از نقدها از حال و روز نویسندگان و شاعران و... زیاد خبر نداریم. حضور شما در آدینه حتماً مایه‌ی رشد و تکابوی کیفی مجله خواهد بود. خیلی وقت است که نتوانسته‌ام نامه‌ای بنویسم اما در برابر این حرکت نتوانستم خود نگهدار باشم. آدینه در شماره‌های آینده حتماً انتظارات خواندگانش که خود بنده بیش از یک دهه از دوره‌ی نوجوانیم با آدینه بوده‌ام، را برآورده خواهد کرد. ما را از راه و مسیر و کار ادبیات امروز به طرق مختلف باخبر کنید. باید به شما خسته نباشید گفت، دستتان را فشرده برایتان ابراز احساسات نشان داد. مگر همین تلاش شما کمتر از حضور موفق یک ورزشکار است که متأسفانه مطبوعات ایران در مسیر سودجویی ژورنالیسم و مخاطب‌گیری به هر قیمتی حتاکول زدن خواننده دست زده‌اند.

درخواستی هم داشتیم که می‌دانم شعایی که به سابل ادبیات این مرز و بوم می‌پردازید شاید چشم هزاران جوان به شما باشد و در تب و تگرانی و حال و هوایی که چه بر سر شعرم، داستاتم آمد. می‌خواستم لطف کنید داستان کوتاهی برای ویژه‌نامه‌ی آدینه فرستادم به نام «یک شاخه گل سرخ». داستان دیر به ویژه‌نامه رسیده بود. آقای محمدعلی را در نمایشگاه مطبوعات غرقه‌ی آدینه دیدم و خودم را معرفی کردم. داستان را پسندیده بود و قول دادند در شماره‌های معمول از آن استفاده کنند. خود داستان را اگر زحمت بکشید از آرشیو بگیرید (به تاریخ تحریر همین بهار امسال) به شیوه‌ی یادداشت روزانه نوشته شده است. من که زبان مادریم کردی است و در این منطقه کمتر کسی به نوشتن داستان می‌پردازد و بنده در یک خانه‌ی محقر پدری در بستویی میان چند فقه کتاب و عشق ادبیات، مرتب می‌نویسم و هم تا این جای قضیه که با آدینه آمده‌ام برایم مهم است که داستاتم در صورت استحقاق چاپ شود. هم سعی می‌کنم منسجم از نویسندگان کرد که بیشتر کرد عراقی مد نظر است از اشعار و داستان‌هایشان ترجمه و برای آدینه بفرستم. برای شما و آدینه سر فرازی می‌خواهم. باقی بقایان.

سندج ۷۷/۵/۵

پیام رفیقی:

اولین شماره‌ی «تکابو» آدینه، به دستم رسید! مطمئناً انتقاداتی به شما شده، اما اگر نظر مرا ببخواهید باید

بگویم که من آن قدر خودم در معرض انتقادهای تند اطرافیانم قرار دارم که توانایی انتقاد و حنا دادن نظر را هم به تدریج از دست داده‌ام. دو مقاله و داستان خدمتان می‌فرستم.

به شهر من اگر می‌روید سخن اندک گوید که با سخن بسیار، طرد بسیار کنند پیام رفیقی، اوایل مرداد ۷۷

حسن نصرتی علمداری، نماینده‌ی آدینه:

خبرمقدمی به آن که از برزخ گریخت ۱۲۸ شماره از آدینه منتشر شده است و من ۱۲۸ شماره از آن را خوانده‌ام. در هر بار خواندنش این احساس را داشته‌ام که این دیگر آخرین شماره خواهد بود. شاید از این روی که زیادی بدبینم و یا مثل بسیاری از دیگر هم‌وطنانم بیماری مرده‌پرستی در جانم ریشه دوانده است. ولی بر خلاف احساس من، آدینه ماند و موج‌های زیادی را از سر گذراند. تا این که در آخرین شماره (۱۲۸) نام عزیز آقای کوشان را بر جایگاه سردبیر دیدم. البته اشتباه نکنید. قصد آن فرض دادن را ندارم. من روستایی‌ام و خود، به قدر کافی از این‌گونه سخافت‌ها متنفرم. بگذریم. آقای کوشان را از زمان «تکابو» که دولت مستعجل شد - می‌شناسم. برای من که نوعی کرم کتابم و مجلات، تکابو، هم چون آدینه از لونی دیگر بود، جوهره‌ای در خود داشت و روشنایی از جنس آفتاب. شاید از همین روی خفاشان تابش نیاوردند. تکابو و کوشان هر دو با هم خاموش شدند و مرا با یک دنیا دریغ بر جای گذاشتند. بعدها نامی از کوشان ندیدم جز در چند نوشته‌ی کوتاه. داستانی از ایشان نیز در همان زمان دریغ خواندم به نام حضور. دبستگی در عالم قلم هیچ وقت تابع نبودن و ندیدن و نشنیدن نبوده است. بدین جهت تا همین امروز دبستگی روستایی‌ام را به آقای کوشان و آدینه از دست نداده‌ام. با وجودی که آدینه را تا شماره‌ی ۱۲۸ دیده‌ام و آقای کوشان را بعد از تکابو تقریباً ندیده‌ام. بدین جهت رهایی ایشان را از برزخ صمیمانه سپاس می‌گویم. گرچه هنوز بسیاری از این نسل در برزخ هستند و من امیدوار رهایی ایشان‌ام. مبارک باد ورود آقای کوشان به دنیای آدینه.

ارادتمند - حسن نصرتی علمداری

۷۷/۵/۵

نماینده‌ی بخش آدینه در هادی شهر

حسین ساغری - خواننده‌ی آدینه:

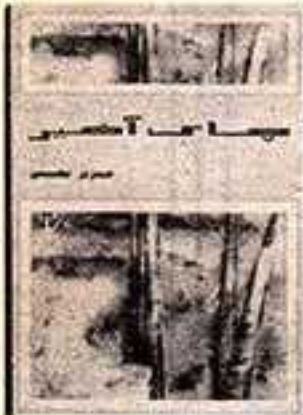
در شماره‌ی ۱۲۹ آدینه، در مطلب آقای فرخ تمیمی به نام پیام توپ، نه آتش که دوستی شکل بود، ایشان تحلیلی از مسابقات فوتبال ارانه داده‌اند که البته به گونه‌ای پیام آور دوستی نیز هست و فکر خوبی است اما (مورد هست که می‌خواستم بگویم):

- در جایی نوشته‌اند گزارشگران ما می‌گویند یک فوتبالیست اروپایی شرقی را که HAGI نام دارد حاجی بخوانند که خوب حاجی یک فوتبالیست اروپایی است که به هر حال اسمش حاجی است.

چای آخیر

یازانی - عزیز محسنی

بو کتاب آذربایجان توکجه سینده یازیلیب بیر مقدمه و یئددی داستانان عبارتدیر. داستانان آذربایجان خلقی نین حیاتیندان آلینیب ساده و آخیجی بیر دیلده اوخوجونو آذربایجان خلقی نین حیاتیله تانیس ائدیر.



یورد

ترجمه ائدن - عزیز محسنی

بو کتاب یئددی داستانان عبارتدیر و مترجم طرفیندن فارس یازیچیلاری صادق هدایت، محمد بهمن بیگی، نورالدین سالمی و هابثله خارجی یازیچیلاری امیل زولا، مایکل کوواین و محمد دیپ‌کیمی نائرلرین اثرلریندن بیر نمونه اولاراق، ساده و سلیس بیر دیلده آذربایجان تورکجه سیننه ترجمه اولونوبدور



ساتیش یئری - تلفن - ۶۴۱۴۰۲۵

مؤسسه انتشارات نگاه منتشر کرد

<p>فرهنگ سینمای ایران زندگی‌نامه کارگردانان، تهیه کنندگان و.... — جمال امید</p>	<p>هوای تازه — احمد شاملو — —</p>	<p>همچون کوچهای بی انتها — شعر جهان ترجمه: احمد شاملو</p>	<p>کلیات اشعار نیما یوشیج تدوین: سیروس طاهباز — —</p>	<p>دیوان فارسی شهریار دوره سه جلدی — محمدحسین شهریار — —</p>
<p>چهار شاعر آزادی — — تألیف محمدعلی سپانلو</p>	<p>مسائل تاریخ فلسفه تألیف اوی زرمان ترجمه: پرویز بابائی</p>	<p>مکتبهای ادبی جلد اول و دوم — — تألیف: رضا سیدحسینی</p>	<p>جنبش ملی کرد نوشته: کریس کوچرا ترجمه: ابراهیم یونسی</p>	<p>مرگ کسب و کار من است نوشته: روبر مرل ترجمه: احمد شاملو</p>
<p>داستان و نقد داستان جلد اول، دوم، سوم — — گزیده و ترجمه: احمد گلشیری</p>	<p>بابک نوشته: جلال برگشاد ترجمه: رحیم رئیس‌نیا، رضا انزلی‌نژاد</p>	<p>سفر خوش آقای رئیس جمهور نوشته: گابریل گارسیا مارکز ترجمه: احمد گلشیری</p>	<p>پرندگان مرده و پانزده داستان دیگر نوشته: گابریل گارسیا مارکز ترجمه: احمد گلشیری</p>	<p>پابره‌ها نوشته: زاهاریا استانکو ترجمه: احمد شاملو</p>
<p>شعر زمان ما (۴) — فروغ فرخزاد — محمد حقوقی</p>	<p>شعر زمان ما (۳) — سهراب سپهری — محمد حقوقی</p>	<p>شعر زمان ما (۲) — اخوان ثالث — محمد حقوقی</p>	<p>شهر زمان ما (۱) — احمد شاملو — محمد حقوقی</p>	<p>روایت — — نوشته: بزرگ علوی</p>
<p>شهریار کوچولو نوشته: آنتوان دوسن تگزوپیری ترجمه: احمد شاملو</p>	<p>گیله مرد — نوشته: بزرگ علوی</p>	<p>قنوس در باران — احمد شاملو — —</p>	<p>جهان داستان کوتاه — گزیده و ترجمه: آرتوش بوداقیان</p>	<p>بر باد رفته نوشته: مارگارت میچل ترجمه: حسن شهباز</p>

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان منتشر کرده است:



شناخت هویت زن ایرانی
شهبلا لاهیجی و مهرانگیز کار



آنچه درباره حقوق
ازدواج باید بدانیم
دکتر سوم. حضانت و ولایت



نقش آموزش زنان
در توسعه اقتصادی
الیزابت ام کینگ
دکتر غلامرضا آزاد



زن و سینما
گزینش و برگردان:
منیژه نجم عراقی - مرصده صالح پور
نسرتن موسوی - مهرناز صمیمی



تاریخ فکر
دکتر فریدون آدمیت
(چاپ دوم)

جامعه‌شناسی خانواده
دکتر شهبلا اعزازي

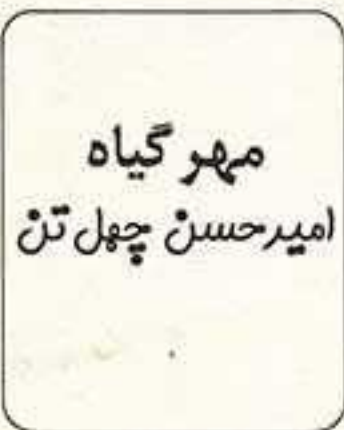


مثل آب برای شکلات
لوراسکونیول
مریم بیات

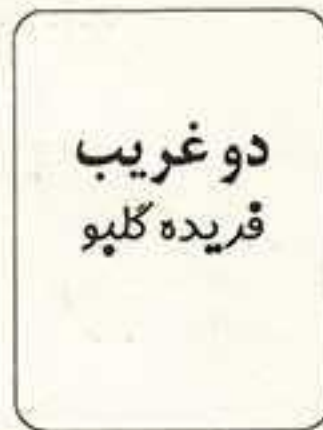


ژاک و اربابش
میلان کوندرا
فروغ پوری‌باوری

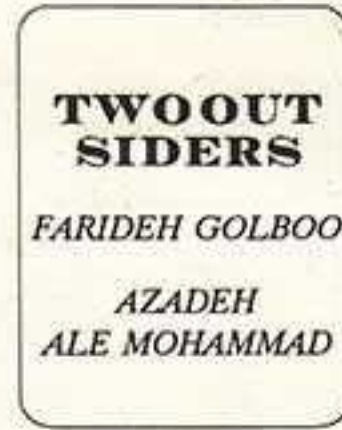
منتشر می‌شود:



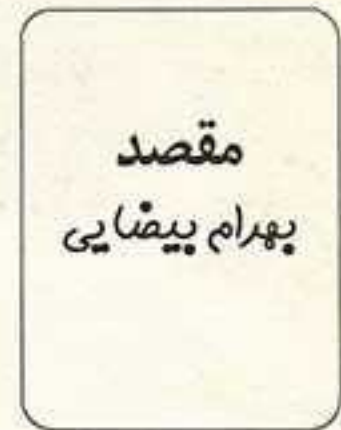
مهر گیاه
امیرحسین چهل تن



دو غریب
فریده گلپو



TWO OUT SIDERS
FARIDEH GOLBOO
AZADEH ALE MOHAMMAD



مقصد فیلمنامه
بهرام بیضایی